

من اصل القديم وعلى عرشه ورسوله وعلى الذين
ذكرهم القلم الاعلى في الزبر والالواح بقوله تعالى عباد
مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون سبحانك
يا الهي وسيدي ورجائي اسئلك باسمك الاعظم الذي
جعلت ظهوره سببا لاطمينان قلوب عبادك ان يا
الامم ان تؤيدني على ذكرك وثنائك والقيام على
امرك اي رب فاحفظني واحبائك مستقيما على امرك و
دينك ثم وفقني واياهم على طاعتك والعمل بما
يتضوع منه عرف رضائك انك انت المقتدر على
ما تشاء لا اله الا انت الفضال العطوف الكريم
وبعد رقيمه ايشان كه در شهر ذي الحجه سنه ۱۳۱۳ هجري
مرقوم فرموده بودند در شهر محرم سنه ۱۳۱۴ وارد وملاحظه
شد با معانيش نظر مطالعه شد و شكر نمود انچه مسطور
معلوم ومفهوم گشت سرا را اطلاع بما فيه حرف
عطري شود مفقود را احديود عما سكر سهو عدلا
محرم ومهوب بود كه در جواب هر يكا جواب اظهار
دارم مع اين ساعات ميعهم الهيه وكلمات محكمه را بيته كه

بسم ربّنا الأعزّ الأعظم العليّ الأبهى

اشهد بما شهد القلم الأعلى في كتبه وزبره والواحه
انّه لا اله الّا هو الاعزّ الامنع الاقدس العليّ الابهى ليس
له شريك ولا شبيه ولا وزير ولا نظير ولا ندّ ولا ضدّ
ولا مثال لم يزل ولا يزال كان ويكون فردا واحدا احدا صمدا
قيّوما والذي ظهر بالاسم الاعظم في العالم انّه بنفسه وجماله
وظهوره وطلعته انّه لمظهر يفعل ما يشاء لا يسئل
عمّا يشاء وكلّ عن كلّ يسئلون لا اله الّا هو المقتدر
المهيمن القيّوم والصلوة والسلام والتكبير والبهاء
على اوّل من قام على خدمة امر الله واعلاء كلمته العليا
ونشر توحيده ما بين الورى وعلى اغصانه المنشعبة

[illegible]

على كل الاقطار ونورت بمحمدنا البصائر والابصار
وبرهنا ما شاهده لك الانوار وسمعنا الاذان
واسمعنا ندائك بالسر والاجهار وسرحنا الصدور
بهتك لنا عن سرائرك السرور واوقد [illegible]
القلوب مصابيح النور ورهنا المستصعب
من حضيض الذل والهوان الى اوج العرفان وجعلهم
ائمة وجعلهم الوارثين قوله الحمد لله الذي ان لم يسلك
الرحمن منك بحسن التوفيق من السالك في السلك
واضح الطريق قلت وقوله الحق اذا غيض بحر
الوصال وقضى كتاب المبدء في المآل توجهوا الى
من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل القديم
وفي مقام اخر اذا اردتم الصلوة فولوا وجوهكم
شطر الاقدس المقدس الذي جعله الله مطاف
الملأ الاعلى ومقبل اهل مدائن البقاء ومصدر الامر
لمن في الارضين والسموات وعند غروب شمس الحقيقة
والتبيان المقر الذي قدرناه لكم انه لهو العزيز العلام
وفي مقام اخر وجوهكم من قبل الالهي اي المرجع المنصوص

صد هزار مهمّا باز ایستند لا تتکلموا الا باذن الله لکم
چه شد که از ذکر و افکار ایشان امید باز دارند انام
لازم دانسته از رخصت آنحضرت بابت ... و عکس
و دمّت سمر دکرانسم مخالف امر الله و ظهور الله و شأن
الله و حکم الله و دین الله و اراده الله شطر امد
وارد نصوص الهیّه و مفهوم کلمات ربانیّه و بیانات
حماسه در باب به موافق آن حوالت عرض دارد
قوله هو الناظر من بقعة الاعلی الی اصفیائه
بما وصف ها مقام نفسک و مظهر اسمائک و صفاتک
فی کتاب احد من احبائک قوله روح من فی الملک فداه
هو الابهی الحمد لله الذی تجلّی بجماله و ظهر بعظمة
جلاله و اشرق بنور وجهه و لاح بضیاء طلعته
و نوّر الکائنات بطلوع صبح صفاته فانصعق الطور بنور
فی سیناء الامر و تجلّی الرب الرحمن فی بقعة العدل و خرّوا
صعقًا و انصعقوا الراسخون ثم افاقوا و قالوا
سبحانک تبنا الیک و انک انت التواب الرحیم
ای رب کشفت الغطاء والعطاء لفتاح و تجلّیت

مفهوم و معلوم نشد مرجع این رمز را که از کجا و
چه معنی فرموده اند و تحریر و حساب نموده و توهم
خود تاویل کرده اند تا باید که ابد این کتاب قدر
که نصیحت است بفرماید در باب مقیل عالم و علما
بولی لی قل انما العلم من بطهر الله من یشاء
بعلمت لی ان تشعر کذلک نزل من لدن مالك
العدد اذا اراد ذکر هذا السطر الاکبر فکروا و اتقوا
ولا تکونوا من الغافلین لو تشکرون ما هو انکم الی
الله فانه توجهون یا معشر الغافلین یعنی
سعی باید نکو کاری بست که علم من لطفه الله آ
حون منکر دو منکر دیا آنکه اسعراد باید بحسن
یار لیسد ادر بردم مالك ... چون اراده فرمود که این
سطر اکبر را تفکر نمایند تقوی و ساسد ... سکان
اکر این کتاب را بخواهند که اهل ... کدام ... توجه
فیما شدیمی در مقابل ... یا مالك الملك
والملکوت اسئلك بملك العالم الذی جعلته فیه
الاسم الاعظم ... هذا

والمكنى المعلو في كتاب عهده ومساواه انتهى ولكم
انه كتاب قدس المقدس كمنصوص امانه اذا عنص
نجوا الوصال ووصى كتاب لمبدئ في المال توجهوا
الى مراده الله الذي اسست من هذا الاصل العظ
انتهى من جمع اثر مباركة بحكم الله وامر الله در
كتاب عهد بادل ومنصوص ومنصوص امانه مقصو
عصر اعظم است لاشك في ذلك ولسن لمن
امر بالله واياتيان بقول المرويم **واما**
اسكم فهم داستانه امر ذكر كتاب مبارك
اقدس كه منصوص معلى عالم ومله طاعت ام
بادلسته قوله تعالى واذا ارديم الصلوة ولوا وجوهكم
شطري الاقدس المقام المقدس الذي جعله الله مطاف
الملاء الاعلى ومقبل اهل مدائن البقاء ومصدر
الامر لمن في الارضين والسموات وعند غروب شمس
الحقيقة والبيان المقر الذي قدرناه لكم انه هو
العزيز العلام انتهى اى المرجع المنصوص
المكنى المعلو في كتاب عهده ومساواه الى اخر هو لكم

مسهوم

هر نفسی تکلّم نماید بغیر اینکه سلطان ظهور ظاهر
بآن تکلّم فرموده کذب صرف و افک محض بوده و خواهد
بود مختصراً اولاً امر و واضح است ای بنائم مرایای الهیّه را
که بوهم خود تأویل نموده ابداً با سلطان ظهور ظاهر
با هر آنچه تکلّم فرموده که بلغه طاغا فرع مستغنت است
بافکار خود تصوّر کرده و بتأویل که نصّ کتاب الهی ممنوع است
پرداخته اند فلذا نصاً لامر با سوال بی اذن بیان
رحمن بکلمه تفوّه نمود و با اوهام خود کلمات الهیّه را تأویل
کرد لا و ربّی العلی الاعلی الیس فلیسکن در محافل الله تا بلد
بغیر ما نزل فی الواح الله کلمه تکوید ابداً بما لا اذن الله
تکلّم نماید لو باشفا عالم قطعه قطعه شود و با نار
اعتراض مشرک و اهل اعراض محترق گردد و در اوّل
نامه مرقوم بود الهی اصفك بما وصف بها
مظاهر نفسك و مطالع اسمائك و صفاتك الی آخر
بوکلم ارا از عبارات مذکوره و اسرار و تلویحات
مسطوره عالی همه مستفاد مشود و جناب نعیم
هم کشف نماید که اوّل کتاب اقدس را که مرقوم ماند

میفرمود که بار ظهور لو سکرونه یا هو انّکم الی الله
فلله ستحضرون یا معشر الغافلین در لوح رئیس یا ل
لو تدّعی کلّ البشر بکلّ ما تمکن و تقوم لا تتوجّه الیهم
و تدعهم ورائک مقبلاً الی قبلة العالمین هر کدام
و هم اعظم از اینست قبله که نصّ الهی و بشارت انبیای
هیکل ظهور اسم اعظم و جمال قدم جلّ کبریائه را قرار
فرموده و حکم او در کتاب اقدس نازل شده تحریف و تأویل
نموده اند، آیا اینها هنوز ندیده و نخوانده اند آیه الحسنه را
که در کتاب اقدس نازل شده ندیده و نخوانده اند که
میفرماید قوله تعالی انّ الذی یأوّل ما نزّل من سماء الوحی
و یخرجه عن الظاهر انّه ممّن حرّف کلمة الله العلیا
و کان من الاخسرین فی کتاب مبین ایقان میفرماید
بدین مسئله اکتفا ننموده بلکه ظاهر را بالمرّه از اسماء
وحی بیرون بردند و از ظاهر بدین مسئله او از کسانی
که تحریف نمودند کلمهٔ علیای الهی را و باسد از ربانکارا
در کتاب مبین ایقان و در لوح شیخ حضرت سلطان
الشهداء روحی لتراب مرقده الفدا نازل قوله تبارک و تعالی

فرموده‌اند و مطلع الهام انتهی مقام تنزیل و مشرق تجلّی
اوّل و اقوی علی و مطلع امر الله هیکل ظهور اسم اعظم
جلّ شأنه بوده و لا غیر چه که عرفان ذات مقدّس الهی از
برای عباد محال و ممتنع بوده من عرف هیکل ظهوره
فقد عرف الله ربّ العالمین و در اساس عقاید قدس
دو شیء موجود و مذکور یکی در اثبات الوهیّت که از توحید
سؤال نموده‌اند و جواب آن بنهایت اراده عزیز وهّاب
بآیات ذیل مسطور میگردد تا مصداق قول السعید معلوم
اولی النّهی و الابصار شود قوله جلّ جلاله انّکم
از شئون توحید سؤال نموده بودید اینست ذکر آن بآیات
بیّنات در الواح نظر نمائید تا بشنوید نغمات الهی
بحکمتها امّا توحید حقیقی امروز کتاب توحید یعنی کتاب اقدس
جامع مراتب توحید تفرید و تجرید است از لوح اعزّ
اقدس الهی است هو المبیّن العلیم توحید حقیقی
معنی اوّل اعتراف بتوحید الله جلّ جلاله که مقدّس
ذاته عن الاشباه و منزّه کینونته عن الامثال بوده و هست
ولکن حرف سمیر با بیانات اعلی و مرتبه علیا و غایة قصوی

ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحيه
ومطلع امره الذي كان مقام نفسه في عالم الامر
والخلق من فاز به قد فاز بكل الخير والذي منع انه
من اهل الضلال ولو يأتي بكل الاعمال اذا فزتم بهذا
المقام الاسنى والافق الاعلى ينبغي لكل نفس ان يتبع
ما امر به من لدى المقصود لانهما معاً لا يقبل احدهما
دون الاخر هذا ما حكم به مطلع الالهام ينبوع
منبعث من الاصل القديم باول و واجب نموده اند
ملاحظه فرمائيد مضمون مبارك را كه اول چيزى
كه بر بندگان فرض و موجود است عرفان مشرق وحى و مطلع
امر اوست كه هست بجاى نفس او در عالم امر و خلق
كسيكه فائز شد باو بحقيقه فائز شد بهمه خير و
انكه ممنوع شد نكيسكه اوست از اهل ضلال
و اگر چه ساورد همه اعمال را هر كه فائز شد باين مقام
اسنى و افق اعلى ديگر لازم نيست كه ما نعت
بما امر را عمل نمايد و از جانب مقصود نكيسكه اين
دو معاً اسقول كرده مى شود نكى غير نكى ابر چيز نيست حكم

عرفان عباد محدود بود و بارز مصادر احدیت را از عرصه
قابل نبوده و نیست طوبی للعارفین باینکه حرف سعی
شکایت بسیار از حق جل جلاله در نیست داده اند
و مع ذلک خود را اهل توحید میشمرند لعمر الله عز و جل
هم از انکه شده اند حرار حوایج اعمال انبیا در یوم ظهورهما
کل معلق بسد بود و اصح کسب ولکن برد صاحبان
بصیرت هر هیچ زاعی که تابع ظنون و اوهام
و اعمال انبیا که در یوم ظهور را انکار نمودند ر
شما در سوی داد ند حال هم علما ازان طراز منیر
بشأن علمی مشغولند از حق بظلت که حرفی نماند
الحروف در عالم احداث بود و معروف فرمایند
عباد را نوت رفد به سکه از حلی اسماء الله دید
و بحر اعظم فائز شوند و عباد را از شر ظنون و
اوهام فیل حفظ نمایند انه هو المقتدر القدیر
بر جمیع لازم است حفظ ایشان امر و امید آنکه اینما
و مشاهد طراز احکام سر توحید حقیقی محروم
نمانند زیرا که الله معدوم شمرند و باو تمسک

و درود الهی وافر نثار باد بر حرم کبریا مقدس محمد حقیقت
و ممسکان بحبال علم و حکمت باشد و مظهر اسکه خوابان
عشق مسمع لا یدرک بوده و هست طیور اندیشه مقربین
از طیران در هوای عزت سر عاجز و اعلی ادراک عارفین
محدود و قاصر و بعد از اثبات نعمتها بلکه مظاهر همه
توحید راجع مستند بما تمامها و بین عینا و اوست
مشرق وحی و مطلع الهام و مظهر یقین و مهبط علم
و اوست مخزن اسما و صفات من عرفه فقد عرف الله
و من تمسک به فقد تمسک بالله اکر از نوا او در
همتا و سهی و مبالی حدیث و با احد بان اقرهما
او را بحکمت بواسطه توحید حقیقی محمدی مرفوع
اسا تمام او از مشرق ظهور وجود بوده و هست هر
بانیان و وافر بسد او را اهل توحید است عبدالله
مردود ان لو بسطه بر داعی و بر و بعد بر کشو
عرسوا طوی ارنی الیسی کالیوم بحجم جو دامواج
محرستان الهی باطن و بسمع جود با صفای بد ابر کرده
بدا بلند است ما قد ادان سلسله عرصه و وصف

عرفان

شریر دانی عرفان وهم بعد از کسوه عن سواه الی ام
بایاهای سفر بیان الهی پاینده و مرشد که هیکل
ظهور کبریائی مشرق وحی و مطلع الهام و مظهر
نفس مهیمن علم مخزن اسماء صفات را فوق اعلی
حق جل ثنائه است لا دونکر امکان با ولی بوده
و اگر در سایات محکمه الهیه کردی از لوح اقدس مسح
بار نازل شده تذکره نصرت و تامل ملاحظه فرمائید
هرگز نکلمه از نزد خود تکلم ننماید و الله دون
الله را شأن حق تعالی ذکر و مقدم شمرده و
مستمسک نماید تا هر چند باشد کمر همان نفس و
ذکر کند میفرماید لا یذکر الیوم الا الله وحده
شماها حساب وحروف کلمات الهیه را با
مسائل وجود سرایت نوسیر و بار از صرفهم
ارسال مدارید که فی مقام آخر و نه کم مراتب
الالهی ای المرجع المنصوص و المکلّف المعلوم فی
کتاب عهده و مسائل الی آخر قوله انّ کلما هدیته
الهیه کرد در کتاب اقدس بار نازل که میفرماید

بما بدانه هو الذی سطور شکل بیان انه هو الله لا اله
الا هو الفرد الواحد الصمد العلیم الحکیم الهیآء
المسرور من اتی بیماء ملکوتی علیک وعلی الذین
سدوا الوری ودائم مصلین الی الله الفرد الحسن
بهی مظهر ما بدحو حل جلاله عن سبع لا ادراک
بوده وهست طور امکنه مقربین از طرق در هوآء
عرفان سرعا ـ وا علی ادراک عارفین محدود وفا
وسدا راسات بمقام بلند ومقام حمد توحید
راسخ مسعود بنام مصطفی او سرعا داوا وسب مسرور
وحی مطلع الهام ومظهر نفس مهبط علم وا و
مخزن اسما وصفا من عرفه فقد عرف الله ومن
تمسک به فقد تمسک بالله اکار بری ارد
مصطفی او سبهی مسلی احد سود وبا احدی بار او
بما بدا وار محلات انوار توحید حقیقی محرم
ومموع است اساس ایمان اقرار بسر ظهور و حد
بوده وهست هر نفسی با ایمان وفا بر سدا او را هر
توحید است بسدا الله ومن دون ان لم یست

شده وکلمات الله را تأویل و تحریف نموده اند تا
کسانیکه تصور کرده اند بر هر چه نص صریح بود تأویل روا
نمایند که شرع و راستی را از سر مبارک نوشته اند
و اذا اردتم الصّلوة ولّوا وجوهکم شطری الاقدس
المقام المقدّس الّذی جعله الله مطاف الملأ الاعلی
ومقبل اهل مدائن البقاء ومصدر الامر لمن فی
الارضین والسموات وعند غروب شمس الحقیقة
والتّبیان المقرّ الّذی قدّرناه لکم انّه لهو العزیز العلّام
وفی مقام آخر ... ما فی الاهی الی المرجع المنصوص
والمرکز المعلوم فی کتاب عهدی الی آخر قوله بعد از
این محل و مقرّ منصوص و ارواحی ومقرّ الّذی
قدّرناه لکم که مقام توجه جمیع عالم و مبدأ امر
بوده است قبله طاعات و ابوابهی را یکجا قرار داده مسلک
باب الله مانند که حسب من اصطفاه الله غصن
الکرامت وباب الله بکوشند الی الابد هستی مرجع منصوص
در هر صورت بعد مرسم شیراز دست جمیع ها
و روح ها و ملکوت ابهی و ابوابهی جوهر اهل

والّذی سکّر بعد ما رأی فی الواح انّه لن یمضی الی آخر الآیة

اینان بتأویل در الواح ربّانی تصریح شده که میفرماید

مع انکم معترف باید انّا کنّا ان تذکروا مع الله احداً

انّه المحبوب لکلّ شیء ومقصود العالمین انتهی سبحان محو

زاب از کلمهٔ مبارکه لن یمضی بر سند بند و توهّم

خود جاهل کلمهٔ اذا را فوق اعلای او قرار دادند

و باز بسبب عطا و خطای کبر مباهات مسمّی شدند

و مسوّس شدند و بوادی اسم روح هدیه مقرّ شدند

و بلغ مسکنند زیرا که قسم بودند چون مذکور

شد که بعضی را احکام الهی در صراط مستقیم مبهم و هیچ

توهّم عظیم که مرجع منصوص در کتاب عهد و

بیان الهی است بتأویلات ملا بلعمی بوده و نیم

است که محل شک شوند الی آخر قولهم اوّلاً ذکرا

مرشد در کلمهٔ و با حروفات رسالات الهیّه و الواح

و کتاب عهد ربّانی نص در هدو با تأویلها بد

معرّض در ظاهر معنی مقصود اسمائك

بالله المقتدر العلیّ الاعلی انا سمعنا علیك احسالا

شده

بانه محروم من نفحات الرحمن فل ابصعوا ايا اولى الالباب
من لا اتصاف له الا اسا انه له حو على الرأس بكل بعوس
وما عندهم حلم حق سسحرى بعوس سدع هركه
هنك اسار فل ارمعاب بعمرها بذ وبطرسعف
رحمت طهورات عصلته مع سده لذا اكرحا رباس
احمه سرا مر يكسد حق را ارا ن عاقل را اسرا بد لاد
بعسه العلم الحسن كل ذره از ات علمته مشهود رمرهن
روا نح فلك الحمد با ستار عيوب الضعفاء ولك
الحمد يا غفار ذنوب العقلاء باسرار موهوم مع
موهوم كرسلطان مملكو وما يظهر من عنده عارف
سوبد حال بطون وارهما حود مسلا مسا هند مسلو
لعمري انهم هم الموهوم ولا يسعرون وما سكلون انه
هو الموهوم ولا يفهمون نسئل الله ان يوفق الكل
بعرفهم نفسه انفسهم لعمري مرءا يعرفا بنظر في
هواء ختم ويقطع عن العالمين ولا يلتفت الى من على
الارض كلها وكيف للذين سكلون با هوائهم ملا امر
الله لهم بكو الموم بوم اصفا است لسوند بدامطلق

لابد او را خارج نموده حلول کلمهٔ مبارکه را در همان تن
مکدر نماید هذا الظلم ما ظهر شبهه ظلم فی العالم ای
در شان این کلمات عز قدس صمدانیه ادا نشود که منفعتی بد
وله لما ای علی بگو با جناب الهی که اول انسان بد نصا نیست
و جمیع امور منوط بآن ملک به تکرر در دراتا و بلادیا تا این
مسموع نماند که تمام عمر در هدا عدا بوده و هر یوم
در سبیل مجلس الهی سلام مسلم تا الکه امر الله مانس
عباد مرتفع شد حال اگر نفسی نسبت شود و با وهام
خود در تفریق بین ناس سرًا او جهرًا مشغول گردد او از اهل
انصاف نه و نفسه المهیمنة علی العالمین لعمری یبوح
ملتی و یدمع علی امر الله و للذین یقولون ما لا یفقهون
و یتوهمون فی انفسهم و لا یشعرون الیوم لابد اینکه
کل با اسم اعظم منتسب شوند بشمس و مقرّ جزاو و با سرّ ا
متحد باشد اگر نفسی در اعلی علو مقام قائم باشد و از
او کلمات ظاهر شود که سبب تفرق ناس گردد از شاطی
بحر اعظم و علت توجه بشطری جز مقام محمود مشهود
که ظاهر است مجرد شریعه جهانه تشهد کل الاکوان

کرده مسکینه جسم من از پی امر الله و از برای یکسان شکر می
کو سه اند حری ممسد بوهم مساسد در انفس خود ر
ساعر بسند اما همه سد حق مطلوم فرهد عرب
از برای جرکه مسموه رسالر مسمود از برای اقوال و
بوهمات امر بود که نمولوں مالا نفهمون رسومهم
بی نفسهم مالا تسعرون کر بوهم خود مسکو سکه مسو
و فی مقام آخر برنکم من انفی الاهی ای المرجع لمنصو
والمکرر المعلوم فی کتاب عهدی) بذات مقدس یکسا
مقصود بما وجود معدوم و مفقود کرده و نفس
راجع سود هزاران است کار اقوال هرکه را اسما
ماند اند بسیار شان جمیع را اسمع شان اصفا نما
ما را نوار بر کلمات حضرت مقصود که از افق ارلوح
امنع اقدس ظاهر و مسرف بما مارکان وجود مفوض
کرده و ار بعد اشاء الله نکلمه تموم تسود که علت
نفریق کلمه علما سود و سبب خلاف در امر الله
کرده بو اصد علالر و عظم شاهر تسمی المهیمن علی الاسماء
قد سعوک ملم الرحمن و کل الاحیا فصلا من عنده

باسم حق بالحق بايستی نظر ارادة کرسی عرش و با نوار حضرت
مستنير است مصباح قلوب شمعل وجود والّذی
عمل عمّا خرّ من اصبع الارادة انّه فی عمله مشرک
وسداد شرط ايمان است بر احکامه رشّا بلّغ ما امر
من لدن صادق امين انّما البهآء عليك يا ايّها
الذّاكر باسمی فی النّاظر الی منظری والنّاطق بثنآء ربّك
الجميل ای رحيم نسو نمات ابدع احلی را از مقرّ حق
کبری الی دولتی امر الله را هيچ مدان کرد هر روز
و هر ساعت هر نفسی بهوا هدا اظهار نمايد و ادّعا
کند رتبت ده نفس را تصوّر نشر تالله الحق وحده
ولا يکن من الّذين يمشون مکل حين علی سبيل جديد
الی در لوح ثبت صرّ جلاله فو جمال الاقدس الابهی الاعز الا
الاهی که در توقيعات امور را مشاهده مينمودند و
اشکالات مسطورة در اين لوح را ابدل مينمودند
منهدمانند لعمری سوح قلبی بدمع علی الامر الله
وللّذين يقولون ما لا يعلمون ويتوهّمون فی انفسهم
ولا يشعرون مهرمانند بوهم مينمايند قلب من و

کرم

او مع اسمہ اسما و انا کران بسعوا سس الجاهلس اسمی
و نقطہ سان روح ماسوا السا الفداء درد کو اسم
اعظم الهی جل جلاله مسم باند قوله عز و جل وان
وجوده سمسر دلیل علی امساع وجوده وان وجو
انا سر بدانہ دلیل علی ابداع انا سر بصور بمائی
کہ عبارت طاهر است بادرت او باهر لا و نمسر الاجل
الالهی عبارا و اولی سوده رعبارا اخر بخواهد بود و غیر
و طاهر سوده و دون او باطنی بخواهد بود کل اعراس
حقیقت دانکست حالک سس کہ کل بطهور و متجلی
کسسہ و اکو عبارا و طاهر در انها بود حرا قسل از تجلی
دراو طاهر بکسسہ رلا دست ان لله الامر من قبل و من بعد
و کل لہ ساجدون اهمی عالم وجود باسرہ و کنہہ و حقیقت
متحیر کرا رحد حالی است کہ بر عین طاهر و باطن و بصر
و بصر ب و عمل و قلب و فؤاد و جمیع مساعر امده با
اسکہ معادل جمیع کتب سماوی از قلم اعلی در ذکر بزرگی
و عظمت بطهور اعظم و سان بوم الله و سان اسما
و توحید حقیقی و سان عصمت کبری و ما نعل

على الّذين توجّهوا الى الوجه نور اء اذ ظهر بالحق من
هذا الافق المبين قل انّ انه هو هيكله فعالى
هذا الهيكل المبين انّه لهيكل الله فيما سواه و هذا
لهيكل الذى ذكر فى كتاب اسمائى فى كتب الله الملوك
المرسلين وهذا الهيكل الّذى ذكر فى الانجيل اذ ظهر
من لدنا بسلطان مبين الى آخر لوح شهد طلّ جمال
معلوم و باسب كود بدكرا فق اعلى هيكل او طلّ
شانرا سب سكّى بسب كرسرا و حودا وسب لاد
ومقا بصرا و هيكل ظهورا سم اعظم است لا سوا
افق اعلى حضرت ونصرت وكسوت وجود او
لاعزه لن بصرن من احد ولن تشبه نفس
تشهد كل الاسماء بانّه هو المقدّس المنزه عمّا سواه
وانّه هو المتعالى العلى الاعلى منظر ما بدروح لهما
مو والرؤس المقام الذى لو نسا ربا سارع المكتب
سطى بالله بظهر سادح الفلك ذو العظمة والا
بهم دراوح حمات حاجى حسنعلى عليه بهاءالله
بادل قوله تعالى انّا كرمنا بنحو امم ذكره ذكرا

واعملنا هم مرد لك بما اكسب ايديهم ان هذا
لعدل مس فوالله ان الذين يدخلون في ظلك
سأحدهم عذاب شر عظيم ولها الله هدا
يك الله فلا اسمها مر بالعدل وتفصل بين
الحق والباطل والشك عن النفس الى آخر اللوح
فالملاحظه بما سد اقرى دراين ظهور اعظم اقوى
واكثر ادله واهم ازانم ازعرفان مشرق ظهور
امالها و انقطاع ازماسوى الله و توسل باو
توسل باو و توجه باو ازالا بوده وبانى اسمامه
برامر و رسوخ و ثبوت دران واحراز ارتوهما
وطنونات فلما بحرسمس بيان از افق هربيانى
طالع زدهرار ذهر ازدهما مكو بعضا از اسرى
ازاد كو موده ابر موده و فرموده باعرب الله
بما سه سعد خود را مسلاه بما بند و از انواد
سر توحيد حقيقي خود را محروم نسازند وكر
مقام ديكر با بدا ولنا بموت ملكوتي برهد
سام بما سد واهدا و فلوب عباد را از ظنون

ما شاء بذكر حجاب را وها موطون حرب سعد
ووصايا ونصائح الهيّه بار لكن مباد محدّد ان حزب
ابدًا حزب سعد ونه باهم ان هذه بلا است
ومحدود وسفارشات بوهما باعظم ارمل عمان
امده ان سوده مكرر امحابات الهيّه وسنوم
كه كل را ان ابدا رموده حاميه درا حر لوح سبحان
ربّي الاعلى با دل قوله جلّ عله وكبريائه ويادت
ندائاء القدس في فردوس العماء فسبحان ربي الاعلى فما
يسمعون يا اصحاب النهى فسبحان من خلق سوى و
يسمعون عن حرم الجمال في كعبة العماء سبحان
ربّي الاعلى هذا ما رقم على لوح البهاء من القلم
الاعلى فسبحان من خلق سوىً رمز حكم من الاسرار
التي لا تشهد ولا ترى سبحان ربّي الاعلى ودر
لوح هودج كه در ورود صامسون ثم بحر عظيم
نازل شده ميفرمايند سيظهر عليك كلما وعدناك
بالحق ان اصبر من الصابرين واحمد بارئك من قبل
كل ما يمضي وما اليه ينتهي احد من العالمين

این بود که این دکار و این با و تلاوه سرکند مو هو من بیانات
ذکر شود جمال قدم اسم اعظم جل شانه ذکر و مقصود ما
بعد از اسماء حسنی و صفات علیا که نقطه اولی
روح ما سواه فداه ذکر فرموده مقصود این ظهور
اعظم بوده و بعد در این ظهور اعظم از قلم اعلی و شرع
سلطان اسما بار لسان مقصود نفس ظهور و مکلم
طور بوده بدعو ظاهر یا باطنی و باطنی ظاهر لیس
فی الملك سوائی هل یرون سرّیکا او شبیها لله ربکم
لا و ربّنا العالمین و امثال این شأن سلطان شأن
در ایّام الالواح لا یحصی نازل فرموده بعضی از آن
ذکر و مسطور میگردد تا علت آگاهی دوستان
الهی شود در کتاب مطبوع در هند که جمیع آیات
و الواحش بعد از طبع عرض ساحت اقدس الهی شد
و نظر اصحّ و مقبول شده که در آیات مرّ بین کسمه
مسطور است قوله جلّ جلاله الاقدس الاعظم
هذا کتاب نزل بالحقّ من لدی عزیز حکیم سطو بانّه
انا المسجون فی هذا السجن العظیم یا احبائی لا تسطروا الیوم

مقدس بدارید که ایشان حرفی بمانند حرف مثل احداث شود
و سبب هلاک نفوس بگردد و در مقام دیگر بر هر نفسی
لازم بل واجب که باسم حق جل جلاله عباد را از اوهام
مثل حفظ نماید که مبادا تحدید مثلا شوید یا بحر
کثیر حسرات رسا و احزاب است در مقام دیگر
از حق بخواه که حزب خود را از این ظهورات ظنون
و اوهام احزاب مثل نفسی سفر حفظ نماید که مبادا
مثل احزاب خسر الدنیا والآخرة واقع شوید در مقام
دیگر نازل نماید حق جل جلاله بعباد است که لم
سحر کاهی و رامع الهی را بلادم و نمائی و عباد [illegible] و
خفض نسازید دهی که مبادا مثل امت قرآن هر
یوم الهی را بسب دهند و صنمی احد نمایند در
مقام دیگر از حق بطلبند و نکشا خود را مثل حزب شیعه
ظنون و اوهام مثلا [illegible] کلها و اعلی یا
یاسید و با نوار منیر توحید حقیقی منور باشد
از کلمه مبارکه لا اله الا هو اکبری عاقل و محجوب
اینهی این همه اسرار قلم اعلی و ابدا رحمه اکبر نا [illegible]

این

مالك شد ظاهر كه ... هر آينه سيد حاشيه الوجود بند مسود
... مجموع مكور د ا آكوى و آله بعد هم مدل بران
بودا سه ... هم ما بد انحصار بارلسه درتها ملك سكر
ان دكير ... را نحصار بارلسه وار ظهور سلك سكر
ان طرار بفس مراسه نحو حلو كرده ام راز اهكر
عرر مسع خود اتصال بصالب انا حراز دكار
رتا وبلا بلسه كرامر و سده وآكرهم بان فيحا صم
بار نعد منهم باند محو اند ظاهر من باطن مراو باطن
ص ظاهر مراسد و ملك سوامن لكن مرد ما سد
در حالت سكار بد سكه اعضا مسعد ار
سلره دلكها مسد منا حلوص نحا مسد
منا اسماها رمسها اما مسسد مرنكى و با سهى
از براى خداوند پروردگار خود بر سم بى عالم آن
تكلم مكسد با محرادن بدا د تمارا خدا سر هر بد
رهبر دا و باسد ارسانان سان دكر رها عرش
هو تر را نظر فرمانند كه در لوح سرار محاطلا لاتم
العالى علمه هاء الله بارل قوله تعالى هو العليم

الى نفسكم بل نفس الله ان كنتم من العارفين لا تدبّروا
فيما استرتع من اجسادكم بل فيما يرتفع به ذكري بين العالمين
الى قوله تعالى ان اجتمعوا على نصر الله ودينه
اياكم ان تختلفوا في امر ربّكم العزيز العليم كلّما نزل
في البيان انّه ذكري فيما نزّل في هذا الظهور انّه طراز
نفسي قد تجلّينا له بكلّ العز والمنع يدعو ظاهري
باطني وباطني ظاهري ليس في الملك سوائي ولكنّ
النّاس في حجاب مبين انّ الاغصان المنشعبة من
السّدرة انّهم ادلّاء بين ربّي ويتجلّى بين السّموات
والارضين هل ترون شريكا او شبيها لله ربّكم
او ربّ العالمين لا تكلوا على الا دون الله لكم انتم
الرّحمن وكونوا من الشّاكرين ثمّ من بعد ذاكر
جميع شوند بصرف خدا ودين او ومبادا اینکه
اختلاف کنند در امر پروردگار عزیز علیم خود
هیچ مفهوم و مفاد مقصود کرد علّت اختلاف اشیا
حسنی و صفات علیا شکّه در بیان از قلم رحمن نازل
شده و همچنین در این ظهور اعظم جلّ شأنه از بدایع

شریک نداشته و ندارد آن الکتاب و لوح محفوظ او
و از اول لا اول باطن ابحر اسماء الهی و حصر حاصر نکرده
الهی و اثر کشید لکن باید جهد نماید تا بحر را دارا
شود یعنی محفوظ ماند الی آخر اللوح در مقام دیگر که مرقوم
و رقاء سبیل علی شیء و در جمیع سوال نموده در حین
مراسلات جناب امین الله روحی فداه باین مضمون نازل -
هو الاقدس الاقدم الاعظم العلی الابهی الحمد لله
الذی اظهر المکنون و انزل المخزون الذی به ظهر اسرار
ما کان و ما یکون الی قوله شخصی از سوره مبارکه
هیکل سؤال نموده که مخاطب آن کیست و همچنین از
سوره ملوک اخری که بعضی خطابات شده فرموده اند
انّ المخاطب فی المخاطب واحد و هو نفسی المهیمن علی
العالمین بحر صدق و عدل و انصاف مطلع شوا
ان بیانات بحکمت الهیّه ابانا و لکن راه دارد بامحا
ادراک احدی هست که تأمل نموده و ظن و گمان
و ریب و توهم نماند زیرا اشارات و کنایات تلویحا
و خطابات را بعد هیکل ظهور و متکلم طور راجع نماید

قد حضر کتابک و عرضه العبد الحاضر لدی الوجه اجبنا
هذا اللوح المبین نسئل الله ان یوفقک علی الاستقامة
علی هذا النبأ العظیم بلسان پارسی بشنو اینکه سؤال
از آیه مبارکه نموده بودی فقط حسب الامر و شرح مقام کرسی
کرا الیوم مقر عرش عظمت الهی واقع و سدره قدس در
مقام ظهور حق جل جلاله و آن سدره مبارکه در
ارض عکا یعنی ارض مسکن منصب مبارک و معلق
و معطر است مزین شده جمیع اسماء حسنی که در بیان
و در این ظهور در الواح از قلم اعلی جاری شده منصوص
نفس ظهور است در مقامی قلم اعلی مذکور و در
مقامی بام الکتاب مسطور همچنانکه می فرماید و اعلی و لوح
محفوظ بکتاب مسطور و بام البیان نامیده شد
الی آخر اللوح و در مقام دیگر میفرماید قوله تبارک
و تعالی یا حزب الله در هر مقام و در هر محل و هر مدت
و هر دیار که هستید لدی الله مشهود و موجود
لا زال ذکرتان از قلم اعلی جاری از لسان عظمت
ظاهر و از اعلی و لسان عظمت خود حق جل جلاله ا

رحدوا اما حملوا حاصل مضطرب شده بود نور سو
وحسن وحسنا و عثمان رضی الله را سطر سا ورد سه
دما جامی عبد الکریم مکرم الله شاه بادی تحقیقا
رباعی و رنگ بد اطفال است که هر چه هر کس ایمن
اراده نماید نکویند معمول دارند و تمام و ربیع نعمان
کند و ماضی محمد و با احد و اعطا مهامی کند
هزار بیست و صد شصت سه طور را همه اوست
وصلات شمه ما را گمان نمود که در صد هزار
هزار مقام مالک املک ابا محکم بر کم شکر الهی انها فرمود
و موداد ازهاما بر صاحب بدل شد و نسبت سبابه
بعطا رفته وح ما سوا فداه کردند حال ارزبانها ر
فاطر انجه سیمرغ و تابها باشی بود جمال الله
اسمع الهالی ذاکر بعطا ولی روح ما سواه فداه
مصرا ابد من و ما فی الدنیا تکلمه جامی است در بیمار
مر بطهر الله جل ذکره سلب کف دستاء ما نساء لما
نسا انه هو المهیمن المتعالی در العرش الهیا و مهرا
من و ثنا من لا زال او شد اگر خواهد بفضل جود

بر جمیع و مستغنی بر همه را خوانده اند لا هو الله الذی یَری
ولا یُری یَشهد ولا یُشهد اینکه هیکل ظهور متکلم
طور ذکر مقصود در مرات ظاهر است والا در حقیقت
ملک است من دون فصل و وصل لم یزل حق جل ذکره
حق بوده ولا یزال حق خواهد بود وکذلک فلینطق
الخلق نطقا ولم یرج ماء و انزله مقصرها
ولم یزل الله کان الها فرد و بر خلق ولم یکن بر
الله و بر خلقه بالناس انما انا المخلوق لا اله
الا هو انا کل له عابدون ای مخبر جسارت خلق که کلمه
ورا انقی الهی و مقام نفس او قرار داده اند اول
الهی و مقام نفس را بارض رد نمودند بدون او
نفس نمودند حکومت بر انوار که عنایة موقن همین
فعل را اعتقاد نفس مقر کرده است لی ناکار نطق
نمودند اما آن یوم یجری برکلسی و یضطرب کل
من فی السموات الارض و یوم یحشرهم کل نفس سبیل
وارکلمه انا ربه الصید در وین کرمصر ما بلوها الهدا
الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها

وجدوا

اىى كه در اوسب حلول ىسب را ار اىى اسب كه در او
دىده ممسود الا الله كه ما در ىا او حلول اوسب و اىى
اىى اسب كه در او ىلّث دىده ممسود ىل ىمس طهور الله
ىل دات ىطور الله و علو علوا ىله و سمو سموا لله
و كسوىا رل و دا ىلىث ىلم و طلعه صره ىحسر لوى ل
دكر ممسود دكر اسا ىراى عرهان اسب ىالا اس
ملحوظ ىمكردد كه اگر اس ملحوظ كردد حلول و ممسود
و ار سعسر طسكور ىمكردد الا ىما ىدكره دات الارل و
ار ىراى امكىه و حدىدات ىلىث و قرب او عىن ىعد
اوسب و ىعدا و عىن قرب ار ىسب را رل او عىن اخر
اوسب ىطاهر او عىن باطن اوسب و علو ار عىن دىوّ
اوسب ىدىوّا و عىن علوّا ار سب و كاىور او عىن
سادح اوسب ىسادح او عىن كاىور اوسب و كسوىا
او عىن اىىىا اوسب و اىىىا او عىن كسوىا و
لم ىرل الله كان الهاً و لا مالوه هىالك و كان ربّا
ىلا مربوب هىالك ىكان محبوبا و لا حىب هىالك
و كان معبودا و لا عابد هىالك ىكان مقصودا و لا قاصد

قول شما ینکه اگر خواهند تعدّلش ردّ میفرمایند و شما خلق
کلماء اسرار افواهشان محو است و مقام نفس ما رکس
مستمر بد اعوذ برب الناس من شرّ الوسواس الخناس
بشود این نشانه نقطه نبات حصر الامکان والاکوان لما
القدرا که حضرت میفرمایند فی باب الاوّل من الواحد الرابع
وانّ للنقطة مقامین مما ینطق عن الله ومما ینطق
عن ذات الله ذلک مما یعودنّه لذلک انما الّذی
یسجد لله باللیل والنهار ویسبّح له بالغدوّ والآصال
ملخّص این باب آنکه خداوند از برای نفس حقیقت
دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر
الوهیّت است که ابداً اثبات بار اسم مایندا ذکر او
نمیکند را بست که موصوف نمیگردد هیچ وصفی و
معروف نمیگردد هیچ معنی و متعالیست از هر ذکر و ثنائی
و مقدّس است از هر کافور و جوهر و صفائی لم یعرفه غیره
بل یوحّده سواه له الخلق والامر لا اله الّا هو الواحد
المتکبّر المتعال مقام این ظهور عظمت است بل الله هو
وانّ ما دون الله خلق وکل له عابدون دون این

الّتی

وباطن وظاهروسب وبلسط ظاهرے وباطنے سوا حما

بماس اسه هو الاول الاخر والظاهر والباطن

لا اله الا هو المقتدر المتعالی الفرد الواحد العلی الاعلی

مکوبر حق مسع را با هرار هرار مخرا باب بشابت

وحج وبراهین کداردہ سا و بلاب باطل را رها با

عاطل خود دون الله را انوا الهی فرض نموده رفع

اصل ذکر کرده و مقام نفس الله القائم بالسنن سیمرده

سبحانه جمال کبریا جل شانه در صدهزار اسرار لوح

صحیفه و کتاب در وبله و حروفات و کلمه سدادم

وبصیب نمود را ابدا فرمود و صدف نمود کرم

اخری بارار اوهام را رواج ندهند وامعرطن

وسرك را هر بماشد و هزار سال دیگر خود وعباد

بسرك سرك واوهام مسلا مکسد بلا واسطه با

خود دا بر کل اظهار نمود بلا رسول لم بر مستّب

خود بر کل با دل فرمود هر چیز را هزار هزار تعلیم

داد هر کلمه را هزار هزار معنی القا کرد فرمود

من الله سما هسم عمر من اطی سوده یحواهد بود

هنالك سبحانه وتعالى عن كلما نذكره اسم وصفه او
نعت وسمه لم يزل الله كان الهاً لا اله غيره ولم يزل
اسه ربا لا رب سواه لم يزل الله سلطاناً لا
سلطان دونه لم يزل الله ملكاً لا ملك غيره
ولم يزل الله مالكاً لا مالك سواه الى قوله تعالى
ولم يزل الله وكل الاسماء في نفسه وكل الصفات
في نفسه يسبح له ما في السموات والارض وما بينهما
لا اله الا هو العزيز المحبوب وان اين است كه مادون
ان ذكر جلت مفقود وهر كس دعا نسبت مرهون
لا موت الى احراز جواهره با جواهر در بحر ظهور
ان است در هو اخود متجلى كسى نيز اگر ان دعا
در اول هر ظهور ورد است ومظاهر اوامر او كه نيست
احمر ودر اخر هر ظهور مسمع بر اهر مسمعى در نفع
ادهر در نفعى لى آمر بانه صلّ وعزّ انكه نسبت ان او لى
كه مقدس از ذكر وفكر عموم واد راك اهل السانود
وجواهر وجود نسبت الهى وكذلك است حركه نفس
ظهور است بر بانست محمود يستدكه ظاهر او باطن

يا عبد المذكور في هذا اللوح المسطور اعلم بأنا خلقنا
سدرة المسمى في الكتب بالحمراء عن وراء قلزم الكبرياء
وجعلناها الحمراء لو يستظل كل من في السموات والارض
في ظل ورق منها ليحفظهم من حرارة الشمس الهوى
بما تجلينا عليها بنور من انوار هذه الشمس التي اشرقت
بالحق وكذلك كان الامر ان انت من العارفين فلما
اردنا ان نسكن بظلها خلقنا اذا سمعنا ضجيج
اهتزازها في نفسها بشأن يزلزل اركان كل شئ
انفلقت اركان الموجودات وكادان ينفطر على الارض
اذا مسكناها بقدرة ربك العلي العظيم فلما سكنت
عن ضجيجها نادت وقالت يا رب اني عرفت بان
سلطان مشيتك اراد بان تستقر في
في ظلي من هؤلاء العباد اذا اسئلك بالحي باذن
التي لو يقدر ان يفرغها كل من في السموات والارض
بان لا تسكن في ظلي من العباد الذين يعرف رغبتهم
من عبادة الطغوت الا وهم وكفروا عن نفسك
واعرضوا عن جمالك واتخذوا النفسك شركا

یا قوم لا تشرکوا بالله ان الشرک لظلم عظیم و همچنین
یا قوم لا تشرکوا بالله لانه ما اتخذ لنفسه شریکا فی الملک
وانه وحده کان محبوبا فوق کل شیء و معبود الفقرا
و همچنین و اما کون ان یحدوا مع ذکره ذکرا او مع اسمه اسم
را اکرام ان یدعوا من الجاهلین اهم مع دلال او هامها
و با ین لاف است که اعظم از فعل شیطان احمد و چون
نزد سدره ظهور جمیع احوال و امور معلوم و مشهود
بود لذا در لوحی از الواح مبارکه بلسان مناجات مذکور ما
سؤال میکنم از تو که شاکرین بکرات در ظل من قصه کی را
که عشار آلوده شد و تعلقها از عشار ظنون و اوهام
راحت نمود لذا زین کلمه من تو شریک در ملک بعد از آنکه
کل خلق شد نه بقول تو اول عمل که اصل لوح
مبارک در این رحمه مسطور گردد شاید بعضی
اصغا نمایند و بدارک ما فات غیر قیام کنند قوله تعالی
هو الظاهر فوق کل ذی ظهور هذا کتاب من الله الی
الذی آمن بالروح فی ایام مر واحدیه نجات الانام
من رشح العرش لعلا و کان من المؤمنین الی قوله تعالی

وسله سوا في حوالك في كل يكون واصل كذلك كسما
لك الاسرار عن وحر الاسرار لسطلع بها يكون من
العارفين الى آخر لوح شيد اما ادريان وعراين هولاء كم
در طال امر سار كس ده راه سد ند شريك و سسرا حد
بودند بعد ازانكه حلو سدند تكلمه او كدام كروه
رحو هستا معتر بعبار طوف واو بها كوه بدحراين بعو
ركدام قوم نظر با ارمسطراكه بردا سسه بعين باطر كسند
وحلو كلمه اين را اوق اهاس ومقام نفس سار كس فراد
دادند دفرع را اصل كفسد وعصن راسده كرفسد
ظهور بعد بين سمر دند سبحان الله امرالله درجه
علوا مسا علست الطنا اندام بعوس درجه هوا درنا
نعط سان [illegible] ما سوا امداه ملاحظه كسدكه حم
مصرما ند سوار عز تعريدي وسدسهد وكل حلقه على
انه لا اله الا هو الواحد في الذات والواحد في الصفات
والواحد في الاسماء والواحد في الافعال لا اله الا هو الكبير
المتعال فاسسهد وكل حلقه سهاده مطهره عن
كدوره الاسارات ومصفات عن دلال الشبهات

في الملك بعدما كلّ خلقوا بقولك في ظهور جمالك الذي
ظهر بالحق وجعلته سراجاً للعالمين إن أردت ذلك
فاخلق خلقاً طاهراً مباركاً مقدّساً عن كل من في
السموات والأرض الذين ما يسبقونهم على عرشك
وما سمعت آذانهم إلا نغماتك وما تحرّك ألسنهم
إلا بذكرك ولا قلوبهم إلا بحبّك ولم يكن عندهم
ما خلق في الأرض إلا كعدم محض وكلّ رماد
هشيم فلما ارتفع صريخها بإذن بارئها عن شطر
اسم العرش سمعت على جمالك بوعدك سوف
تخلق خلقاً من تراب القدس تقدّسهم الله عن
كل ما كان وما يكون وتجعلهم أدلّاء الذائر وقطا
لمسير قطا لقاء أسمائه مسارقاً لأجلاله
وعرشاً للتالي علمه ومطلعاً لظهور أمره الذي
ظهر بالحق من أفق سماء عزّ منيع ويشرع لهم شرائع الفردوس و
في جنّة هذا العلاء الذي نطق في حوله أرياح القدس
والفردوس كذلك قدّر بالملك من هؤلاء ليسكنوا في
ظلك ويشربوا من أثمارك ويسمعوا نغماتك و

وينطقوا

در اسما و واحد در ایمان است و جمال ختمی محمد
الکریم سیما فرع مستغرق ظهور بعد من یظهره الله و جمال
کبریا مستمر بود و شاهد هم از آیات نقطهٔ اولی روح
ما سواه فداه منا ورد (ما کُتب فی مکتوبکم) قوله عزّ ذکره
وکذلک نزل فی بیان فارسی فی اوّل باب الخامس و العشر
من الواحد الثالث من امن بمن یظهره الله فکانّما امن بالله
و ما انزل الله به فی کل العوالم و من لم یؤمن به و ان امن
بالله و ما انزل من قبل فکانّه ما امن و یدخل فی النّار
ملخّص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیّت
اوّلیه باشد بهاء الله بوده و هست که کل شیء نزد
بهاء او لاشیء بوده و هستند هر نفسی که ایمان بظهور
بعد آورد گویا ایمان آورده بظهورات او کلّا از
قبل و بعد در آن ظهور به ظهور بعد زیرا که ظهور بعد
در این ظهور همان ظهور است نفس چهارده ۱۴ سال قبل
ا آنکه بوده رسیده بوده و در همان چهار
است که هر کس بمن یظهره الله ایمان آورد ایمان بمحمد از
امر فرموده از بدء ایمان آورده است محمد اولیا را اوّل که

شهاده تستقر فی ظل من تطهر الله ولا تعرج الی
الی عزه لتوصل بذلك الی الله مدبرها ومحددها و
مربيها ومدبرها علی انه لا اله الا هو ليس كمثله شئ
وهو الواحد الرداء بری كل ما خلق ويخلق ويلطف
فطرته لا يراه من شئ لا من قبل لا من بعد لا
فی السماء لا فی الارض ولا بينهما انه لا اله الا هو
الواحد الجلال اما بعد ذكر جد قسم مسرح جمال كبريا تقوما بدا
و تعليم دهد راه نمايد و بحر بحو صراط الله رانمايد
و بحر طور سان بلسان معجز سان سان توحيد حقيقی
فرمايد جواهر عقول و ادراك و افكار متحير است از
اشكال معصوما [illegible] توضيح كلمه بكلمه و حرف
سان فرموده و سبيل هدی را اظهار فرموده مثل اكبر
معلم شفيق مهربان اطفال را تعليم دهد كلمه و حرف
سامورد و همين قسم داستان كبريا و مسرح جمال الهی جل
شانه بطور فرموده تعليم موده مشهور مايد هذا
مكرر او وكل خلوا ورا اشكال است بلسان هذا
مكر او كه را احد در ذات و واحد در صفات واحد

میفرماید اسم فی سنة التسع کل خیر یدرکون و بعد در

سنه ثمانین در ارض سرّ که بوده اسرار ظهور مستتر

تصریحاً ظاهراً باهراً اظهار امر فرمودند و سورهٔ اعز

و بکل ابلاغ شد ان اوّل و ان آخر در حقیقت ظاهر

و باطن یک بود و ذکر چهارده و نوزده و عشر ایجه که

تلویحاً و تصریحاً در بیان نازل مقصود خود ظهور اسم اعظم

جل جلاله بوده نسبها ده نقطهٔ اولی روح ما سواه فداه

کراد واعه طلعت الهی جل اسمه اعظم شانه وکثر کبریائه

و ختم بعنایه باز رسید قوله عزّ ذکره و جلّ ثناؤه

بسم الله الاقدس العلی الاعلی هذا کتاب نقطة الاولی

الی الذین آمنوا بالله الواحد الفرد العزیز العلیم

الی قوله تعالی و انّی ما اردت فی البیان الّا نفسه و لا من

الاذکار الّا ذکره و لا من الاسماء الّا اسمه المبارک الاعلی

الاقدس الابدع البدیع و عمری لو ذکرت ذکر البیان

ما اردت الّا من یظهره الله علی کل الاشیاء و ان ذکری من

قبلی ذکر الّا لوجه الله ما کان مقصودی الّا الله رب العالمین

و ان حرّمتُ فلی ذکر المقصود و هو کان مقصودی بکذلک

از برای او اول نیست و در ظلّ تجلّی خداوند بوده وامر کلّ
تجلّی او در هر ظهوری و هر کس ایمانا باو سایر اگر چه در کلّ
عالم در ایمان بتجلّی خداوند بوده کان هباءً منثورا
میگردد کانه ما آمن بالله طرفة عین ای دوست
اگر در آنچه عرض شده مسطور و مشهود با تأمّل فرمائید و از دریای
معرفتی و انقطاع در او بنگرید تصدیق میفرمائید که مجالی
معارف شأن الله و حکم الله و ما نزّل فی الواح الله
نیست بلکه مطابق او و مصدّق او است باری
جمال قدم اسم اعظم جلّ جلاله بلوحًا من عنده بصریح
در سنهٔ تسع که چهارده سنه بعد از ظهور و بنسبه
بعد از سنه است نقطهٔ اولی روح ما سواه فداه می
شود اظهار ظهور فرمودند و اشارات آن از قوله کلمات
و اشارات و بیانات سوره صبر که در عراق مثل سوره
کلّ الطعام که مرحوم حاجی کمال نراقی علیه بهاء الله
سؤال نموده و سوره ایّوب که جهت حاجی محمّد تقی
نیریزی علیه بهاء الله نازل شده مشرق جمال
مبشّر جمال کبریا روح ما سواه فداه بحروفات حیّ

مشعر باند

بحر وما توجهت الا توجه المشرق المبین ثم رجعت بنیها
فلم اعلی حل ... که مظهر ما انزله کل ما نزل فی البیان انه ذکر
وما نزل فی هذا الظهور انه طراز نفسی قد جعلناه لهیکل
العزیز المنیع بدعو ظاهری باطنی باطنی ظاهری لیس فی
الملک سوائی ولکن الناس فی حجبات من امر مقصود
ایشان نقطه بیان روح ما سواه فداه ایشان با جمال قدم
جل جلاله در هیکل ظهور اسم اعظم الهی جل ظهوره
بوده نحو اهدی اکر بحل مقام دیکر کسی راجع نماید
ایشان را بکلید بحکم کلمات الهیه قبل و بعد از ملحدین
مشرکین بوده و هستند علو و امتناع و عظمت
این شأن ایشان ارواح نحن انوم فی الامکان فدا
ساید راکر در کمر باید ظهور اعظم با این مضمون
مظهر ما انظر کنند مظهر ما یلای من یظهره الله در
بیکدر مهد هوی اریدی مظهر امر لیس مصیع
سوی اکر اشاره اصبعت کنم عبرا داده است
نیست شاید حرکت نماید شأن مرتفع است یکرا در
فصل وجود بومطلع کرباره شأن اهل شان را

في المحمود إذ قد كان محمولاً محبوباً للعالمين وإن ذكره ذكر
السجود ما أريد به إلا الشهود لوجهه المتعالي العزيز المنيع
إذ أسندت نفسنا ما كان مقصوداً وفي الآلاء به نشير
وإن أمرنا للناس بعمل ما أريد به إلا العمل في رضائه ويوم
ظهوره وبذلك نشهد لكل ما نزل على من عرف ربه ذي العليم
الحكيم وعلمه بكل شيء نشهد به بيننا وإنه هو الذي
قد كان مقصداً إلى العالمين ومقصود القاصدين
إلى قوله تعالى قل يا قوم لا تفتروا على نفسي إني ما نطقت
إلا بذكر هذا الظهور بيانه بأمر ما نطقت إلا بحق وما
نطقت إلا بوجهه المشرق المنير وجعلت الشأن
بما نزل فيه ومن عرف زرا وجدته الرضوان النفس
المهيمن العزيز القدير نشر إن شاء أن يطهرنا
ويرفع ما سواه لنشأ الهدى مستوياً أحد كلمه وأخرى
بعد ظهور اسم أعظم قبل ظهوره بعد ربنا وقل إنما
لا إله وأكبر بذوس راجع عائد ثم أكرم إن الله مباركه
أرضه من محبوب قل يا قوم لا تفتروا على نفسي إني
ما نطقت إلا بذكر هذا الظهور بيانه بأمر ما نطقت إلا

محمد

باد یرجعون الی الله لعل الله سطوه من واحد منهم و الا
کل من نطره ما ء سدون و الی کهف طین یرجعون ثم
منهر ماسد اکرید هد حدا و یدمر ا بعد کل شیء ادنو عوا
سرمرد بمسح مسح هر اسه لشا د و سبب دا رم اسکن
فدا نما م جمیع اهها دره اه من نطهر ا لله با سکد ر
شوید نسو حدا سا ید حدا دکر ما اید نکی ارا ها را
رنعلا رد کو را مهر ما سد قوله حل و عز یلعبون
قدر ا نام ا لله بم با الصد ق الحق یعملون قل
ان با کل شیء لو یعلمون ما کنا من عالمین لیسهمون
ثم لیصعمون و لیمتون ان یکونن لمن المتشی
و لا یحسبن قد مع الصبر عبا لله ربکم ما یحسبون
عن مطهر نفسه و اسم با اللیل و النهار لمساجدون
ثم اه عن و ر ا نا م ا لله اه عن احمد سا عن اتا مه
و ظهوره و لهائه و قربه و وصال روحا لمرو نطمه
و کلامه و سا بر العریز العظیم با رب ای ار سا ن و
نعم و رباء عن هو شدا هم اسماع ما شد و دل را
ار ا سطا ر ظهور بعد ظهور الله با رجع و ا راد دا رید

مهلت دهی سازند در طول این سنین خلقی مستبشر باشند و
منتظر ظهور اعظم نوبت شوند که در حدیثکه مقرّر است
انی انا الله لا اله الّا انا ان یا خلقی ایّای فاعبدون
نکته سه داخل باب شوند اگر متمّم ماند آکرد در مهد اصبع
مبارک نفر اراده تحاسب شان حرکت کند شاید در نفع
و مشروح است و حال تمام تا ابن مساع و علوّ ظهور
حق با و بلات مشابه شد که وجود و قلم سرمه مشابه بد
از دیگر حواس محبوب انکه نیّه دراز الالواح و شان
نقطه شان رجوع نماید با راده الهیّه مطلع و آگاه
کردند نعالا ادن مراد الله لب نکشاید بلاوت ایات
در هر صبح و شام مرهم نفسی قرار است و مقصود اصلی
از بلاوت ایات آگاهی بر عظمت و قدرت و سلطنت
ظهور اعظم بوده نقطه الحروف ما سواه فداه متمهّدا
کل وجود ابراز است که نکته در شانه حسنا و ذکر شود و در
ذکر خود متمّم ماند قوله عزّ ذکره لعمر من یظهره الله
لو تؤسسنّ الله بعدد کلّ شیءٍ من فیّ صرعام همسع
مسع لیحسّان بعد شمّ فی سبیل من یظهره الله

مشعر باید اگر نفسی بکلّ آیات ظاهر شود مثل ارتما
الف بیت کامله که هر بیت آن در اراده ثمامل
فی الفرقان و نورده شهر ما نزل فی البیان که هر شهر
نورده نوم مذکور است ابداً تصدیق نموده شود
یکی از الواح نازل من شد علی امرًا مثل امام الف بیت
کامله انه کذاب مفتر نسئل الله ان یؤیّده علی الرجوع
ان باب ربک هو التوّاب ان اصرّ علی ما قال
نبعث علیه من لا یرحمه انّ ربک شدید العقاب
هر که صدّ این نفوس مختصف شجره رّا نسبت داده و
نسبت خلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعیفه
و عدم استقرار در ما بین بریّه نموده رجوا هند نمود
فاسئل الله ان یطهّرهم انفسهم و یؤیّدهم علی ما
اراد ان ربک هو الغفور الرحیم ثم سبحان الله
اما در عالم امکان اوضح از این شأن ممکن است و آیا
کلمه و اشاره و تصریح و حکمی در عالم بیان مانده که
حق جلاله نفرمود و اظهار نداشت و شأنه نمود
هو الله المقتدر المهیمن العالی الاعلی کو وجود تعدد

قوله جل جلاله لمن يظهر ظهوراً بعدك انه من الخاسرين
والذي يظهر بعد الالف انه بالحق باسمي في المستغاث
يأتي من يشهد لي باني انا الله رب السموات والارضين
ما عرف احد هذا الظهور الا على فانه بكل شيء
عليم تمسكوا يا قوم بعدك بالاغصان المنشعبة من هذا
الاصل القديم بهم تمرّ نفحات قدسي بين العالم لولا
نجدها الا كل مقبل مستقيم نسعى لكم يا اهل
البهاء بان تسمعوا على امر الله في كل شأن اياكم
ان تدعوا كلها هل اسم الى آخر لوح الله والف سنه
هم تسريح بعسر مهرما يد دلوح حما سهرا
محمد علي فانئ عليه ء الاهي بادل قوله تعالى
من يدّعي مقاماً وحدياً روحياً وسوف نعرفه الا
انّه من الاخسرين ولو يتكلم بكل لسان او يخرج الماء
من الاحجار ويسخّر الارياح ويمطر السماء كذلك
نزّلنا الامر فهذه الكلمات المباركة التي نطق بها
لسان القدم باسم الاعظم وحيّ كوثر البيان من قلم
ربك الرحمن الى قوله تعالى حال قلم قدم واسم اعظم

مسهر ماه

ارانام رساں ںمکدم جمال قدم جل جلاله وا ر و مسر

وهسکل الله کانں ما سںا وحمی هم ارطانس ر رحصو

ادرس کبریا لی نام وناں ولسا عظمه متکلم الحان

قال الرب دو العظمه والکبریا اکر بصر ہر کی هم

اسماها ورمسها باسد وىحوا هدا ول عما محصی

محصی بکبریا ناظر باسد ابدا مسوابد داحل ار بساط

سود سو وقف لسان الله ں رهد هم نطق و قال

جل جلاله اکر بصر هر کی هم دریاها باسد و

بحوا هدا ول ار رسح ان محصب دیکر ناظر باسد

ابدا بی بواند داحل ار بساط سود بم بووقف لسان

العظمه اردس الاول و بعد ذلك بالقوه

والعظمه قال سروالله المقتدر المهیمن القیوم

ممواهم وصف حود هم را اسما بر سر والله المهیمن

القیوم اصل ار لم رحص اسب ایم نعم ما قال

ولا سکر الانصا ماهو فاعله ولا سکر الاسما

ما هو قائله ودر ان سا نات محسعر بعطه اولی

رمسر جمال کبریا برح ما سواه ںداه وبدا سا

ظهور علی بحسب ظاهر افق اعلی و هیکل الله البهی الابهی
نطقها اند و با طراز ابد الستر در شهر حمرا راه ساند
و اراهل‌ها محسوب نگردد چنانچه در کتاب عهد مبارک
منصوصاند هر منکر الیوم عمر و منصور را باوث تلک
طاهرا فوق علی توجه نموده او اراهل‌ها در صحیفه حمرا
مذکور است در بعضی از الواح از مراجع مطالعه الواح صباح
نازل قوله عز بیانه قل الیوم لو یکن احد علی سلطان
یجری من علمه معادل ملکوت السموات و الارض من
حسنات الله و نعمة الله علی کل من وقف من موات
الارض سبحان الذی نشر لا یعجز الا بعدادی
و امری و التوجه الی هذا المحرم الذی منه استقرت
شمس ذکر ربک علی عرش العظمة و الاقتدار
کذلک نزل من قلم الامر و لکن الناس هم فی حجاب
انفسهم محتجبون الی آخر اللوح ثانی اینکه جل جلاله
در بعض الواح حضرت خادم الله روحی فداه مذکور
و مسطور است در اینمقام ما تحریر مینمود با کل الاشیاء
که هر منصوصاند و کل منصوصاند و هو هذا لوحی

السموات والارض وما بينهما وما الحد يمن دونه طهرا
ولا الحد ابدا قل ان من يظهره الله عصمي في ملكوت
السموات والارض وما بينهما وما الحد يمن دونه عصمه
ولا الحد ابدا قل ان من يظهره الله منا في ملكوت
السموات والارض وما بينهما وما الحد يمن دونه منا
ولا الحد ابدا اکثر نقطه اولی روح العلاء فداه
مهرمایل که من یظهره الله است ذکر من وخرد
من وبزرکی من وبیش من وعصمت من واردو من
وبناه من در ملکوت اسماها ورمین وماسن اها
وبکر دمام دون اودحری حجری وبزرکی وطهر
عصمی ومبانی وساهی وبخواهم احد بود ابدا
اسمك بالله جال اکرما وسما بار قلم نقطه
اولی روح ماسواه فداه نرویم رباو با شئ جوئم ظهر
ازان نیست که بار قلم سبعه کرسرك وصلاالس
اطهارا قلم اعلی موده نرویم وبناها با شئ جوئم ابا
سمعی در ابداع بابت مسود کراین جوهر امساع و
کافور ارتفاع را درهما بوحید حقیقی لسنا

بطریقها شد که در هر شهر اسم متّحد جمع شود اند با عظم
ملهو الله و نور الله را باشد قوله عزّ ذکره فلانّ
الله هو دهری فی ملکوت السّموات والارض وما بینهما
ما اتّخذت من دونه دهرًا ولا اتّخذ من دونه ابدًا
فلانّ الله هو کهفی فی ملکوت السّموات والارض وما
بینهما وما اتّخذت من دونه کهفا ولا اتّخذ ابدا
فلانّ الله هو حرزی فی ملکوت السّموات والارض وما
بینهما وما اتّخذت من دونه حرزًا ولا اتّخذ ابدا
الی قوله عزّ ذکره قل کل ما جعل الله کثیرًا المسمّی ما
ارجب ولا احد الی ذلک من سبیل الا وان اجلّ
من یظهره الله ذلک حرزی فی ملکوت السّموات والارض
وما بینهما وما اتّخذت من دونه حرزا ولا اتّخذ ابدا
فلانّ من یظهره الله ذخری فی ملکوت السّموات
والارض وما بینهما ما اتّخذت من دونه ذخرا ولا
اتّخذ ابدًا فلانّ من یظهره الله کبیری فی ملکوت
السّموات والارض وما بینهما ما اتّخذت من دونه کبیرا
ولا اتّخذ ابدًا فلانّ من یظهره الله طهری فی ملکوت

بوم الفهم لتشهدن آنچه بلی قسم بعطیه امداد علم او
دیده و شنیده شد آنچه دید و شنید این چنین نظر و فکر
و تصور محال ممتنع بود قوله الله جل شأنه و عَلَّمه
معلوم است که کم کسی یافت میشود که فی الحقیقه بر صراط
الهی مستقیم باشد حال تجدّد کون نهایت نشر کتاب منه
عبرت است که کل هوی سالك شوید و ارجو هم
معرض و بنوار ضیا مشغول کردید و از مقصود بکلی
غافل و این فی الجمله نسیم کرا در صوان روحنا مورد
مطبوع شود صحیح هدایت نشان ضلالت سبیل
الله الی آخر لوح تهذیب ضلاله الله و سبب نظرت بذء در
این هم نظر باشد اما چی شدید نمی دارد که فی الحقیقه
تکلمه توحید حقیقی ما الصریا طو باشد و هذا بر الله
و بقوی الله که بعد این ازما سوا این بوده متمسك و
بما نزّل فی الواح الله عامل و قائل الا و رحمة للذین الاهی
در این لوح مرا علم حضرت بامل و تفکر باشد قوله
جلّ جلاله و عظم علمه و شأنه هو لله تعالی شأنه
الحکمة و البیان عالم و مملك مقتدر مشاهد مشهود

نقطهٔ اولی روح ما سواه فداه اصفیا باید و ما شهید
مستر جمال الکبریاء شهادت دهد و انا نصری در هویه
اختراع موجود کرد بان نقشی که ربّ اعلی جل و علا
باب ناظر بنظر آید انسان نقشی که در الواح ارقام
اعلی و راء عزّ طلعت الهی جلّ جلاله با قوّ اعلی جلّ
بار لکن نشد و امر شد و ما بود فی لوح جل و علی علی
قوله تعالی اذا تحرّ الیوم حضر میزان است اذ برای
خود و نشاء عظم است در برای حفظ آنم توجه عنا
با هو اعلی و جلاء این است مقام توحید حقیقی این
مقام اگر کشف شود مقرّبین منصعق شوند با هم
رسد شوق آخری آنم این مقام الهی است که نقطهٔ
اولی نو اعلی فرموده و مشاء خود و کفه خود و ظهر خود
و تقدیس خود رکن خود و حرز خود و در جوه معانّ
فرموده حال کیست که تحمل نوا علائی که ربّ اعلی
در اثر فرموده ناظر باشد به قسم نفریب او نشتکی
الا ان شاء الله جانه منقطع باید قوله عزّ ذکره
و بلتّکم ان تسئلونّ ملک الاثبات بکذّ تونکم و ایم سوف

امه بکلمه او حلو سده اند و اصل ایمان منوط است بصد

حو حل جلاله و در بای مقاما محبت و موهبت و بدوی

درین مقره بعکوسما با اسباب توحید را اراهو ساب

مساهده مائی ایما منحصر هست بذات بعالی اکر اشا

از اولیا و حوو اب غافل سود او از اهل غضب الله

الله مذکور و محسوب عرف کن من الساکرین

مقرمانده عالم مملکت معتبر مساهده مسود کدا

انقلاب لیوم ار انقلاب حالات نفوس موجود

اسد ار عظم و کدام بعیر امر ور ار بعیرات حالات

نفوس مذکوره زیاد تر و بزرکتر که اصل را کذارده

بد فراموس نموده اند بهرح عمل حسر اند ور

اصل مقدمه داسته مقرمانند صفر طور را

ابدای مکالمه طور رحمه سدره منتهی در

فردوس اعلی بر دعنا در حی امسار به ندای و جمال

الاقدس الاعز الاعظم الالهی اکو فرقه در انتظار بود

که کلمات عز او را لوح و کتاب و آیات منعکس ولو

باسات عالم قطعه قطعه منسد بد و اکر نفسی بکوید

صفه طهور را از بدای شکر طهور و حسب سنّة مینی
بر هر دو سر اعلی رد عشا فرحیه وامسازی برالی ولیکن
ولکن عشق بی انصاف مقدّس حدید و ادان مطهّره
و اعتبار طاهر شود از دل با شکایه علیا نطق نمود بس
خوشحال حلال له قوم سامعین عطا کند والقا بماند قوه
باصره محسّد و آباد علم اعلی را بماند حال الّا انّ اهل الله
لا یسئلون عما یقولون یعملون الی ولکنّا شأن ما
سوی الله نقصد بوحی جل جلاله لاست حرف فی عرف
توحید را اسقاط نموده اند و معنی توحید را ادراک
نکرده اند اگر از آن واعتبار بیت شود اما مستوا بحر
گر بیت علّت کنون معارف در عالم حرف و سل
محلّ مشاهده کشید هر حرف حرف دیگر را لعن
می نمود بد جمع اوصاف را بحروف قرآن راجع می نمودند
اگر نفسی از برای جام انسان روح ماسواه فداه شبهی
و یا مثلی و یا نظیری اثبات نماید او از توحید حقیقی
محروم است توحید بعد از بر انبیا و بعد از کسویه
سلب توحید از نقا و بعد از بعثت عن الشریک والمثل

حينئذ من انا مل فليس قوموا الى حر اللوح و ذكر ديگر در لوح
مرحوم رضا قليخان اشاره عليه ع الملك المختار من
لدى الله العزيز العلام نازل الاعظم الابهى
نزلت الآيات من لدن عزيز عليم انها السراج الله من
ماسواه توجّهوا اليه بقلوبكم يا معشر المخلصين قل انّها
جعلت في هذا الظهور الاقدس المنيع من يدّعي السرّ بل
بعده انه كذّاب بيّنا لهباء وهذا الحق العظيم يا قوم
لا تحملوا في الامر ان اجمعوا في ساحل هذا البحر
المبين انّ الّذين اخذتهم الغفلة بعد ظهور الصبح
اولئك من الهالكين يا عبد ان اشهد الوارد من هذا
الاسم الذي جعله الله مهيمنا على من في السموات والارضين
من توقّف اليوم في اسمى القيّوم انّه من الخاسرين
قل به ظهر المكنون وطلع المخزون وفكّ رحيق المختوم
ان اشربوا باسم ربّكم العلّي العظيم كذلك نزّلنا
الآيات فضلاً من لدن عليم قدير ومنها
قوله تعالى من بلائي اضطرب القلم الاعلى و
ارتفع حنين البكاء قوله لا تعدك ذكرنا ما

كراسما وصفات والقاب والفاظ مكر مخصوص حو سار
ونعما الخ است نعرا ونسب دادن وذكر نمودن حا نر
سر ملحظات بانك كلمات الهيّة وساما سر عزّ هوية
ملك جمع شئونات طاهرة هيكل صمدية در مقام
ذكر ولفظ هم مما ربا سد باحد رسد تخصيص
بمعنى وبر دل نات حا نيه صفر ما بلد كل ما
ظهر من عنده انه لحجة ولكن الناس في وهم مبين
هل يسمى احد بل ما يسمى لا ورب العالمين مسمى
بمسمى الممكنات وبا ما لم يسلك اللذات الى الله
العليم الحكيم اما كران بما سوا ما ظهر من عنده
ما عند الناس لعمر بوا هذا الذكر ما قصى من
بل جاء فوا الله ولا تسعوا الموهمين نهر در لوح قلم
نازل قوله تعالى قل من خطر في قلبه السما ان هذا
العلم او المتبادر كر معرا و التقرب السراو عزها ن
ما نظهر مبر بو فريات الشيطان وسوس في نفسه
كذلك نزّل الامر ان اسم تعرفون قل بالله ما سبق
احد في الابداع ولن يسمى بعد هذا ما رقم

حينئذ

سصدیو حو حلّ جلاله است) سبحان الله حال و در
بصی سان الله وکلمه الله ولوح الله واثبات الله
بدّ رسول وتصدیق ما سوا اشر موط معلق حا
در حروکها اسدلاله لسحود بوسه اید ا را ایجاد حاشا
سدرح الله ا رمصرهمان مطلب را بوسد و حط
او موجود ومحفوظ ومصرما بدا اصل ایمان موط
سصدیو حو حلّ جلاله بدرمای ومعا مّا محب و
مودت بد وسی در ان حصر بفکر ما با اثبات
بوحید را ارا فی سان مساهده ما ئ) اما
سصدیو حق وحدت وار فرموده ودرمای معا ما
بعی دون حق محب وموّدت ودوسی ویعلم
مصرما بد بفکرما در ان حصر را اثبات توحید
مسا هده مائ) مقصود ارتفکر حر است و
صر بوده وبعد مصرما بد اما رسیصر است بدّا
تعالی اگر انسان ارا ولیا وحروفات عاقل سود
ارا هل عصا الذی الله مذکور محسوب عصرها
که کافر ومسرک است ومصرها بلا عرو کی

الاسماء و لا قلم یا من بذکرک تحیی الاذکار هل امحی اثر

علی اللوح بعدک و هل یسمع احد صریر لا و عمرک

یا من فی قبضتک ملکوت الآیات اسمع انین نصوص

البشر و انات بیانش و سانات مسیر و انار محکم فانک

یا من ورای کمن بالکت عهد مبانی مسامید کافر و ین

مسهد و اداوا حرار تعویت ملکم بعرب و تکلم یا ادر

دست عظیم و خطاء هستم می بدارید گویا این

مبارکه در اول کتاب قدس را تلاوت نکرده اند

که میفرمایند قوله تعالی ان الذین نکثوا عهد الله

فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل

الضلال لدی الغنی المتعال انتهی بر هیکل هر کس که

کسانیکه اوامر الهیه را ترک نموده و بر اثر اقدام اعما

نکس نموده اند اینها ناقض و ناکث عهدالله بوده

و هستند قصه بسیار است دل من از آنکه هو

هر که بنا دارد حس کردد لما تکلم رسم کلام از

دست رفت و از مقصود دور افتادیم در ذکر

لوح الهی بودیم میفرمایند شان ما سوی الله

مصدرا

وسرگردان گشتند از صراط توحید حقیقی خارج شدند
از الوهیت و هم مذکوره در ملکوت الهی و افق
اعلی و مظاهر اکبر بسر گرفتند حرکت ایشان بسبب
حرف شیعه گشته بود حال بصد هزار زبان اعظم
اکبر ازان را ذاکر و قائلند مگو شد ایشان را اگر این
حرف بگویند سبحان الله اما ایات المستور و کلمات
و بیانات عزیزیه الله از ساذات علی هویه که عالم
غیب شهاده را احاطه نموده بدینها اند و بلاوت
بکرده اما نگویا اراده ملاحظه ربات است و اهم
ندارند آنان اکثر عما یقولون تو ثقون اعوذ بالله
ربی رب ما کان و ما یکون در شعر منها شهادت
شجات علی مثل اکبر اثر قول تعالی اعوذ بالله بآیات
رجوع نمائید و اینها از اقوال کذبه بالا بصر معلق
دارند باد شرا و ها مثل قوله مثلا لشو بد انست
ایات نصیب کرار او سماء قلم اعلی اسرار نموده طوبی
للناظرین طوبی للسامعین الی قوله تعالی مقصود اینکه
محمد حوی مثل حرف شیعه در عالم نحو بیانات ولیا

من الشاکرین) یعنی عارف شو و باش از شکر کنندگان
و در مقام دیگر در ضمن لوح حسنات سیم هر علم و
شمرده اند قوله تعالی امروز یوم توحید حقیقی است
کل بکلمه خود خلق شده اند عصمت کبری مخصوص خود
خلق خلا الا است اشک در ایام معنا یا او شریك برجو
خدا رسل بعد کل مخلوق بوده و مبدء کل کلمه الطی
و مرضی کل عطا باشی طوبی از برای تمسک بانوار نور حمد
حقیقی فایز شود و معنی کلمه مبارکه انه لا اله الا
هو را شاید تفکر و اولی الالباب تفکر و اولی
الابصار [illegible] حتی نصاحت عمل و ارباب نظر
شمرده اند بفکرها شد لسر معلوم ملبوس که خطوات
از برای کل بوده رکل از شان خطا مستثنی بوده
و بنسبت بقوله تعالی المخلصون فی خطر عظیم
خاتمه دیده شد بفکر خود را از فارشامیتا
علم و عرفان رحمت شان ملتمس دید و بر عوام
ربود کلمات الهیه مطلع و آگاه مدا است سبك
کلمه الهیه محض شد [illegible] رهنمای سراك و صلاکت

سرکار

و تفسیر فرمودند که تا جناب مذکور اراده نمود ان کلمه

علیا که از قلم اعلی نازل شده در حق شخص تحقق یابد که مصداق

آن ظاهر شود قوله تعالی ادعو مطلع امر تا او نیز اسود

اوصاف منور فرمایند و هم کاملا خود را از طراز عدل

محروم نمایند تا در ظل امنا محسوب شود ثم ظهور معدن و

با معادن را مثل جواد در بلاد مثل هیچ از حق وارع

بحقی امر الهی فیها اسم جرس لسانا و کرسیا لعرفان

ان نطق بالحق لموفی للسماء معادن ثم در سوره اعراف

فرموده اند ایضا که الموقنون تا ظهیر قوله تعالی

بدانید و اقرا تا اهل کره حین الخروج عن العراق بان الشمس

تطهر و القمر یاتی و تتحرک طیور اللیل بعد غیبة الشمس

اذا کران بتلو کلمات الله کونوا فی غصن مسیح ثم

و دیگر در لوح جناب سلمان نازل قوله عز شانه

ای سلمان در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را

اخبار نمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل ندا اید

طیور لیل بعد از غیب شمس السر بحرکت آیند آن

دو ظاهر شدند ولکن عصر ... طیور لیل بدعوی

در این دوره باید شخصی کامل مکمل دارند رحمة للعباد و صلاة
لهم هم اسلامی حرب قتل چه بود که مقرر باشد این بود
که هر دو فرمان که ائمه باشند کل را دارای عصمت
کبری معصوم بودند و ولایت را حقیقت قوت شدید ا
و اسکله ظاهره امامت و باطنی غیب منع لا تذکرا
است اعتقاد خود قرار داده بودند و در جمیع احوال عالم
اعتبار معمول بودند بعد بعض ثنا الهی واقعی و معلوم
کسب که احسان و احسن احوال عالم بوده اند و
مستند بکلمه مبارکه حضرت رسول روحی ماسواه
فداه بودند که در عید غدیر خم من کنت مولاه فهذا علی
مولاه فرموده لذا که شد محمد را آن مولی دارا بودند این
مولی هم دارا است چنانچه یکی از مناقب خراسانی
وارد این ارض شد چنانکه قبل در مجالس مخصوص معمول
که جمال مبارک در آن نقطه که بودند امر فرمود حضرت
مولی زاده الله هم در آن نقطه هست چه که انجمن را
نقطه ازلی دارا بود جمال مبارک نمودند و اینها
جمال مبارک دارا بودند حضرت مولی زاده الله مسلم

من هذا النمط هم سحاب الرحمة وغمام الفضل وسرج الهدى
وادلائی بين الفرقة ان يكون ما بنا على امرى انه تبارك
ما اتخذ لنفسه شريكا ولا شبيها ولا وزيرا ولا نظيرا
ولا ندا ولا ضدا ولا مثلا الا كذلك انه هو الحكم وقضى
الامر من لدى الله العلى العظيم ثم شرع بترجمة الرسالة
ظهر بالاسم الاعظم بين الامم اگر کسی بدیده عدل
انصاف بآن هیاکل لوح ابدع اقدس نگرد شهادت
دهد که جمیع آن اقوال با ثلاث واذکار مسرت هیکل
و اعمال با اعمال سراج مخصوص گشت صادق بوده هوا
بوده مقصود مانند نور مرید شکر ما سوی امر مخصوص
خلوت نمود من بی شکر او و امثال او
ارکسا شکر دوباشد اهل ارحد اراس دوجنت اهما
او ترجمه وغمام فضل وجوانبها هذا شد و
دليلها شد منا خلو اکوان شد باشد و امر من
و بشکر بر وجود کار بوکرد ساری انفس حق
بر کلی و بر سماوی بر وجه و بر نظر و بر یک و بر صد
بر مبالی انحس اسرف بود حکم و محو مرید امر ادرد

زینت والوهیت رحرید الی احوال لوح دست فرما (شد)
کرام یموس الیوم کالجراد در بلاد مصر وما لا
ادن برا الله باطل باری شخص مذکور ادرها اقدم
حل جلاله سبب بوده و بر الا بر بود و بر مجادل
بان مسعود کر ایهم دا ربیس سر ابراهیم وحا (طرس)
هم ار تصمات سرکند اس مقرر بسدیه عسکر کفیه
و بهسل ابادس بوده و بیسر حسم کلدار دیدیه الله (او)
اکبر الله اکبر کوبا جمیع اداب کروه بده ها کورکسه
کران حمات و ربا ء عر احد الله اکبر دیر هزار
مواقع مواضع بادل فرموده بد بدیه ابدمر حمله
در صمن مراسکده حضرت خادم الله محافظتا لاسم (کله)
م هم بارل قوله تعالی انا انطما التسل مل علی
فی صعره لشهدت الناس وقد یری سلطنی بم
عظمی و کبریائی ولکن اخشی الجهلاء اتخذوه
سریکا لنفسی تسدوا فی البلاد و کانوا من
المفسدین الی قوله تعالی یا قوم ان ما سوای فد جلو
بهولا ... یه وامثاله من الذین اتهم الله

مرهدا

هل يرون سبيلا وسبحان الله ربكم لا رب العالمين لا
تكلموا الا الا باذن الله لكم اتقوا الرحمن وكونوا من المستبصرين
در يكى از اسماء مخصوصها در علمه هذا ء الله الاعظم
كه در عصر صفر سنه ۱۲۹۹ مخاطبا لحاج ميرزا حيدر سائر علمائه
صادر شده ميفرمايند قوله عز اسمه ايشانهم ذكر قوم
شد اين عبد فانى اراده نمود بعضى از اسماء ارض مقدس را ذكر
نمايد تا دوستان الهى آگاهى يابند و با نهر ادب علم اعلى جا
رى شوند آگاهى هند از لطف و عطا امور غيبيه در
ملك و ملكوت ظاهر و با اين حمل نصيب مخصوص
ان لن يرده و آثار و اقتدار را ادراك نمود اين
كلمه ايست كه اسلام را بباد داد و اين كلمه ايست كه نقطه
اولى را بر هوا و بعد فى را [illegible] اين كلمه علما از
لسان مالك اسماء اصغا نمود قوله عز اجلاله ها
اكثر علماى اسلام و قول عز شانه كسى اعلاه و لثنى ثم لله
و در مقام ديگر باد از قوله تعالى هو القديم انشاء الله
تعالى حال مختار در دنيا رحمن بسانا بتى بذكر ترى اكر او و
ولا تو لا تشركوا بالله لانه ما يجد لمستريحا فى الملك

ندای علی عظیم بهر حال انصافا مطلبم ا با صرف در ملک
و ملکوت و عالم شهود از بی آنکه بدایت کرد باره
حضرت من اراده الله و الذی اصطفاه الله بعد
و اعطانا شئونات مبارکه روحی لذاتی و ما انا علیه
لذات بدایم اظهرهم الهدا الحمد را اسم هو جل جلاله
فرموده و در الواح نازل نموده بگویند خوانا بد شود
و اوهام خود کلمات ذکر نماید که علت اختلاف
در امر الله سبب فساد و عناد بین عباد شود و از
مسئله شرکیه از آن در صدر آنکه ساکنان عوالم
علت شهود بوده لسان عصمت حضرت مقصود
از آن در احتراز کردند و ملا اعلی و گروه کروبین
سالم و بوجه مسئول قائل و ناطق و مصدق و عبد
الله هو احد و معاهدات مسئول نفسها فی کل
عالم شارا هیهات خواهند که بودان اوّلیه

فلذهب از بودان خوانا بدون بدانست

در لوح احزان نازل قوله تعالی ان الاعتسا المسمی
ابهم اذلالی من بریّتی و یتعالی بین السموات و الارض

خود بدانند حزب کبرای جمال کبریا جل جلاله از اوامر او که
امر و نهی بوده ملاحظه مشهود شد که هر یک از مدعیان مجلس
و مؤمنین بامر بیان بسبب حدیثی و ربّ حدیثی و مشتبه حدیثی
و مصنوع حدیثی و مجهول حدیثی که در مجعولات از برای خود
بوده و آثار او و جمال و احکام از آیات او و وفات او
فراموش نمود و از لوح قلب محو کرده معلّق خود را از
میزان درگاه عرفان ساقط نماید طل عظّام هم بطو
در لوح جناب میرزا محمد حسین ملک شهیر علیه بهاء الله
قوله تعالی یا میرزا عظیم است توعظیم الی قوله تعالی لکو
انهم امر و دو بامر الله است لا اله الا هو اگر نفسی بعبادت
اولی و اخری مؤیّد شود در اول مرات بتدریس طراز اهل
توحید شود نیست جمیع اعمال او هباء منثورا گرده
و خواهد بود اما اقوال اهل فرقان یعنی حزب شیعه را
بسته اند و توهّمات را اسمیه نموده اند مع ذلک حکومه
محمد بطون از اوهام معمول شده اند الا انهم فی خسران
مبین الی قوله تعالی مقصود آنکه اگر نفسی بعبادت اولی و اخری
مؤیّد شود در اول مرات بتدریس طراز اهل توحید شود و

وحده كان محبوبا هو وكل شئ ومعبود العالمين فإن
الذين نسبهم الله الى نفسه فى انهم من هذه السلسلة
اولئك دلائل على نفسه بعظمتى وقدرتى وسلطا
ان اسم من الشاعرين اياكم ان تذكروا مع الله احد
لان ذلك يفسد الامر ان اسم من العارفين
لم يزل الحق شريك بذاته ويحواهد ناسب هو سكر
اليوم سايس باطمد اذ لا سد رسلطنت و
عظمت وكل امر ترحلو سده الد اشما بناس را
سو حسد صرف دعوت بما سده هم ميم ما بليكو
القوم شريك وارمد هدا وبراى حدا وند بكر
او تكو مه اد براى نفس خود شريك در ملك ويد سكر
او سب سها محبوب هو وهر شئ ومعبود عالميا ودد
لوح دبكر قوله تعالى اى رحيم نشو تعما سا بدع
احلى را ارمقر ون كرى الى تولة لى امر الله را هيجه
مدان كه در هر و د و هر ساعت هر نفسى بحواهد اطها
ماند وادعا كند رسب ده نفس را نعوذ بالله
الحى وحده ولا بكر مر الله عسود شكل حق على سسل

سر حالله

وتعالى ظهوره بوده رهت سريك شوليه موده
ويخواهد فرموده وان را ساز ملكوت بوده در ابتهاج
اردلم اعلى جاريه بادل طوبى للعارفين ايمن در لوح
جود ان عبد منصر ها با . قوله ساوك ويعالى
الاطهر الاقدس ان يا اسماء الجمال اذا سمع ما
يدعوك مالك الايجاد ثم اشهد بما شهد الله
في ازل الازال لا اله الا انا الفرد الوهاب قد
خرقت الاحجاب وخرقت السحاب وظهر مالك الاسماء
والصفات انه هو الذي يشهد كل شيء بظهور المقصود
في الغيب والشهود ومرتبي الوجود لا اله الا هو العزيز
المعاد يشهد انه لا اله الا هو والذي
نطق به اسمك لظهورات يشهد بذلك كل الذرات
ولكن الناس في غفلة وحجاب من لم يشهد في
الشهادة ما كملت شهادته لله البر العزيز الشاء
الرام اللوح هم مالك شهادت مده هد ذات
او اد رواي ذات او اسكر يدست حداوند ممكر او وان
كسيكه با طق است با و منسوب كرديد ظهورات

اما الشرهها ءصنتا نود وهو اهدنود الى حر السر تا صفا
ان فائ دسده اندهم كرمنهرها ندا رصرحره فال
ولا يوا ساب سروسمع مسرك لا يوا صعاء كلمه
توحيد سر امر بارشے با ناعسا ست بالى كرد اراين
هيماء سرك وصلالت تحاب دهد حلاصى محمد
الامر بيد الله المقصود العليم الحكيم ولكن بطو
باين سان الهي كرميفرمايد كلمة الحق سمع محمد
وتسواند وتصرعطا كند وتمايد امر امید وار
كرمين ونمود استعمالات مذكوره الحق مدنيه
ومذكرشوند مقصود اصلى حق ومما
اراده الله مؤيد وفائم كوديم للشهدا على الله
تعرير درصحن لوح نشرته ما دل قوله تعالى
باولى ولى جمعى سوتوجه نموده وانبت
ان ولا تسكه منفرمايد اما ولكم الله الى ام
الله انبات ولا تسكه سرهك وسبيه ادرا
اوسوده وبكوا هدنود محصوص نسبت خو جلاله
حاسم عصمت كبرى هم محصوص حق تعالى سانه

ودعم

باطریا سید الی فوله نکو طهورات صبهای سدهر هسه
هال را ایمام الهی سما دعا عماند هرکه اسد وهر هم
یاورد باطل بوده وهست باان دوست محمد معی
اسما مما نکه باس اکاه سوند سعد صیان ندا سلم
کر بعدار طهور اعظم بطهور محتاج بوده و بنسبه
نقطه اولی معی مسر جمال کبریا باس اسار ت
داد بایلوب را باك ساوید وهیما عماند هلا ا
ایمام ام عکسا ان وهلس بوی ا د عسه مدس
نمود بد بعد ت اسطم کسی محاس مو عالما ن
وملو بظهور کامل محکم شیه مسود لو د
طاهر سد اکمو هوی باد ، سود و اد عای
نماند اله کدا سعمر هر بهسی با بمما مر واثر اوا ر اهل
اسما مب کبری ا رفع اعلی مذکور وهس طور بلو
ای او کنا الحی تعصی ازموس بیست عصره هد سا
ماسوید محمد اسماع حرفی ا دمو هو می ا رصرا ط
ملعرید باعمی اربك سمی وممتعماب کدیرا د
سمی دیگر طاهر بیده وماسوید طول موی ا ا

وشهادت منقطع نشد همه ذرات ولکن مردم
در غفلت و حجاب شد کسیکه شهادت نداد نیز
شهادت کامل نشد شهادت او ادرای حداوند
در عرش مستغنا ذکر همه الواح المقدسه بارز و مذکور
که ظهورات منتهی شد بظهور اعظم الهی جل ظهوره
وجل جلاله مقصود انا کمران بذکروا مع الله
احدا الا بذلک بعد الامران اسم من الهار وفی
وکذر مقام دیگر انا کمران یجدوا مع ذکره ذکرا
او مع اسمه اسما انا کمران بشعوا بین الهی هلم
و در لوح احتا مرو در کتاب مطوع فارسی
مسطور مقصود ابدا ظهور اعظم کسی محتاج
بظهور نیست و بظهور بقوا اعظم عالم امر و خلق
کامل و شکر اکبر مقصود بود ظاهر شد بقوله تعالی
با ... الحمد لله و ... الهی ... شد ... تا
که ... بنا ... امر و دعوات هر نفسی باید
... بلوغ ... وجود ...
... عالم ... کل ... باید ...

باطل

لا والله الحق انه على ملكه دره ما ما عدیده ارالواح
هو جل جلاله تحد ر عوده و تصحیح فرموده لا تكلو
ما لا ادر الله لكم معدلك از ایجاب نفسی كرخود را
ار هوا دس مصباح علم و عرفان منسمر و وارد طار ار هوا ء
اكاهى و ایمان میدا نسب نوسه و ارسال ارارض موت
وهو هذا حرحود را عندها نحوا ندحه رب ها
ما در رای فرقی و بیار در رای ما انا ما ندعو ولله الاسما
انا اسكلها الحسنی را حرمعنی سماسد كه میفرماید
انا كم یا قوم لا تشركوا بالله لانه ما اتخذ لنفسه
شریكا فی الملك وانه وحده كان صحونا فوق كل شیء
ومعبود العالمین وبعد میفرماید انا كم ان تذكروا
مع الله احدا بذلك نفسد الامر ومیفرماید
قل ان الذین نسبهم الله الی نفسه وانهم من هذه
الشجره اولئك ذلائی على نفسی ومیفرماید
لم رل هو شریك نداسه نحوا هر را اسب نوسكر
الیوم نما ئس یا طهمد ادلائد نو سلطنت
عظمت وكلا یا مر سحلو سدم اندا بحساب یا سر را

و ما سمعهم اطوارهم و لما صح نصحهم مرکز نشاء عالم
بحسبان احمد نسئل الله ان یحفظکم و اولیائه
من شرّهم و مکرهم انه هو المقتدر القدیر المهیمن و
رب العظمة و الکبریاء و مالک العرش و الثری که
عظمت و وضوح و ظهور آن آیات و آن کلمات
و آن اشارات و آن تصریحات و آن توضیحات
هزار هزار درجه از شمس و از نور و از آن سما
و انجم اعظم لا تحصی مشهودتر بودند و روشن‌تر
هر که از برای شمس در کسوف و خسوف و غروب
و افول بوده و لکن از برای کلمات الله تغییر نداشته بلکه
رحمانی نبوده خوش حال آنکه صحیفه ما بالا است
کلمه الهی را اقول احد نماند و نصرت سا اوداری
در سابق) حال اگر انصاف بنگرید بهم خود اگر
و باطن سؤال شود از قول بشرکت و مقالات
اکثر اکثر لسان و نهار ازمان مشغول بوده انا ارسلنا
عظمت شنیده اند و یا در الواح الهیه دیده اند
با ارجاعات رود کار خود نکفر و الا آن ماده

لاوالله

کرارا توا علی مرتفع است محرّر و در لوح حفظ حی مبرا
همین سرادق علیها ءآءالله الاهی ما دل قوله تبارک
و تعالی با حسن تخلق فاذا بن بدا تلبسند و لابو
ان ظهوریه با بعد قلم و در صحف مقدّسه بماند ولسان
و دم بحر امر فرماید اگر ای ادعا در بصر و سمع محرّم
بحر سعه ما نصب نموده اند و دهران نموس
غافله مسی مشابه اعمال دا قوال تمره اثمرت
معلوم شد کل مشاهده نمودند الی آخر اللوح عریا ساس
فی الحقیقه اشیا اعز الله امرالله در برد نمود
غافل باقی بماند تا ظهر ما نطق به الله قوله تعالی
حال بجده گور بغلید تحرک امده عنقریب است
که کل نفوس سالک شوند در جوهر نفی معرض و
نوار مشابه مشغول گردند از مقصود بکلی غافل
ان فی الجمله شیم که ادر صوان روحها مود مقطوع
شود صبح هدایت شام ضلالت شدید الا ان
حقاً حقاً صدقاً عدلاً که ابحر رب علیم در این
لوح حکیم با دل فیض موده ظاهر و مشهود نعش سود

سوحد صرف د عوت نماسد ایشر جمات عارف قائل
ساباب الهیت را و امر تباینه و احکام ممیزه این تا
عرهویت بار بحر اولاد نیست که هر کس برهان ایشان بخوا
نصر بسد بلد هد و قدره الله المهیمن علی العا
ثنائی محکم و متقن و متین باز بستند که جمیع قوا
عالم و آراء اهم را بسداد رضا حبات قادر و قوت
سوا الله حرفی زان را نصرت بستند باید از کلمه علما
که حقیقت و کثرت جمیع ذرات موجودات را ان
با طواست باید بستند رحمت عین لا اراک مستو یا
علی عرش وحدت ملک) انکاس حور اهم با هلو کلمه
در تکلمار را صورت بستند د کمال باید مستوتسد
حضرت ها خود را نکوئی رحم عبد ها برادر را
توفیق بر ادراک ما اتا ما تدعو فله الاسماء ان
بود که موجود بد و با دل بودند قول عرشیان ارجاو
موجود قابل اصغاء این ندا کرا راق اعلی مرتفع ا
بر اکوفوم روح بتمامها نموه سامعه بند بر سود
اتوف مسوان کهف که قابل اصغاء این نداء

کرادامی

ملك الاعلى هر كه مقام توحيد شرك قائم و محل ايما
كرد و عروج واقف و حالس و در مقابل محب روداً
معروفست و عباد مشهود ذكرى و اسمى شانى رحمى
رفيده و عصمى و عرّفى و ملاحظه احرامى ار
راى جو امرش و سوّش مقامش و اعصابش
و حرمش عرش باقى مانده چنانچه يكى از اهلّ
مسافرين كه خود را از آبادى مرمشهر دو واز معرفان
درگاه قدس احديه ميداند در عشق عرّتهائى ازواح
س فى الوجود لذّات بوات فمائه الاقدس الاطهر
فداه داخل مشود و مسكنى كه در آن كهف و ملاذ
وساه و مناص و ملجأ و ماوى عاشقش و مضطرّش
و حائفش و بائش سائل و حبش و بصرّع و ابتهالش
در ساحت قدس و الجلال مشغول قدم لى ادلى
بسر هاده برده عصمة الله و حرم الله در بده
و باره مسكند شأن الله را مسكند و مكوند
هر آنچه كه مسكنى كسى نيست كه خواست را بدهد
رو عكا حال مت حضرت من اراده الله كره كن

دیده مشهود سبحان الله عجب سکروا نصفا بی
عالم وجود را از غیبت شهود فرو گرفته که اهل ملا
توحید از این وعید شدید مضطرب حائم
نشسته که مبادا عمر شریف کل طوی سالک
شوید را جوهر بهی معرض) بل اثر فاستقم کما
امرت ولا تتبع اهوائهم مهر رسول الله روحنا
سواه فداه را شکست انا اقرار را غیان را نقاب
مرغمر افشان اصحاب مشهود حاشا کلا ذلک
من سر الله التی بدخلتم قبل من الاول الذی
لا اول له ربما فقد لذلك شدیلا و نحویلا و قرأ
محمد بار آن الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
آمنا وهم لا یفتنون ارحم امتهم و ارحم روا سوز
نشسته ام که مرا لوح فکر دیم و مر مصطفی مشوم
شرا را صفای این کلمات غالباً که مبادا
ان فی الجلد نسیم که از رضوان روحا مسرور منطوع
سود و صبح هدایت بشام ضلالت شد الله
تم بلی بلی یاران لا هی وصی و امضی ما نزل من

قبلا

ورقا وارد میشوند که فرمودی خواب دیدم در هیئات
بیت امر و جمیع انبیا و اصفیا و مرسلین حول من
جمعند و من گریه و توجه میکنند و مراسلی صید هند
شرح این رؤیا در کتاب بدیع باول بار رقم رفت
مرقوم در لوح غلام الخلد معروف و معلوم و مفهوم
که بر طلعت سبحان جمیع مراتب ظلم بطغیان وارد شود
قوله روح العلاء لمظلوم مسه البلاء الی قوله تعالی
ثم بعد ذلک توجه الی اهل ارض بلحظ بدیع فیا
بشری هذا غلام الخلد قد جاء بطرف لمیع و حشر کل
من فی الملک من هذا اللحظ العجیب فیا بشری
هذا غلام الخلد قد جاء بامر عظیم ثم اشار بطرفه
الی معدود قلیل برجع الی مقامه فی جنة الخلد
و هذا امر عظیم ثم نظرت حوریة الخلد علی وجه
الغلام بلحظات حسن عجیب و بکت حتی غربت
الدموع عن عین بهائها الحزین اذا تشهقت
اهل سرادق الخلد فی غرفات عز منیع فیا بشری
هذه لحوریة الخلد قد جائت بامر عظیم ثم

کہ جواب نسوی و بار هم کفایت نموده همین قسم بحرم
کربلائی سعام میدهد بار هم وساعت نموده در
عصمت کبری و وحدانیت و فردانیت عظمی که
مخصوص طلعت الهی جل و علااست دست تصرف
دراز نموده سهم شهود باز بدان رجا سر بحاسد در
مجالس و محافل دائر و سائر با هواء و الس و قلم
بیان تصور نکرده و در برد سحرات اسم ها رده
که جمال قدم فرموده (قد اشترف ارض الانشاء بعدم
من طاف حوله الاسماء) ای کل الاسماء الوهیت
و ربوبیت که معلوم ای کل الاسماء متوجه لکونه
اعلی و الهی هم داخل است قسم بدات مقدس الهی
که لسان وجود اخرس باشد هم از این دعوا است
و عدم صدها از بر سر از هیمه وجود ارجح و بر تر
این طلعتها در عراق علماً مشاهده ممر مودند
که فرمودند ما رأت عین الابداع مظلوماً
سمیک) و این طلعتها بود که بر جمال مظلوم ارواح
العالمین لتربه لمطلومیته الفدا ارمنه عیان نمیست

حورية الخلد قد جاءت بحزن عظيم اذا ظهر النداء
عن مكمن البهاء يا حورية الخلد احمي على نفسك
ثم على الملأ العالين فوالله فارقت الارواح عن
هياكل المقدس ركانا ان تعني اسم البهاء على
ممالك الامر اجمعين فارجعي الى محلك ثم استر
اسرار الامر في حجبات حكمتكم فما حزناه هاتيك
الخلد قد جائت بحزن عظيم بحيث الى خلقها
في الغرفات رلبس قمص السود بحسره قد تم
هذه الحورية البهاء فان حجبها الى البهاء ثم اعرف
من اسرار هذا مع الى امر اللوح ايا احوال ملك مقصود
عالم معلوم شد از كيد بود ان عهد عرض مصيبات كه در
مدتعيان روا مجت كه اليوم هيكل امر الهي را در
ارض ظلم بدون ناصر و معين مبتلا نموده اند و
بدون اوسو سه اند باری از ان مثل الواح
كه نوران با رحيق جمال كبريا ازاو كلماتش منصل عند
مستعد است من جمله در مناجات حروف بار قوله
عظم حزن الى قوله يا اذا قدرنا الهي كل ذلك

قال فواحزناه على هذا الجمال عما يكسب فيه اباد
الناس طهر لا اصطفى الى الملأ الاعلى بحسب يعرف
هممات القدس عن وراء عرش عظيم فيا حزناه
هذه حورية الخلد وقد جاءت بحزن عظيم ثم
نادت بنداء احرق عنه اكباد العاشقين
وقالت فوالله يجعل هذا الصدر المنير محلا لسهام
المشركين فيا حزناه هذه حورية الخلد وقد جاءت
بهم عظيم ثم رفعت يدها اليمنى وضربت على وجهها
المشعشع المنير وصاحت وقالت فوالهفاه
سيطرح هذا الهيكل القدسي على ارض الظلم
من غير ناصر ومعين فواحزناه هذه الحورية الخلد
وقد جاءت بهم عظيم اذا اسدلت موج عيناه
بدم حرمين وقالت فوالله ستجمع على هذا
الجمال مجالس المنكرين فيا حزناه هذه الحورية الخلد
وقد جاءت بمصيبة عظيم ثم صرخت بصيحة تزلزل
عنها اركان الاولين في قصر الاخرين فوالله يسهب
على هذا السراج ارياح المعرضين فيا حزناه هذه

حوار رحمتك وبرصعهم من تلك رحمتك الكبرى وكسـ
لهم كتاب سفير ومصاحبكم بل ارحم من لك و
سهد بذلك السهم وانفسهم ودرائهم ومن هو وهم
اب سهلك الحى كتب على ذلك سهيدا وكلما ازداد
بدائع فضلك عليهم ازدادوا في محالفة لك الى ان
نقضوا عهدك بكسروا ميثاقك واستبدلوا كل ما
رضيت لهم وبدلوا لانفسهم روحك بالظلم والبغي
سمر لما نظر اهلها الى ... جمالك عن علمهم ولو يكو
بما الا ... مسرى ... وسط الزوال وكانهم ما
عرفوك وما سمعوا بها ... رما ادركوا طهور اسم
رحمتك وما ... ما حملوا ... ربك
بو عرفك ما يحوى بكادان انهى وحده من ساد بك
كما كسب في ادل الازال على محرر دونك وملكـ
وحدانيتك ومقعد عن احد ابنتك اذا ووصـ
وجه سره على التراب من ربك وهكذا جالى على
الرماد لذى يستمع انوارك ولم يكن من احد ادرى
وجمى عسر وبذلك صح اهل سرادق الخلد رماد

بامرك الذي كان على كل شيء قويا لاني فوعزتك تكاد
ان اكون مايوسا من الذين ينسون انفسهم اليك
لانك بعد ما كشفت لهم بديع جمالك وقدرت لهم
مقعد القدس في سرادق رضائك واكرمتهم بمراتب
علمك وجواهر حكمتك مع ذلك احتجبوا عنك بـ
بدلوا كل ذلك بما لا قدر ان اذكره في ساحتك
انك كنت بكل ذلك خبيرا فوعزتك حينئذ اتى
من بدايع ما فعلوا في جوارك ثم اكتسوا في حول
مدين قدسك ومن تجلى بالمحوى ذات عظمتك
وانت تعلم ما في نفسي انك انت بكل شيء عليما
كشفا ذكرنا الهي ما استروا انفسهم اسماء مرضاة
اهوائهم بدلوا نعمتك على انفسهم وعزوا بـ
في ذواتهم وسدوا كتابك من ورائهم فاه اه بالسـ
يرضون بما ذكرت من بدايك لا فوعزتك ما اكتفوا
بذلك بل يا عوك باخس الاشياء وادنى ما في
الارض اذا انك اعز الملأ الاعلى من مدامع
حمر فسكونا بعد الذي يا الهي اسطت كلهم في

التماس لسان عطش کلمهٔ مبارکهٔ الست ربکم را
استماع نمودند و کلّ بَلی بَلی باطوع گفتند و بعد
غروب شمس جمالش و سکون امواج بحر بیانش اکثر
له سرکشی فی الملک و جمال بیمثالش را فراموش نمودند
عهدش را شکستند و کلمات مبارکه‌اش مهجور ماند
حامیه شهر ماه الله کانهم اتخذونی بالحق سحریا ثم
اتخذوا هذا الکتاب مهجوراً ... بئساً للذین باعوا
نوسمه [illegible] لا یذکر فانسه فاه فاه عما عملوا
و قالوا بعد غروب شمس جمال المبارک [illegible]
انا حر [illegible] عالم و فکر [illegible] از مرد و زن [illegible]
شد که [illegible] اهل امکان [illegible]
[illegible] کر اهل شورا [illegible] و شورا
طاهر کرد و شبهات [illegible] را درید [illegible]
آثار ساکنان مدینهٔ عشق [illegible] شد و [illegible]
و وقاحت [illegible] ابدا انقطاع گویا در ابداع [illegible]
کتب [illegible] ارکب [illegible] امد شمس
توحید را افق [illegible] غروب نمود و [illegible]

الصفاء وصحب طلعة الفردوس في سرائر العماء كانهم
المحدون في الهي سحرتنا ثم نحدرنا هذا الكتاب بحول
نو عزيك يا محبوبي لو تحتز بي مع الشفاعة لي تكاه
ارضك او تسكني في ظل الجمال مع الوجوه لكان
احسن عندي عن معاشرة هولاء واكتفي في ذلك شهيدا
على عبدك وانك قد كتب بكل شيء شهيدا ادام الهي
بحر فضلي في قلوب المقربين من عبادك الذين سكنوا
عن وراء حجبات العظمة ثم ارفد سري ورواب
المقدس من حلقك الذين جعلتهم مستورا عن
عيون غيرك وحفظتهم في كنائز عصمتك حجبا
عنك الى آخر ما باء عظم ترس ولاية هو ما دل
وكلما زادت بدائع وصلك عليهم ازدادوا في مخالفتك
الى ان نقضوا عهدك وكسروا ميثاقك بهر صيرها بالله
هرچه زياد شد بدائع وصل تو بر آنها زياد مي شدند
مخالفت تو را آنها تا آنكه نقض عهد تو را كردند
وميثاق تو را شكستند اما اين مخالفت او ونقض
عهد وكسر ميثاق وجه بود نگران بود كه در ظهور

پس ایامی که حضرت غصن الله الاعظم سرکار آقا
ارواحنا لتراب اقدامه الانور فدا در بهجی تشریف
داشتند جناب خادم الله روحی فداه مکتوبی بحضرت
مصطفی از جانب خود نوشته و در او بعرض در وصف
از غصن الله تعریف نموده و اگر بگویم که جناب خادم الله
هرگز اینطور نوشته اند جمال قدم جل جلاله ارسال
او فرموده اند و او نوشته صحیح و صدق است لکن
این از قول خادم است نه قول الهی و در نزد احباء الله
اکثرشان از این کلمات جناب خادم الله معتقد موجود
و در بعضی از آنها هم مثل کلمه روحی است و روحی
فداک و روحی لعنایتک الفدا و روحی لحضرتک الفدا
و روحی و ما انا فداک و یا محبوب قلبی و یا محبوبی
و یا سیدی و مولائی و امثالهم مرقوم و مسطور حال
سزاوار است اقسمکم بالله که کسی شود که هر یک
از این کلمات مذکوره در هر اسلوب مذکور است العیاذ
بالله و استغفره خوا اینکلمه را باو نوشته لله و
مثل خود جل جلاله است و با الامر و با خود خواست

ارسسطعمرفانی ورابل کردید ومانزل من العلم
الاعلی کل صرول ومعهود وظهور الله وعهدس
غیرمذکور بماظهر الله واضح ومشهود وهو
هذا وانی فی الجمله نسیم کنار رضوان روحانی
مسرور معطر شود صبح هدایت نسایم صلا
سدیل ادبر ... الشهیر ربنا العلیم الکبیر
ا ا ،، — ۱ ۱۱ ۱۲۲ ده کل ا
مراسلات کرار ... حصرت ... ا
موده ولوح ... صدر ... پاک ...
فی مقام اخر مخاطبا الی جمال احد المر شرف ارض الباء
بعدو من طاء وجوله الاسماء بذلک تشرّب الدرا
کل الممکنات بما طلع ولاح وظهر واشرق وخرج من
باب السجن وانه شمس جمال غصن الله الاعظم العظیم
وسرّ الله الاقوم القویم متوجها الی مقام اخر الی ام
اوّلا اسکنا فی ... اید ممطوع الاوّل والاخر
ونانی بعضی ... ملحوق تصمیم کرده کرد
صمیم واصل ... مراسله بوده ... مکتوب ... لوح

ملس

من قبل وفي هذا البحر امر من عندك وانا المبين العالم
مبين محقق وبانه معلوم مستند الى كلمات المقدر بعد
عرفت نفس حقيقة امرية علم وحي وبروز الالهي و
اصغاء صدر وقلب اعلائه في نفس سوية علم ما بل
قول هل حلاه لك ان تعلم بالامر فيسمع في ذلك اظهر
فضلك على الموجودات عما اعطاك الله قبل خلق
الحروف والكلمات وقبل وجود الممكنات وقبل ان
تدون ملكوت الاسماء والصفات وقبل ان تظهر
الواح عز محفوظ قل ان هذا العز ما سمعه عز من
قبل القبل ولا من بعد البعدات انهم بامثال الروح
يفقهون ان هذا لجمال ما سمع جمال من الازل
الذي لا اول له ان انتم تعلمون قل من خطر في قلبه
الغافل هذا العلم او المشارك معه او القرب
السراوع ان ما ظهر منه نوري بان السلطان وسو
في نفسه كذلك من قبل الآن انتم تعرفون قل بالله
ما سبقني احد في الابداع ولم يسبقني نفس في هذا
ما رقم حينئذ من انامل قدس قيوم قل ان تحرو عما

را نیز هم که بسیار از قلم اعلی مکاتیب بخط خادم الله
مع آنکه حاوی و حامل الواح و کلمات الله بسیاره
نامیده شده و لفظ لوح مخصوص است بآثار الله
و کلمات الله و در جزوه الواح الهیه بلفظ لوح و
ام الالواح نامیده شده زانکه بسیار طالب و آملم
که عکس این مراسله را شخصی لله از روی طلعت نماید
تا اسرار مکنونه ظاهر شود و مسطورات آن مراسله
بر کل معلوم گردد و اسم برا او اضافه شهرت داده اند
چون اسباب جمع نماید تأثیر این نعمات حریه
جمال که با حل جلاله در امثال آخط نماید که اقوال
و اذکار و اوهام و افعال الغرور را ما سواهم مقر موثر
و بارها مشهود شد نورها و شهد علیه هباء الله بان
قوله تعالی من لدی اضطربت لقلم الاعلی
و ان نصح من بحث لسکان وقال لا نعلک امر یا مالک
الاسماء بلا قلم یا من یذکرک بحث اذکار الذاکرین
هل یحرک علی اللوح بعدک و هل احد یسمع صریخ
لا زانوار وجهک المشرق المنیر کذلک انزلنا الآیات

اباحه مهر دارد اگر درا که در حصار قهر مقام ارباب
الله والواح الله برکتاب بهم چو حلال الرسوده
وبار الهه ره بخصص داده بمعنی کرده بکوشم
ورای هر سالک سوم وسهمات خود احد لبعضا
مراتب ومقامات بکسم وبکلمه لا تاکلوا مما لا اذن الله
لکم باطریا سم وا بتکلیفات الحق متمسک شوم
قوله تعالی اذا رایتم دربیت عاقلین ملا
کاهی تعرف وهمکاری با دوستیر وا تحابت کاء
که منهای قابلیت ساریش بوده من غیر جهد
ما را نمی‌بود بلد وارا من سخن اعظم معلوم نیست
نگیار حمد محل کرم العلم عند الله رب العرش
والثری ورب الکرسی لم یسع ما در هر کجا باسم
وهر جهم بما وارد شود الحمد لله بکمال النسما
اطمینان با قوا عقل با طریا شد با صلاح تمام
بر بیانم مسئول کرده بداند که وارد شده و
شود بست علت ارتفاع امر بوده وهست
حد والامر لله وبسکوا ان نزل من لدن امر حکیم

ظهر فی حقایق الممکنات وحقائق الموجودات وعوالم
التی ما اطلع علیها احد الا نبی المعرج المشهود الی آخر سورة
توجهات باطنه وقربات سر کثیرة عوالم ذکر وبیان مجلس
ووقایا شرح وبیان کرده وسبب شده که تا بد
تا سر ذکار مشغول شدند وبیان وبیان اسکه عمد
ذکر بیان روح مهر مسند رفته بیان مجلسی
مشغول مکتب وتصدیق هر جا بیان احضور
مبارک عزیز همی طلب عنایت احسان از برای هر یک
مسند حال تحمل تحقیق با الله مذکور شوند
حرفی وعشقی وحربی اکبر اعظم از آن لکرهم جای
حرکه امور ملاحظه مشهود توجهات وطوبات
رباویلات هر یک مرتبه سعادت از برای
شده الهیة اعضا مبارکه اس جواهر انات الهیه
ارتصر یحات ومحکمات کذا رده سوجهات حود تا طیبه
ومسطور مدارید که مشهور ما تاله فی مقام احمر
رب اکرمنا نبی الاله ای المرجع المنصوص المکنون المعلوم
فی کتاب عهده ومیثاقه من تمسک بحبل من علمه هلک

دل جمل محبّت دوستها ودیعه ملها و بلوهم وهو
مسیان لی الحلل الالهی انا سراوارات تمسّك
بمودت بعهد بل امر اقدس الهی ان دیلک ملبس است
بان من فی الاخرة الا الی لقوله تعالی اللّهم
انّی اسئلك بعزائك التی تحرك علی صفحات الکون
کما تحرّك علی صفحات الالواح قلمك الاعلی وبها
تضوّعت رائحة مسك المعانی فی ملکوت الانشاء
ان تمشی علی حکم امرك علی شأن لا یعقبه
العود الا تمنعه اشارات الذین جادلوا بآیاتك
واعرضوا عن وجهك سرائر بالهی متمسّکا بامرك
الاقدس الانور الاسنی الاعظم العلی الابهی وملبساً
بذیل لبست منی فی الاخرة الاولی امر رزد ر
کانا قلتین مصرمابد لیس لاحد ان یتمسّك
الیوم الا بالظاهر فی هذا الظهور هذا حکم الله من
قبل ومن بعد به ربّی صفحا لابن هذا
امرالله من قبل ومن بعد انا کم ان تکونوا من
الصّابرین لا تمسکوا الموهومی و لیس لاحد

الی امر اللوح اصلاح عالم ریدت ام دربطرن بود
و موقّر سدن با فو اعلی وحدہ بودہ رهست
اما و بل مساسر وابا طسل معارم کہ مخالفت با
الله ابسار با فہر طرآ سسب حلاف وحرابی
عالم و ام اسب و علّت احداب عل و عساد
و صعسہ رساد در بہر عساد بودہ و خواهد بود
حو علم حسر فرمودہ قولہ تعالی هو الساهد الخبیر
با اولیائی فی البلاد بعضی رهوس در امر الله
راسح و مستقیمند و برخی احلاف را دوست
داسسہ و دارند هر یوم بحیلی متمسك و بدیل
و هی ملسب ارحق منطلسم کل را امر مستقیم
فرمایند است سکر سبهات عافلس و اسارات
مرسس اسرار ارحق مس منع نماید بوم
یوم اوست وامر امر او الی امر اللوح همه فرمایند
هر یوم بحیلی متمسك و بدل ن و هی ملسسا با
ارحسك منع فرمایند کلام وجیه حملی است و ان
دلیل وهم کہ منسب هستند کہ وحه دلیل است

حود ومتا هدر مما ايدحال كيو محودرا ب
حود وصاندر واتح ملسريا ارحمدحود وبسي و
اودرساحه قدىر اوىا اسكه بوحه عاىدسوا و
وىلمعس سودىا و وىاسدا ويمسر كهىدكان
الدوس ايامعلوم اولهى كاس شم ياووا د
اهى بارشاره رعطم اسمه كه ديد هراد اعظم
واكثردرا ساحب عرولمس كرياذ معقود صرف
ومعدوم محسد ناحر يسد للكرو حودان
ساحت عزه ولس كبريائي ست كرد اعلى وبعطر و
روح ماسواه فداه فرموده قوله عز شانه وانك
انت واحد واحد الاول وكل ما نحصى لله حل
حلاله ما حصل لله الا كما تم في ىك من ىطهر
نعلله كيف يشاء بما يشاء لما يشاء انه هو
المهيمن المتعال ذو العزة والبهاء الى قوله
وان حقائق عمت ولهي سيسدل اسار امكر
دىمىس سهوى فع عز علوى كه نقطه ظهور وصف
اسما فرموده تم حس سدره ظهور اكه نقطه

مذهب الا الی الله العلیم الحکیم ثم بیان دیگر سلطانا

ابات وقوا عن طهورات راملاحظه فرمایند

قوله تبارک وتعالی فاقوم هذا الحسن

الذی قدسه الله عن کل مثل بشر وبطر وضد

وند واشاره ومثال وان الحسن لو سمع علی

ذرات الممکنات سبحات التی یحترق فی آن لا لا

بلا اشاره انا لهو من کل الا ... ء وتطهرن علی

جمال الحسن الذی عرفه من ... علی هیکله

وعزه سره ونوره وضیائه کذلک تعلمکم

من الاسرار التی کانت مکنونه بحجبات

العصمه وما اطلع بها احد الا نفسی العلیم

المقتدر القدیر الی قوله قل ان هذا الحسن

لیسمع نغمات حضرت من لدنه ویشهد جمال کینونه

من بصره ویجد رائحه القدس من خصله ولم

یکن ومن فی ساحته قدسه لشوخم الشر ...

ه ویکون من المقربین ثم میفرمایند اول

معنی است که مقصود نغمات حضرت خود را اراده

زبه العمل والبنا مشغول گردد بذکر کند بعظم شان
ربوبیتی فی الاشیا والاکوان وازه مسمّی‌ها باید کرد
او خاص بهم بعظم شأن و هر اسمه مخصوص خواهی بود
از امر او وانما استعمال او بقوله عزّ ذکره ما سبع
المطهر اسم الله ان لا یعرف بمن شیء بکل بین یدیه
لیستون هذا ما یستحقّ تلک الکسوة فلا یونس
استعمالها احداً غیرها ان اسم بالله وانا یومنون
وانّ معنی الا او هیمن ان یسلطن علی کلّ شیء ولا
یعزب من شیء لا فی السموات ولا فی الارض ولا بینهما
ان الله علی کلّ شیء قدیرا قل سبحان الله کلّ
عاجزون الا الله المهیمن القیوم ان الحکم الله
واحد لا اله الا هو المهیمن القیوم قل ان اعداد لو
خلق عبد الله افلا تبصرون قل انّ اسم الواحد
اوّل ما یستدلّون علی الله ربّه اذا اسم لا یشکرو
هم هیچ مکی و هیچ امری و هیچ ذکری در هیچ شأنی
ارفع بعد بکلا بسبب مکرا بکد کل را راجع هذا
الظهور الاعظم بعد رموزه الدهی بیم ماند قوله

سان روح ماسوا اوداه با خضوع وخشوع کرد
سیه ماند همه سان رالك ورقه اداورا وحدانیه
رضوان او بموده وکشوا وفرستادم بعمل هاماد اسا
امور مشتاق بعض محاسد بهر ساعت
باسی باطن ومیکوسد مقصود ارشکر برامت
وتعالی واهی عروشکر درست میکسد موشو
ومعلوم برآید مسدهسد اهواهی هوی معنی
میماسد وحتی بوم را مسکوسد موهوم شد باید
شخص معلوم وهر کرمقصود را برسلس بود
رباود رطاهر باطن موحّد وباطرسد اوّلیت
وظهور حدید امد وکور بحمد رح بود واحکام
طلب میماسد دستورالعمل میخواهسد دراین هنگام
رحود یا بود اسم حود ودرآن عدت شهود درآن
مقام باین کلام مبارك مالك امام باطن وکویا
تمسك عوّلان اك مُسویا علی عرش قیوم مسّلك
هم سران وطهسا دکا رها قوال سرکسدی
کداود کرقلم عدل ارونعم حسن بیو بمریبو ما دطوی

اگاهی در آیات الله و بینات الله و کلمات الله نبل
بعدم ملاحظه کند شهادت میدهند که اولیاء و کلّ
اوهامات و اقوال و اذکار شرک محض و کفر صرف بود
هست و حکم بر احتیاط فی ضلال است کل مکتب منکر
خود جلاله فیهم ما لیس بوقت کتوانتم
عبده الاصنام من دون ما انزل الله لکانه
من المشرکین فی کتاب مبین چه در کلمات حکمیه
فیهم مایل ان الکفر هو الشرک بالله و الاعتماد
علی ما سواه چه در این صورت سخن اهل اعلی در
باره مشرکین حکم کرده است در مقام دیگر میفرمایند
قوله تعالی هر نفسی الیوم بکلم ما بدعنا علیه سلطنا
ظهور طاهر با نکلم فرموده کذب صرف و افک
محض بوده و خواهد بود مگر آنکه لازم ورود
بی تصریح من اراده الله تصور الله الاعظم ادواح
العالمین فداه کرده عالی جزعود بنت صرف بموده
و فرموده انه بائك سدکی و صلا اصلا
عموديت و بر حسب بیانات الهیه و نصوص بما

عن ذكر ادمعني لا اله الا الله لا يثبت الاثبات
لا حجة لله الا من يظهره الله ولا كتاب الا ما نزل الله
عليه وان لا اذلاء الا ما يحبوه بقوله وان لا احكام
الا ما يظهر من عنده ولا تحتجب عن شئون تلك الكلمة
فان حجاج نحو صدر فانك ان تريد من يظهره الله و
تقولن لك هذا لك لدى ونحتجب فانك قد احتجبت
عن كلمة لا اله الا الله فتدبر في سبيلك ومثواك
فان امر الله في كل كلي سبيل كل امر في وفي كل حرف
مثل كل كلي ثم انك قد تجب كل حدود الله
وبحلالك الله في النفي لما احتجبت عن تلك الامر
الجزئي فلو انك تمسك لو يظهر ذلك في الكتاب
في من ما تشهده من يظهره الله باحكامك في تلك
الامر لانه اشهر من كل بصر والطف من كل لطف
محاسن عليك النفي وان لم تمسك بما ان بيانا
نقطة اولى ترفع ما سواه فلذا فرجوع الكبريا
جل شانه وظهوره واسماء قوال سماكرهم ما اذن الله
من في الكتاب نتكلم بعوده ومسما سلطهم بعض مصحف

البهاء بگویند حضرت کلمة البهاء را از برای او وفی ویرا از
برای ما انا ما ندعو فله الاسماء از کلمهٔ مولی الوری
مخصوص حق جل جلاله است حال بعضی در صلوة
اوسط در قیام حکم بتکلّ یا مرست که بخوانند
قوله تعالی شهد الله انّه لا اله الّا هو له الامر
والخلق قد اظهر مشرق الظهور ومکلّم الطور الذی
به انار الافق الاعلی ونطقت سدرة المنتهی و
ارتفع النداء بین الارض والسماء قد اتی المالک
الملک والملکوت والعظمة والجبروت لله
مولی الوری ومالک العرش والثری انتهی در اکثر
از مناجات کلمات الهیه مذکور شما چگونه
تحقق کلمه مبارکه این اطلاق مولی الوری نمودند با
و
آ
او را از مقام شرع نمودند و تحقق کلمه این را بر مقام
قرار دادند و بان لفظ خواندند و ربّ هانس
کسند اما از جمال اقدس ابهی سر نمودند از
حرمین ملک الله هم نکردند و حکم شهر اثبات
و وفا را مسطور نمودند است و ارد و محاسبه در دلوا

و آیات محکمه متشابه باد تعالی ظهرها شد حتی مراد
کرورها سنین بل سلسله دهور و شهور سنه معرما
ظاهر عند البهاء و باطن عند البهاء و ده یا حد
البهاء و مقصد عند البهاء الی امر و له الاعلی سماء
حد دوران حرکات تاویلات و توهمات سرکه
و طوبات کاسه را مذکور و مسطور مدار
مع این حکم محکم کتاب قدس قوله تعالی انّ الذی
باوّل ما نزّل من سماء الوحی شخص عن الظاهر
انّه ممّن حرّف کلمة الله العلیا کان من الاخسرین
و کذا انّه دیگر الذی سکن بعد ما نزل فی الواح
انّه لیس منّی الی امر الاسم جناب حاجی عبد الکریم
در کدام از کلمات الهیّه تصریح شده که مقاتلین
و افق اعلی من و مطلع امر من فرع ملتفت است
جناب حروف ال قوال و هو ... که خود را از
احبّا و از قدما اولیاء الهی می شمارد و ...
با حال قدس الهی جلّ جلاله بل تا صره که می نویسد
مولی الوری الذی طاف حوله الاسماء جمهور ... بعد

در همان وقتی مسئله و حدیثه نیم مسیر مانند کسی
از یکوا ما اراده واقعی حقّی و فی امر ای والله در حق هو
هما کبریا امر برایجر خواسته کرده اند و نفسد
و در لوح حیات من علم هاء الله نازل الی ولد
عالی اختلاف حقّا سبحون اکبر شده باشد
هل یشتم بعز الرّوح فی الفردوس الاعلی و
بعز الله لا یصح عما یرد علیه من الاحزان است
رای بر الجمع و هو برای فرد واحد من العباد
از هو یطلب شاید مملس حرفا عالما کاه شود
هم اگر آگاهی حاصل شود همچنان زما اراده
الله بکار بر نماید و بامر یکه لا یتی اما او بس
لب نگشاید بهر بار کی اگر الیوم نفسی از اهل باذن
عرفت در سما امر شود و سؤال نماید کرامی آن از ولا
او هام کرد کرده اند اما حیوان نطق نموده
و با ادب داده شده اند بر تکلم باها و با استماع
کلمات قدس و ما رلعرا الملا الاعلی کرامی کوی
شده اند را او بلحن مکنونه صدق قول

عدل الهی برسند و از عذاب عقوبات ثانی خوف
نمودند و باز او و الکثر مرا برسند و وقتی بود از
رای هیکل امر نوشته ظهور دلیل و بود تکدو شد
و باز بر صمار کرا نهاد دانسته از طلها بود
کر ملاحظه مینمودند از مدّت عمان ایمان و
حقّ و وفا کر وارد میشود و رسله عزّ الهی
کر در الواح انام منصوص [illegible] اطاق میخواهم بلک
و باریک کر مطلوب صحیح دانا و توجه نام
و این سال را مکرّر در الواح انام مالک علّام
ع
معمود و هرکس ترا شریف نموده اسما
نموده و در الواح ثم [illegible] ارسال هو له بعد
هو الناطق العلیم الحمد لله الذی جعل مظلوما
اسیرا بین ایادی عباده و جعله محبّا لیکونوا
ما ارادوا فی حقّی و فی اثری و لم یکن لی من معین
لنفسی و لا من ناصر ینصرنی لامر حافظ
یرکبی بحسا ارادتهم و مستأنهم هدیئالی و من
لی فی قضاة المحوم و بلایاه المتصله فی

کاذبون قل ان الله قد ارسل الرّسل کلّهم اجمعون
ان لا تعبدوا الّا الله وکتم من ظهور الله مو مبین
بهر صدهزار شئون وجهت که تکمیل عبده
مقصود کل رسل و کتب و نسبتهم بظهور اذن است
دادیم و توصیف هارا بدراهم معدوده وکم
فروختیم بحیث لا تقدر العباد ان یذکروا انّه
باحسن یا او با اسماء حضرت در عالم امکان وحد ظاهر
شد که تحوز عانیت نماند و نیز موج زند و اهل موحس
دریا اسرار معانی در عالم ظاهر کشف جواب
انابت عزّت عدل تحمل نمالی عالم و حکم مکنون
مستوره در ردای تلبس بود شکر نمایند زینت
ظاهر موجود در کل اشیاء و رموز و حقایق معانی
بیان در قمیص بیانی از عالم بیان ظاهر و
مشهود تعالی تعالی زهی شاهی بخوبی شأن
که غیر شأن اظهار شأن خود نبود بلکه هدایت
امم و اصلاح عالم احیاء مرضیه بود که کل بطراز
توحید حقیقی مزیّن شوند و با فوق ظهور رجعت

چون در دست دارید از جمیع ثمر در بیان نازل و
ثمر در این ظهور اعظم از نفس جمال قدم ظاهر گشته
یک قول بر صدق اذکار و اقوال خود مدارید و
جمیع کتب الله انحصار اوّل بدایع باین ظهور اعظم
باز گشته زد و بگذرید از اذکار و افکار ریا و [illegible]
و اوهامات شما را امتها بد حرکه بر کل رسل
و کتب نیست که هر رسل رسل و هر کل کتب بدانند
الا علی بان نطق فرموده **قوله عزّ ذکره** و نشهد
بان لا مرسل الّا الله جلّ جلاله و ما ارسل الله
من رسول و لا نزّل من کتاب الّا و یؤمنّ کلّ
بالشجرة المحمدیه فانّ من الاول الذی لا اوّل له
الی محمّد هذا من الرّسل و الکتب و الآیات
جوهر العلم فاشهد بان من کل الرسل و کل الکتب
ان نعبد الله و لا نشرک به شیئاً و هذا جمیع
الّا ان یؤمنّ بمن یظهره الله لا نفرّق بین
احداً و لا تعرف نفسک فی الحروف الی لا [illegible]
بان ما اراد الله من کل الرّسل و الکتب هذا و لکن کل (?)

کا [illegible]

حصه المعلوم لعلم الهدا و حصه ا و هاما حد
ی سعه را سعید موده که هر ابحر وه ا ات
رکها و سا ات در هر کر یو حید دات مقدس
و منع ا رهر و هم وطن و تأویل و تفسیر است و
مکوم با کند سده که تعبیر ظاهر ما بطو به لسا
العظیم وا ر لعن قلم العزه مکو ئید و تاویل
مکسد بر حمه یک انه مبارکه تمارسی مرقوم مسو
مبهم ماند کسکه بوقف کندا ز رو د یکه بسکه
ا ر ا رعده اصیا است و کسکه بطو ماند تعص
ادب فرموده خدا از برای آن بد بسکه او ا رمسر
درکتاب مبیل ساهی مو فقر و مسر کس ا د ریک
مقام ذکر فرموده که مبهم ماند هر کس بوقف
کندا ز عده اصیام است و هر کس تعبیر ا حاد
داده سده ما و نطو کند ا ز مسر کرا ست ایات
سد ده در ایمقام پا دل فوله تعالی الا ا ل
اسکله در الواح از قلم قدم جاری و با ز لان اله
عظیم عظیم و الیوم عظیم عظیم ما بد ا بقضا و لیا

باطن باشند و ابد و نیز وارد و ارادکردند بارے
بعضی شان روح ما سواه فداه فرموده بان الا
لا و بدانکه جوهر العلم فاشهد بان مرء کل الرسل
وکل الکتب بان نعبد الله ولا نشرک به شیئا
هذا معنی الا ان نؤمن من یظهره الله ولا
نشرک به احدا [illegible] اسمه سا باب الهمة
وماکذبت علی محمد اسم الله رکلمات عز هو
انا سرا وارا است که ما و هاما هود کلمات القصیر
با اول هود ورخص دون الهاء احد کرد و باو
شاهد شد و مرت ها خواند علی قول اعراب
باد نه باطل باطل فوری الا هی ما هذا الا
وهم کبیر و ظلم عظیم مصر ما بدعه ذکره پس
در انها مرا سر صدهم را جوهر علم پس
شهادت ده بانکه مرء کل رسل وکل کتب
آنست که عبادت نمائی خدا را و شریک نکوئی
با وجه سوا راس معنی است مگر آنکه ایمان
آوری من یظهره الله وفرق نکنی با واحدی [illegible]

اسا ىدارا هل سعسهٔ حمر اكه در قوم اسما دكرشا
ارىلم اعلى حار لى الا صر اللوح ىعادل رىراى و ادصا
ىهر ما ىىد امرورا دصىا ىا فواعلى موحّه اسىا
ىا فو هوى زادان مرصّدا صعاء ىداء ما اللاسما
كرا اما والواح ىلىد اسى مسا سد ىا مرصّد
اسماع كلمات ىسركّه كرارا ىعس موهوم طاهر
اىا لمحه كمسه سده اربار ىكلا و ىوهّمات ىما اراده
الله ىوده و اىا امراد كار و اقوال علىاحىلاف
وده وىلىس معهر ما ىد اهل ها ىموسى هسىد
كرا رحليح اسما كرىسىرا ىد و درسا طىّ محر حمعىف
علم ىوحىد حقىقى را اوا حسم اىدا اسما ىمسا ىد حرب
سىحه اىسا برا ارىور احىدّ مىع ىمود ىكو وحده
ممسّك و باطرا ىسا سدارا هل سعسه حمر اكه در
قوم اسما دكرسان ارىلم اعلى حار اىهر سا ىعىف
اهل ها را هو حل علمه در وده معهر ما ىد آهل ها ىموسى
هسىد كرا رحليح اسما كرىسىرا ىد و درسا طى محر
اعطم علم ىوحىد حقىقى را او احسىم اىدا سما ىمسا ىه

باقوا علی موجاه باشد وهمیشه ذات شان مالک
اسما بوسی موهومه لا تعد ولا تحصی مشاهد
میشوند بارے هر چه بغیر ما اراده الله نطوعا
الله کذا سمعت ویشهد بذلک مالک الهدی فی
المسطر الاکبر بعضی اختلاف را در نسخه دا
ومدارید وحال برکلا رمیل واحد هر کلمه
کرسیت اختلاف شود ازان احتراز باشد
ولو نطقوا من الذین طافوا العرش فی الحق و
الاسراف امروز بالکل بعلوب نورآء تجدهت
امر مشغول میشوند وباعلاء کلمة الله ایشت
حکم بحکم الهی که در صحیفه حمرا از قلم اعلی بلت
نازل الی امر اللوح در مقام دیکر بازل قوله تعالی
یا حزب الله هو یوم یوم اسعاف کثیری
واهل بها بوسی هستند کار رجلیج اسما کرسیت
ودر رساله حجج حقیقت علم توحید حقیقی بر
ا و احد ار الله اسما عماله حرب وبل السا برار
بور احد الله مسع بموجب حده ممسک باطرالله

درهم شکن در حق من از سلاحها حسام الله ردی
فداه مخاطبتا نمها خود کربلائی بار بل الی قوله صلی الله علیه
انا حرب لمن حاربه اصحی ملبس شود که حسن حربی یعنی جنگ
شعار تعزیه سر بسته داده شود لا اِله الا الله هیچ مصطفی
مسند برد هیچ عاقلی قبول نمی نماید هر دو مقصد با یکر
سفر ماید قوله تعالی ای ذبیح من انه طلوا ادرکن
ونار اح و اسکی و سهادت و دلت طاهره شود و
نیست بلکه ضرر عمالدین کرا حکما هو بان عامله
و ان انسب نحو مدهد هذا ضرر و نصرا لهم
علی العالمین ضرر اکثر انکه گوم بکی را اهل بیان
مدعی اند بعضی تمسک بعضی را عضا
بعضی مستقلا کهسر انداخر کهسر اند و عاملند
انحر عاملند ای ذبیح لسنا عطش سفر ماید و
نفسی الحق بدانتها لظهورات الجهد الظهور
الاعظم من یدعی بعده انه کان عمر لیستل الله
ان یوفقه علی الرجوع ان تاب تبرهوا التواب
وان اصر علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انه هو

حزب شجره اثبات را از نور احدیه منع نمود) این
اسمائیکه اهلها را از نظر بمنظر اکبر و توجه بافق اعلی
باز میدارد اسم عمرو و زید و یا اسماء اهل سوف
نبوده نیست بلکه اسماء حسنی است و مقصود از
اسمائیکه حزب شجره اثبات را از نور احدیه منع
نمودند همین علمای متمسک با طریقه با شجره راجع اسمائی
از نور احدیه منع نمود و از توجه بحضرت حقیقی باز داشت
حضرت بابیت بلا فصل و ولای مظهر و ائمه طاهره
بوده که حمل بشأن فرموده حزب شجره هر یوم بین یای
خود مبرا شدند و بآن عاکف مسند شدند و همه بی از
اصل گسستند و بفرع تمسک نمودند لذا قلم اعلی
رابعه مطاع اعراق قدس الهی جل و علا حکم بشرک
و کفر و ضلالت آنها فرموده را مرود ملاحظه فرمائید
حجر انصاف هوس را از نظر بافق اعلی و منظر الهی منع نمود
سوی او هواها را باو نسبت داد کار هر که بوده لا اله الا الله
العلی الاعلی حکم بشأن فرموده هرچه با این هو
آن در بود در جهان نگار هرچه بی جهد آن بود

درهم

حفظ عسك وكرمن الساكرين در ليالى وايام محنت

حق مسعول باس وارد ودس سطح لعرى ما راه

اليوم سعى نح محمد نفسك فى اعلى المما لويكون

مسعما على امر مولاك انّ السر معلمك ومو بك

هر مظهر مانده دبح اسما عظم مظهر ماند بسم

سمس دوم من يحصو مهى سد ظهوراب مان ظهور

اعظم كسكر ادّعا مانند بعد او بدم سكرا وكدا نسب

ومعر بعد مظهر ماند امر عنىّ معالى الطعا

دانسه اند هر بر بعالى حركت مسما سد ودر

معارهٔ سائر اند اگر باشد امر حسا بحر مساوى سد

حكوبه اسعرار مسا با امر بود بد كار دو برعرس

سكون فكرين باسرار راسخان فكرگو باس ار

مطمئنّ نتا سكر اگر ادّعا مانند جمع مردمان

با بحر ممكر است با توّان توجّه بمانى نشوى اينها

وبكدا ارى اظهار است سرحود اما الكنان نشوى

سلهٔ عالمتان ادار بسان واضح ومعلوم مسود

ان سله وان مهرّ كه مظهر مانند (عدعروب

المقصد الهدی مشاهده کن که اهل بیان اینها را
نموده‌اند که مظهر قبلم و مبشّرها الواحی فرموده باطراً
الی الظهور شاهد علی الامر فرموده و الّا و بعد ازین
بکلمهٔ ارائی فرموده بکلّم منعمر نمودند این جهّال امر
عنّی متعال را لعب اطفال دانسته‌اند هر روز بنحوی
حرکت نمایند و در مقام ساتر لو کان الامر کما
یقولون کیف یستقرّ امر ربّک علی عرش السکون
تفکّر و کن من المتفرّسین تفکّر و کن من المتوسّمین
تفکّر و کن من الرّاسخین تفکّر و کن من المطمئنّین علی
شأن لو یدّعی کلّ البشر بکلّ ما امکن لن تقدر لا توجّه
الیهم بل تدعهم ورائک مقبلاً الی قبلة العالمین
لعمری انّ الامر عظیم عظیم و الیوم عظیم عظیم طوبی
لمن نبذ الوری ورائه متوجّهاً الی الوجه الذی نوّره
اشرقت السموات و الارضین ای ذبیح نصر حدید
بالله نفک بحکم رجل نحاس ساید بالوساوس
نفسیه بالهر المسب حکم محکم کردار ده مالک
اسم اعظم جاری داشته احفظ کما

محفظ

الامر سناء الله ربك العزيز العليم تمهر دلسا
و اسماء من هما اسب كرارمل و بعد
سده باری در لوح امنع اقدس مرقوم
حل شانه لا تصدقوا من يا سكم ما تحللت
الامور قل اتقوا الله يا قوم ولا تكونوا من
ـحدوا كان الاسماء ه باسمی تم امر بوامها
يذكروا الحكيم قل امليوا القلوب بورآء الى الافق
الاعلى منقطعين عن الذين سكاموا ...
الله لهم كذلك نعلمكم ... المسهى ...
لسان الله في هذا اللوح الذي لا ... من ...
العامه والالطامن لدى متموكرم ...
ملاحظه شد كه باسم اصل سر الله ... ...
نطو كرده ودر ايجه كهمد سده و باويل سده ...
ما شد كرا با با در الله وما نزل من لدى ...
كتابه بوده با با هواء نفسانيه و مخالف ...
ومعاش ومبانی ومبانی با اصل اصول ...
وحکم الله وكتاب الله وما نزل في الواح الله ...

شمس الحقیقه من السماءِ المرئی کنان ٰ پیدا گرداند که
هو الممنوع العلا و با نمبر یاری ربانی این کلمه مبارکه
لوح ملاح المقدس ظاهر گردد که منظور باید ما وجد
من هولاء المدعین را بعمر الوفا تسخیر فرمائی الاهی
و همین کلمه که حروفات تامه پس منظور بود بلکه
از برای منظور باید مزیل با صره همین هسم بقوله
تعالی بادین هل یتسم بعد الروح فی الفردوس
الاعلی بعد الله لا تمهج بما ورد علیه من الاحزان
است بوالی من تحمیح و هو برای فرد ار احدی من العباد
بهم باید بر حسب ظاهر هم مشهود گل گردد که
ناس را سخائی مسمع در امر ثابت المظاهر
اول ذکر ثابت حجب لحما نجم منظور باید بر امر الله فی
ما یابد الا اقل قلیلی بقوله تعالی هو العزیز
الغفور اید ستا اربوبیتا نفس و هو کیف زاید و صبور
حتی های بحر امسلا روهم بعد از آمد نفس
نفس تو کذا رید اکرهم عقربت کل ادان ظهور
رو کما و طلوع عزّ سلطانی محروم خواهند

عالم کتابت الله و ما نزل من عنده معلوم و منوط
بوده خاتم فرموده انه لکنی العالمین اگر
از نیا سیر هیچ خبر نبوده و نیست هو جل جلاله او
ظاهر و باطن و آسمان و کرسی و سلطان و جود
و امر و نهی باقی و برقرار اگر دریکحرف او
بمرتبه بل حاصل شود احتمال نقص و بند
در جمیع مرود بقوله تعالی انهم مشاهده
ما اورا احد نماند و انهم مقدس از فنا و
زوال و بمرتبه بل است و دکر نیست که از
قلم اعلی نام موجد اسماء جاری گشت و در
جمیع عوالم ایشن و موجود است اسمرا آب
مد هد و قمر ایشن روشنی بخشد و گمراهان را
راه نماید و طلب را نور عطا فرماید الی امر
قوله الاعلی حال از کتاب الله و ما نطق به حال
الکبریاء نطق نمائید تا از کتاب تاویلات
و عوام صاف و نوهمات خود سرا دار انکه
از بعید واسخافات احیاء الله علیهم بهاء الله

تکلم بامر الله فکل حین بوده هزاران هزار ظهور ربانی
بر هر کلمه آن چون شمس ظاهر و مشهود اما با عون
معنی بهر موده اند و معنی اسمامت را انشا نموده
اند کتاب دیگر آمده با رال و مخصوص کرده در صباح
و مساء امر بتلاوت آیات محرست بوده اما
محجبه هیکل و ذکری و رفع احتلاف سوده ائمه
در کتاب قدس مقدس بار ل صحف ما سل ادا
اختلفتم فی امر فارجعوه الی الله ما دامت الشمس
مشرقة من افق هذه السماء و اذا غربت ارجعوا
الی ما نزل من عنده انه لیکفی العالمین ای
اگر استغفر الله من ذکر هذا القول اقوی بهی بود
بما حضرت من اراده الله در رفع احتلاف
حال بر کل امر برجوع بما نزل من عند الله بعد از سده
غروب شمس حقیقت کل ما مور و بحکوم شد و هو
الآمر الحاکم المقتدر القدیر فو ربك لبهاء حاصله
تکذیب هذا القول کل الاشیاء و کل عارف بصیر
بآثری ملاذ رعیت مشهود بسط اسراعظم و مترا

انه هو المقصد الاقصی بیان است که حاطین امرو
سرا طین بعض و هوی میرون آورده در کتابهای خود
و اوهام و عوی غوطه مکرو زیاد فلحقت علیهم لعنة
العذاب و رب الارباب و السرقا در بلا بو طرایا
وصعود در هوای عز توحید نموده و بلسیند
سیم و یک لفظ دیرا شلّا صعیف سد
وارد نشد هرچند آیات اسم خویش کرد و لات
مطلعه و وصایت بلا فصل و ائمه معصوم
بودکا و الله حما بحمد در الواح الطیبه شرح آن بار
و مذکور بارها دکرسعد در ایام و مقامات
اخری کذا ربعد مسطور و مسطورات که هو
مشهود بوده عبدالله و لی بساحت عز قدس
کدم سرای وطون و اوهام برا سرا فدام
اعمال الحزب خواهند رفت و برهان
بسا بعضی حالش خواهد شد لذا در جمیع
الواح اقوال و افعال و اعمال و اذکار الحزب
اوهام الله رسالة الله هارب و بارک کسه

لا زال سکنات علما کبار و قلم اعلی در لوح حیات
ثبت در علیه هاء الله با زال مام مود
و انصار نصب بوده و چون مراتب در او
تکبیر و تأمل شد تفکر نمائیم و هم حسن الرم
اینکه خود حیات ثبت در علیه در او مکرر شد
هر که مخصوص بسا در هر سه اولی بوده
الی ... با ثبت در ... ظاهر ... و مثل
و اطراف بوده و بسته و حرف ... بعضی
فی الحقیقه بطون و اوهام ... ابد
... امور آگاه بوده ... الی
... اسرار ظهور معلوم ... و ...
لفظ در اسکا ... و ...
با ثبت در حروف ... ظهور ... امام
ظهور ... با ... و ... لقا ...
... اسم و ... ظاهر ...
... ادراک نکرده اند ...
ذکر هم و یذکر ما ... الجمال ...

امتحانی بود که بمثابهٔ امداد سحر سموم و فنا وزیده اوراد
و اوراق ریاض محبت و وفا و عرفان حق را از
اشجار حرف مرتاب و مجسد را ابدا ملتفت نشد
نشوند کلمات ربّانی را در یوم میثاق و اجل لیل
الفراق وهذا قوله عزّ فخره هو حین عجاب الی قوله تعالی
رجوعها الی العصر غریب و اثبات ودها و اثباتها
وصحتها فی سرّها ثناء بحقّی الوجود ثمّ تعالی انّ
هذا لحرف عجاب و نصب کوثر الهم بخطابات عتاب
وانّ هذا سلسبیل عجاب و قالت لم یسکرونی یا
اهل الکتاب وان هذا الامر عجاب علی اسم اهل
الهدی وهل ثمّ الاحجاب بالله هذا لکذب
عجاب و قالت ما ترجع الیکم یا ایّها الاصحاب
وانّ هذا امر من غیر روهات ولم یحدّثوا الّا
اذا ظهر الموعود فی یوم الایاب و عمری انّ هذا
لذلّ عجاب ثمّ اما در این خطاب هیچ ریب و ارتیاب
راه دارد که مرجعی غیر این جمع که خود را از احباب
و اصحاب مسدا شدند راجع شود لا و ربّ الارباب

بکمال دقت در این کلمهٔ علیا که مشهور باید آلی
همان اسرار ظهور معکوسه بفکر نماید وهم
حیرت رکلمه بعدان که مشهور باید (سیک اسم ر
یک لفظ درین سلام ضعیف شد وارد شب
ریب) با کلّ الا دان لله بشود ولو حرالله
با مثل نماید حال یک اسم ربک لفظ مالک
ظهورات وعلت هویات رمنا بوداسم شد
وارد بلع ره لیها بیرون ریب بعضی مدعیان
ایمان وایمان در سرایت وایک یا و در مقامی
وابت کردون حق وعز هیکل ظهور را مقام
بشرا وکفشد خلوکلمهٔ اسرار اوق اهی راست
ومرغ مرا دان الله بر مسله طاعات احد بوده
مع این کلمات عالیا که مشهور باید اسلک
بغلت لعالم الکی حیله فسله الامم الی آم المیا
دیکر علم جاه بحریر کند ولسا حرشا نماید عالم
ملک رملکوت متحیر وعلت سهود مم هوت
کار رحمه انقطاعی بود کل را احد بود واسم حمر

ا میر

ويقول اتقوا الله ولا تنكروا الذي اتى من سماء العظمة
بسلطان على من في السموات والارض انك
اذا سمعت النداء اقبل وقل لك البهاء يا مولى
الورى بما ذكرتني في سجن عكاء اذ كنت بين ايدي الذين
نبذوا عهدك وميثاقك وكفروا باياتك التي
احاطت الوجود من الاولين والاخرين البهاء
عليك وعلى كل ثابت مستقيم اذا رسانا بـ
الهته ونصر يحات رياسة باسـ وشهو سد كم
مشركين بالله الملك الاعلى رب القصص يهكمشا
نوره وهسد سرموقدس الذين كانوا اطر
الدائرة والاعلى وجمال الله الاكبر الاقدس الاعظم
الابهى سعد الشان بهويس اسم هو مراساطرين
سطر اكبر كذا مرجه واسعار هم سما سلد بارق
الكتاب ماده اوطالبى كه مشركين بالله دنيا
مالكه وه سوه سد دماء بسدع كه ولك ارو
الطلوع اذ م ل سطلو مشر الحطى بوجه
دسامه ١٤ جواد مبارك اوس م نفع كسا

حركم مصدّ من يفس حو وابات حق والواح وسُود
حو وو صاتاحق رساءُ ان باوبلات وموهوما
رعوارصا وكلما اسكر اليوم يموس موجوده بأن
مسعولند واكرسما وبعصىكه درابوارص هسند
ردهاوبلات روهمات باسما دردرجه واحدْ
راوف انكارهاسد اَبات الحشر كه دراي آحر
اناّم الله بارلسده برصدو وقول بحرير مسعود
قوله تعالى دسمى الباطوى ملكوت لسا
دكوس لدنا لمراس بالعرفى الحمير راصل الحوله
العالمو واعرف بما نطق به لسان العظم الملك
لله ربّ العرش العظيم انّ البهاء يدكرك في حين
باح بلسه وارتفع حسن قواده بما اكتسبت ايدى
الطالمين انّ النّاعق يعوق الطالم فامر على المظلم
يسهد بذلك ملى الاعلى انه يحركم بما ورد على جمال
القدم من جنود المشركين الّذين يطوفون حوله
في الظاهر وفي الباطن العلم عند الله ربّ الكرسيّ
الرفيع لعمرالله انّ الكتاب ينوح والقلم الاعلى بكى

ونقول

سمائه از علم اعلی در حجابات وتوهمات وشرك
واعمال وظلم حروف سحر نازل شده که شاید این عباد
متذکر شوند وشد کردند و بعد از غروب شمس حقیقت
در ضلالت شدند و باشتباه در ورطه شرك ظالم
شدند و نگویند این را که آنها کشف معنی
نکردند این را آنها معتقد شدند این اسرار و
این باکذاب الحقیقه لا اهل الغرور بود والا مسلم کل
که در ایام ظهور شمس حقیقت و توحید نفسی واد
ردکر کلمه که معانی با اراده الهیه باشد سوده نازل
نوعی احصا از کلمات الهیه که در خصائص حروف
سحر شعر که در الواح از برای عمر مالك ربه نازل
شده در این مختصر مسطور مسود لعل نکورده کر
للآخرین در ضمن هر شکلی حضرت خادم
روحی فداه مخاطبا لعلی قبل اکبر نازل قوله جل اجلاله
للشاباری ندا مصور علامت را رسول لعمر الله
بکلمات معادل عماند کلمات دون ان حوا سماء
متشبه را به یفعل ما یشاء وعلم لا اله الا هو امنه

اما ظلم سحر و سرك سحر و ظلم بر رسول الله كه
رب عزت وحده مظلوم بالله و بوجه بر او مشهور
شده بود چرا بن بود كه آن على را كه بقول مبارك
حلو شده بود با او نيكي مي كنند و در همان بود
واحد مشهور بد روحي بلا فصل ولايت مطلق
مبدا شد و او را هم دارای عصمت كبری همان
بفعل ما شاء فملكوت الاشياء مثل رسول الله
روح ما سواه فداه مقصد بودند و چون سحر
برابر عقيده بودند لذا مالك بوجه را حكم شيئ
وصله لب و كراهي برالها فرمود و ار مسركن و
عاقلان و ظالمين در كتاب نبت نمود حال كه
شما و اكثري همان عقايد و اقوال بلكه هزار هزار
درجه فوق آن قائل بر باطل شد اتقوا الله كه
حرب سحر على را رب سول الله رابو الهي نفس
حال كه را كه سد لا والله المهيمن القيوم بكشد
وهر كو سرك و كبر الها را در جه شود كه امر و
مذكور و مشهور است حال بعد جميع كتب

ومنفرد باید جمیع اسما و ملکوتان و صفات
وحروف آن اینک کلمه حلو سده) مقصود از
اسما اسمآء جلاله بوده والّا معلوم ومفهوم
ومشهود کلّ است کرا اسم عمرو و زید نفسی را آن
هو جلّ جلاله مسمی نموده و می نماید را اسم اسم
و مراد و حصر را هم سرایک هو بمکنند احدی
و منصر ماند راکر نفسی در اعمال و اقوال بسعی
و جزاء آن نفوس دروم جز افکر نماید خود را از امر
الله مستقیم ببند و هم چنین فارغ از اراد اکل
دیگر اسما او را منع نماید و شبهات و اشارات
عالم او را منع نکند) اما مقصود از فکر که مذکور شد
جز اینست که نفس حدود نفس را حجر را
توحید حقیقی منع نمود و از بعد تا بحر مشرک
بکوید و در ضلالت بنشیند و در امر الله
ثابت و مستقیم ماند و همچنین در ضمن
مراسله جناب خادم الله مخاطبا لاسم الحسین
نازل قوله تعالی الحمد لله انا مسکر طلعت عالم را

الی قوله تعالی فلا تسکن الیوم شیء من الاسما

ولا اسم من الاسماء ولا ذکر من الاذکار الا هذا الذکر

الذی نزلنا لاهل البیت وظهر حکم النور من لدی الحق

علام الغیوب جمیع اسما و ملکوت آن وصفات

وحروفات آن از یک کلمه خلق شده هر ذی روح

شیء وارید حرف نیل خود را اعلی العالم و فصل

الا هم مسمع نیه در یوم جزا مشکور واضح شد

که اخیر را بعد اهل عالم قدر نکنوا ما لا از

الیهود ولا النصاری ولا حزب من الاحزاب اگر

نفسی در اعمال و اقوال مستغفر وجزای آن نفوس

در یوم جزا نمکن ما نه خود را و امر الله مستقیم

شد و همچنین فارغ و آزاد از کل ذکر اسما او را

منع نماید شبهات و اشارات عالم او را منع

نکند الی آخر اللوح مقصود آنکه چون بعد نماید سما را

امر و نهی از اسما و نه اسمی را اسما و نه ذکری

از اذکار مگر بایر ذکر یکه نازل فرمود اهل

نور و ظاهر شد حکم نور از نزد حق علام الغیو

باطن ما هم بطون در لوح مبارك دیگر بیان قوله
تعالی هو الساهر المحیر امروز جمیع دوستان
الهی باید در امورات مثل بهکری باشند و برامری
حسنه اسحار کادر آگاه سوید که ساید ار بعد
با وهامات جدیده مبتلا گردید حق شاهد
از اعلی المذاهب سمرده مبشد ارادی الاخر
و ادلهم ظاهرگشت الی وله تعالی هزار رود و نسبت
بلا ریب بر بیت عقاید و دکر رایح امکان و امثال
مشغول بودید بالاخره بران عقاید بر جستند
بران الهاطرا ما صلح سهود هر کدام صراط
مستقیم محروم در بسیل او هما رطوبر سالك
سرکات معدود ه ا درب احو حل طالا لد بریدت اد ید
بخود را موحد مبدادستند عاشقانه فرقه
با عسران بود کرد ید بد و بستند بدالله آمر باسر
اسمکم بالله اسکر مصر ماید جمیع دوستان
الهی باید در امورات مثل بهکری باشند بر امر عالی
حسنه اسحار کادر آگاه سوید که ساید ار بعد

گر شمر تو سوداے مرتا ترسند کی از خود نخواه کہ حرف خود
دراں ظہور از طون را و ہا حرف سل یعنی سعد
حفظ فرماید کہ مباد مسل الحرف حسر الدنیا والاخرہ
واقع شوند الی قولہ تعالی بر صاحبان نصر لازم کہ شوند
و بدیہہ مشغول شوند حضر کہ تو مرا الہی را تو سیاس
خود آلودہ نمودہ اند امرو د ہر از علی بکلمہ مجاو
اصفیا و اولیا تطواف مشغول الی قولہ تعالی ایں
سان مکرر از سماء عرفان مخصوص وصل بارل با
حرف اللہ ملحق با سند و عبادرا ارا و ہام
و طون جدید حفظ نمائید کذالک نطق والی الاعلی
فصلاً من عندی علیک اذا سمعت قل لک الحمد
یا مقصود العالم و لک الفضل یا محبوب افئدہ
المخلصین ہمراں تکرار و اصرار جمال مختار
ار براے امر و نبود کہ مشاہدہ منقر مود ند
نمو سرد برحمر از صحر حرہ و ہمت سر کرد ان مسلاہ
خواہند سد مع ایں او ہامات حال خود را
ہم از طائران ہواء عز عرفان و انما نه مسیر بد

شاطر

مسك بما انه منقطعا عود و برا و بانوار سرتو حيد
حقيقي شود رياثر من دون ان يحرو بوده و هست
السه ساباب ورواباب اعوث راسيد ابد
رد بلاء ابد ولا يجدوا لانفسهم اربابا من دون
الله ولا يسعرون وانصارا لانفسهم اولياء
من دون الله ولا يعرفون امنا كرمنعمينر
لحه احديه حرب لله دار بيت بما سد باسد
كسد كرسا ند بارهاان مه مثلا شود
وحمر امهلس رسيد ومثل داسد فلما اهل
النهاء حدوا مدح النهاء باسمهم اسرتوا مير
منقطعا عمن على الارض كلها كذلك نطق
لسان الورقا بملكوت لسان طوبى للسامعين
وبل للنائمين والغافلين هيچ جا رفته
جز انكه تصديق برسيد خود كسد باين كلمات
واصحاب وبا اسكرا لعباد بالله باندا رجو
كلما اين اعراض نما سد اسئل الله بالعجز والابتهال
ان يؤيدنا على الرجوع الى ... باب عفو وعم

با وهاب ما حدید مسلّا یکردند وکذلك در لوح
مذکور مثل مهر ما فلان رسا به مکرر ارسماء
عرفان محض وصل بارك با حرف الله ملتفت شد نا
وعبادرا را وهّا وطوف حدید حفظ نما
کذلك نطو والی الاعلی) او ها ر طوف حدید
عراق مود ابا حراس با وبلاد وموهوبات
امر ربود مقصود مبارك كرحد نا سدا
سده ای اهل بصر وانصتا با مل وبفکر وما شد
وبحلل وراسی بکاه ما شد لوح مبارك احر
هو المقدس عن وصف لکا تبا وذکر الملکبا
با بتر الی حجر اهل ایران سو جند خصمی ما ثر یدلکم
عن سر اهم با مرا ند الی وله کلی هر بعسی ادبرا
مسرف وحی ومطلع آیات مثل وسهی هذه نما
بما بدا وا ربو حد حارج وار مسرکین محسوب
ولکن از حزب عاقل روایات صعدره مجعوله
ذکر موده اند وبا ین روایات ار بوم نوحید
محروم کسرانه تا رکه هر بعسی البوم یحق

جار سوده و نسبت الی آمر اللوح ملاحظه فرمایند
هو جل جلاله اظهار نمایش فرمایند و در کل یکسر
منکوبند والناس منمایند فرمایند حزب الله
راضی نشوند تماما نه حرب قبل با مور لا تسمیه
لا تعسر مشغول شوند و بعد شرح امور لا تسمیه
لا تعسر را فرمایند انصاف انصاف حق تبارک
و تعالی میفرمایند من لا انصاف له لا ایمان
له تا کی لوح در احزاب امر الله لاحل جناب اسم الله
جمال علیه بهاء الله نازل در این مقام مسطور
مسود تا احزاب قلب مبارک الطاف علی مطلع
گردند کما حرر بوده قوله تعالی سی اُلقا الناطق
و قطا لعالم الحمد لله الذی اظهر الاسم الاعظم
رغما للامم الذین انکروا حجة الله و برهانه و
جادلوا بآیاته و کفروا بنعمته و اتوا علی سفک
دمه و سدوا آیاته الذی جعله حجة بانسه
من عنده علی من فی السموات والارض تا
اسمی اشهد بما شهد به لسان عظیمی فی ملکوت

وتوبنا علی الهنا علی ما فات عنا بفضل احسانه
انه هو الکریم ذو الفضل العظیم لا اله الا هو
الغفور الرحیم **در مقام دیگر باز** قوله تعالی
طوبی اشارت بنصیب کرد نظر او با سما صفات الهی و ندا و
فائز بوصل الله را از مقام مطلوع بر یکسر بیشان بکو صفی
مشوید که بما یحب قبل یأمر لا یسمن و لا
یغنی مشغول گردید در فرق و اعضا غایب
اشیا بودید و غافل و هما وجود را علی الحلو
و فضلهم مبدا نشسته در لیلا و اما ظهور ملک
انا مرد از جوجلاله بکمال تضرع و ابتهال
مسئلت نمودید خوش باب لها مفتوح
و ستر مکنون از افق غطا هر و مشرق و بحرینا
مواج از عالم و جاهل بر اعراض قیام نمودید شیئا
الله نظره از دریای مکاشفه و سهو فاش
نگشت فاعتبروا یا اولی الالباب الی قوله تعالی
بگوا مرد بوم توحید حقیقی است اما ظهور
از افق سماء فضل مشرق و لائح ذکر غیر الله

بذلك باح من سره وار بعع حسن بلى نسئل الله
بارك وتعالى ان يطهر عباده من حسن الطون
وعره الاوهام انه على كل شئ قدير نور احبا
بانوار سانى وذكرهم بابانى وبشرهم بما نزل من
سماء سانى البديع سبحانك رحمتى التى سبقت
من فى السموات والارضين انت من لوح تبحر بايه هى
وما بد تحصوا احد عود لعضرا ما مر اذ رحا اوهما
باس سسكر به رنو حاه مود حسم سرهن وبلد
سد حسن ولدمن الوم ان دحا اوهما ارهص
بحاور موده اكثر اما مر الا حدكرده ا ا ه ا ا ه بم ا ه ا ه
الى امر الذى لا احد له ا ا ه عما ورد على جمال الله لا قدس
الاعظم الابهى فى على امره المبارك الاقدس البديع
من كل طالم من كل فاجر ومن كل كاذب ومن كل غافل
ومن كل معرور ومن كل متوهم ومن كل معلل مكار
حقائق كل الوجود من لعت فى السهو لسلا ئك
الفداء يا مرلا الدالالاس الملك والملكوت
لسلائك الفداء يا مرلا الدالالاس فذلك ما

سأل اسم لا اله الا هو الفرد الواحد الحي يا اسمي ابا
بحثا ان ربك على شيء مولاك يحب لا يحرك
فاع الظالمين الذين سدرا امسا والله وعهد
وكفروا سوم الذين يا اسمي لعمر الله قد احاطتهم
الذيات من كل الجهات وعملوا ما باح به القلم الاعلى
ولوح الله الذي فيه رقم اسرار الاولين والاخرين
يا ايها الطائف حول عرشي والحاضر امام وجهي
هل سكن لمس الله القائم على الامر ان يكى يعني
لها لعمر الله قد بكت الاشياء كلها بما ورد على
المظلوم من الذين كذبوا بعد ما خلقناهم للصدق
الخالص وعرفناهم سبيل الله الواضح المستقيم
لو سئلك احد عن البهاء قل انه تحت براثن العصاة
اه اه عما ورد علي من كل ظالم من كل فاجر ومن كل
كاذب ومن كل غافل ومن كل مغرور ومن كل موهم
ومن كل محتال مكار ان يسئلك احد عن السدرة
قل انها يحيا شيا الوتر فاه اه عما ورد على المظلوم
من جنود الاسرار قد احاط بعض الانام من دخان الاوهام

من الاو

جل جلاله نشوند برای مطلوب را وجود را محجوب
نمایند نصایح مستمعان و مواعظ حکمای مکور
ازعلم اعلی جارئ و بار دل ثابت تمسک نمایند واز
دونش فارغ و آزاد باشد کذلک حکم المقصود
فی هذا المجلس لذی احاطت الاحوان من کل الاسطا
عما اکتسبت یدی کل غافل محجوب تا علی فضل اکثرا
انکه سوء توحید حقیقی منور کردی از ان حق
جل جلاله شبه و مثل احد نمائی سبحان
الله تو نشکه خود را مستعم و عالم و حکیم
مبدا انشد فی الجمله نطوفی اوها الوه هدا
منکر دید نکو الهی الهی جدا جدا مقصود مقصود
الها الها معبود معبود کریما کریما مالکا مالکا
رحیما رحیما اولیا ثنا از طوف واوها حرب
فلحفظ فرما توئی توانا و توئی دانا و توئی اکا
و توئی گواه هم آمین آمین یا اله العالمین
آمین آمین یا مقصود العارفین آمین آمین
یا من بیدک ملکوت السموات والارضین آمین

تلیق لك بامر لا اله الا است نقول لك الحرس فلان
هذا المحسن نسمع نعمات سحیره مراد به ولیشهد
جمال الکسوس من بصره ویحلد بایح القدس من جعل
ولم یکرم وبه فی ساحر قدسه لسو حمّر الله بلیف
الله ویکون من المسیّرین) ذکر احوال وما ورد
علی جمال التیجانی از عبد بر لسان بر لسان هود
تعالی دیگر ذکر دیگر بود بارۂ وحم سان دیده کرد
او هاماحوب سعر والبحرا رقلم اعلی در بارۂ او
بازلسدہ بود لا حول ولا قوّة الا بالله رب سلطان
النهی الالهی قوله تبارك وتعالی یوم یوم الله
وامر عظیم است بایدکل با فوظهور رجد باطر
باسید وارد ولیس نازع وارد طوفی لمن سلك
هذا الذکر الاعظم ولست بذیل اوامر الله
الامر الحکیم بر هر نفسی لازم بل واجب کر با سیم حق
جل جلاله عباد را ارا وهام قبل حفظ فرماید
کرما دامحدد مسلا سوند بایم که سبب حیرت
دنیا واحرا است در مقام دیگر میفرماید قوله

حل جلاله

عبادت او بوجه حقیقی بسازد پس دهی که مباد مثل
امت قرون هر قوم الهی پرست هستند صنمی جد
نباشد امید انکه در این ظهور اعظم کل فائز شوند
باینکه نیست حجاب اینکه است و علت ظهور
نیست بر هیکل بشر الیوم الهی غیرها که احدیت
و در مقام ابتلاء مفرد اند و الوهیت خود کرده اند
در مقام دیگر مستتر میباشد قوله تعالی یا محمد اد
هو مستطیلم کل اشیاء شد و میباشد باذکور اسماء
تا نامند اسامید تکبر سطوع اهل عالم و
اعراض از ایشان را باز ندارد از خود نطق او لکنا
خود را مثل حرف تسعه نطوق را و هما مسلا
نمیباشد کل را فوق اعلی رحمه با نظر نامسدود و بانور
توحید حقیقی مؤید باحسن از کلمه مبارکه
لا اله الا هو اکبر عادل و محبوب نسئل الله تعالی
ان یحفظهم من وسوسات الملحدین بعد از
الناعقین و اوهام المشرکین ثم انا مقصود
از اسمهم ما نعم و اکتفاء الهیه از بود کر

امین یا امل المرسلین امین امین یا غایة رجاء
المضطرین امین امین یا مجیب دعوة السائلین
لا اله الا انت العزیز المقتدر الکریم در مقام
اجوبات قوله تعالی ام ورثنا ابدا ولیا نموت
ملکوتی نرجو من ساحت قدس او شکره قلوب
عباد را از طنون و اوهام مقدس دارد تا ذکر سائل
حوتی نماید بر جوهر فضل الهی و نسبت
هذا ذکر نمودیم ذکر بیانات ما ذکر قوله
تعالی ادعو مطلقهم بما اموتموهم ثم بانه ثم تکبر
اول اثر از سماء حکم الهی در این
ظهور بیانات عظیمه اکبری از مطلع الوحی
اصل ام ام الکتاب بیهد بذلک ام الکتاب فی هذا
المقام الرفیع ایشان باکه از سماء وحی
عظمت الهی اکبری از مطلع اصل
ام مقصود جز تفکر و تأمل یا نمود در مقام
دیگر قوله تعالی یا بنی ءادم
نمایند نباء عظیم که هی در ربیع الهی بوده

وحافظ لسان حکمت نکوا حزب الله شما شد فواید
مصابیح معانی و بشاهت شما شد و برحد ثبات مرشما
کند کرسا ندعنا بیچاره با و هابا مامل مسلا اسوید
عده او همانود بد وخود را اعلم اهل عالم علیم دیدند
وساحد اصفا بود بد وخود را موحد بشد اسبید
الی حد معنی بوحد حقیقی ظاهر بشد اکر ولیم
اعلی فی الحمد کسب بماند کل برسرک خود شهاد
دهند ولکن اسم سار دل وصل را رها نمود
و اسم کریم عدل را با سما مراه بداده طوبی
ار برای نموسکه تفکر بما شد ودر ایجاد وسل
و انبع شده نظر کند حرهر بعنی اگاه شود
برخی محبوم شمار کی اسم دوم باز کردد و نظر
اسماست کبری مرتب شود الی حرشان الله صر سابم
بمی خوب همت و شام بشد برحد صامرالله
خوب عباد بیچاره را تکلد د بدکه شوهات فضل
مسلا اسوید ا رجال بودکه حضرت مقصود
وموجود را اکرولیم اعلی فی الحمد کسب بماند کل بوسرک

خود را لله نفهمی بر کسی دو نفع نفس نشوند
و با آنکه یحیی وادار از خود الواح بدهند لا و غیره
الله المهیمن القیوم بلکه بصریح نشاطی در آنها
که انتظار آن را فوا علی با نماید و بخصوص دیگر باطل
نکرده خود را خود ایند و حلول احلول شمرده و اصل
اصل بشد و فرع را فرع گویند و اینها و دارا نیز
خود جل جلاله در الواح نازل فرموده بگفتند و
ایمان ندارند نگویند و توهمی از خود نمایند
و مالا ادر الله له فی الالواح کتب نکتابد و معلوم
باشد اگر بعضی بیانات الهیه که ابتداء و انتهاء
لوح مسطور شده مقصود احصای نوده اگر نسبی
در هر یک از آنها اسم نماید شکار در با تمام لوح
مبارک مخصوص که نازل شده مرقوم گردد نایر
در ضمن مراسلات بخاتب سمندر علیها ء الله
نازل الی قوله تعالی از خود جل جلاله مسئلت
نماحلی را بقدرت کامله خود بر انکار ایند و
معروف فرماید که شایسته حامل امانت شوند

بل قل یا علیک بهاء الله مولی الوری و رب
العرش و الثری یا عمر بما و مسئول عما ذکرت
مجدد ما نه حرب قل یظنون و اوهام آلوده اند
مع آنکه کل بسمع و بصر خود حروفات و ظهار
الحرف را مشاهده نموده اند و شنیده اند
مجدد آن قبل محمد نکند آنهم و لو فاتم رتبها
و اولیای آن رحمن احدی و لا ذکر عما در احفظها
ساند بلا مطها بسلامه بلا انکرده اند الی آخر اللوح
هم ارسال الهی واضح و مثل مسود که یا عو نفسیه
که بما در ایطون و اوهام قبل آلوده و دعوت
مسامع الله فرموده قبل جواد در ملاء اعلا
مسوده ظنون و اوهام قبل را هم قلم اعلی شرح
و تفصیل فرموده لازم به ذکر و تحریر نیست در
همین الواح مسطوره مذکور است و در مقام
دیگر میفرمایند قوله جل بیانه یا حزب الله
یوم یوم استقامت کبری است اهل بها
نفوسی هستند که از خلیج اسماء که بسر ابدو

خود شهادت دهند فرمود طوبی درختیست که
بفکر ما شد و در اینجا ذکر واقع شده نظر کنید
چه هر نفسی آگاه شود بر حق محبوب بمبارکی
اسم قیوم فائز گردد) و نظر اسماء مبارکه
مرتب شود آیا آن واقع شده اینکه جبر بود
هر آن بود که علیّ بن ابو طالب با جامع اسماء
روح ما سواه فداه سرلک بود نه و صاحب
عصمت کبرای دانسته بعد از حضرت علی
یک یک ائمّه اطهار که اولاد بودند عالم
غیب عارف بود و بعضی اسماء منسم بود
کل آگاه هستند بلی مذکور شده که در بین
العرب را اعرب بودند و با آنها تصور نمود کل
سایات الهیّه ابلغ و اوضح از تصریح و در اینجا
مذکور آمد احدی انکار بنمود الا امر کان
قلبه محروماً من روح الله و رحمة الی احاط
العالمین در لوح جمال ابهی بنده فاضل
علیه بهاء الله مسطور باید قوله تعالی تا

ودر شاطی بحر اعظم علم توحید حقیقی را او احمد بدید نهان
علم اعلی اهل نهان اهل سعید حمر احسید نزاناسکر
ارهک کدیسه هوتباطو وبدیل باویلا ممسک
ودرحلیح اسماسار واتخذ الله سربکا من دون
شبه ولا کتاب من الله المنزل لمدیم ابن نفوس
مطیا هوی را آکساد سعیا حمرا را بار بی
در لوح دیگر یار ل قوله تعالی یا هانی علیک
بهاء الله الا کل طوبیا برای نفوسیکه الیوم باو
بتوحید حقیقی رکسیدا نسا بد مساری
عیاس والطاف حق جل جلاله و مقصود از توحید
حقیقی انکه او را یکی سر و مثل سوده ولیست
شهد الکل با شرکاء مقدسا عن الاشباه والامثال
ومنزها عما ادرکته افئدة العباد ارجو بطلب
عبادرا از توسل اکبر مسیح نماید ومحروم نسازد
اوست مقتدر و توانا و بالمرداناست حال یا نصا
نکلم و بما شد یا اسکلما الله و بیانات الله و
شکرالله انکه بطراز توحید حقیقی مزین است

برسالهٔ بحر حقیقت علم توحید حقیقی را در
اسماء ما به حروف بشمار انسان ارسور احدیّه
منبع نمود نحو وحدت متمسّك و باطریه الاسما
ار اهل سنت حمر اکه در قوّم اسما ذکر شده
ار علم اعلی حاوی ارجو مطلسم سما راقم بده وما
و همین و لنا اثری را اسما است حمر کا امر
در ان ظهور بشا عظیم است اکثری رمه لر
الحمد را اصل امر اکاه بر شهید بذلك امّ
الکتاب فی هذا المقام الوسیع اکثر اکوهران
شان مبارك ملاحظه شود و تامّل رود و اهل
ها و راکس سفسه حمر راجون کما کماب
ملهابات ننسد بادوست باحبّا حاجی عبد
الکریم عوض ان سان مبارك اهل ها کسی آ
کرنحو وحدت متمسّك و باطراست ابحاس
مقام من تمسّك به نجا و من تخلّف هلك بر
اکثر شما نوشتم بحقیقت عودة اید بنوشتم
با مواهی و مسطر اعلی وحدها طرید ار حلیح اسما کد

هو العزيز الوهاب هر در لوح جواب روحانى اراهل
سوال نازل قوله تعالى براى مسكوم اوهاما
حرب فل جواب لله را في الجملة احد بوده جوطا
مشهود را اكدا سمر ودر ستر بر وبح اوهاما مسمول
ان ربك مهيمن سميع بحبى دسراه هو الستار
العليم فلنا قوم بالله قد ظهر ما لا ظهر في ما
وانى مالا رأت سمهر عين الامم اتقوا الله ولا
تكونوا من الغافلين فاجدوا ذيل الله وقولوا
يا الهنا وسيدنا نسأل بك انك انت التوا
الرحيم اى رب لا تمنعنا عن نور توحيدك ولا
تبعدنا عن بساط قربك وساحة عزك انك
انت المطوف لكريم امروينا سلك باقوا اعلى
باطونا سبد مقطعين عن دونه كذلك جرى
الامر من الافق الاعلى في هذه السدرة التي شيئة
جمال القدس سلطانا مبين هر ان في الجملة توجه
كرده بها بسه را احد بوده بود مقصود بالله وبه
بما شكر حدا وند بوات رحيم را والتوكل ان جرى

اما صاحبان این اقوال هستند که مکشوف مقامات الله
والهی و سلسله اهل ولا ای مرجع المنصوص المکرر
المعلوم فی کتاب عمده و با صاحبان اقوال شرکة
دیگو که شرم دارم از ذکرش بلکه ذکر و تحریرش را
دست عظیم مسلم م و محافظ قدیم شاه مسرم سر
والله المقصد العلی الالهی بلکه این اقوال ربا و بلا
شرک محض است و عوالم روح و ریحان ملک جبروت
و ملکوت و عدت شهود را مکله بوده در لوح
دیگو مسطور مانده قوله تعالی هو العظیم و المصل
العظیم شاء عظیم مسطور مانده با حرب الله تمامه
شعر خود را مسلمانها شد و از ابواب توحید
حقیقی خود را محروم میسازند از کجا است نظیر
روح ما سواه قداه هر یعنی شرک و با سند
قرار دهد از نور توحید حقیقی محروم ائمه
صلوات الله علیهم نکلما او خلق سند ند و
از محو فصل نکرده قبل از خلق شمس و نصب
و را سند لیشهد بذلک ام الکتاب فی المآب انه

اگر اینکه در لوح حضرت مشیت نازل قوله تعالی
انهم الذین لا یرون ما بدا بادی امر الهی بما اصطلح بود
بوحدت حقیقی راه نیافته و باین ظهور وحده ناظر
نیستند بما عرف بین اهلهم یوم صفی احد نیستند
هذا نصحی لهم و نسئل الله بان یکشف لهم الغطاء ان یؤید الکل
علی ما انزله فی کتابه المبین انتهی در لوح احمد است
مساوات نیست آنکه علت مقصود عرفان
حق جل جلاله بوده با کل ذرات ممکنات بآیات
ظاهره ادراک نمایند لهذا ذکر شد اجنحه ای
بهاء انکار است الی قوله تعالی یا احباء الله فلم اعلی
شما را وصیت مینمایند باستقامت بر امر الله
که مبادا ولکن حق با رها ما نسل محجوب شوید
محکم باشید باید بشأنی بر امر باشید و صحیح
باشید که اسماء و ملکوت آن را در منع نباشند
کذلک نصحناکم من قبل و فی هذا اللوح البدیع
هم نصیحه شما الهی مقصود از خلقت عرفان حق جل
جلاله بوده و حصول این مقصود از رجوع با آیات

کلی شد و اکثر را اصلا نمی‌بیند و اصطبار را بکلی از
او اعلی بار داشته و آن اولها سر سِرّ امر و مشهود
و آشکار شده شوا ساله راجع شد بآدم کرد بلکه بود
نمود و مشتمل شمول کرد و با نور اعلی و تجلی الهی
وحده ناظر شد در لوح اجزا را وله الحمد ثنا
هو المتین السلیم حمد مالک ملکوت اکبر با نوار
اسم اعظم عالم را شور و شهود بس رد و ابتدا
الله را دعا الملاء الاعلی را واست طول ادبرای
نفسکه شو خط حقیقی و بترکیب وادما موی
الله نادح و اراد شد او شد دو شما و اهل
سمع عیان ما اکبر بیتا الهی نحوی و معلوم
شد کرد و شما الهی و اهل سمع همراه کبر است
که توحید حقیقی را است سیما بد توحید
حقیقی بکر با نور ظهور بنی ادو اعلی حده باطن با
وارد لیس با مع و اراد و همین سیما بد توحید
حقیقی بکله ادرای حق سر و صل بوده و بلس
حال ملاحظه فرمایند الهو کسب عرش باسرطراد

صمدانی از خلیع اسما بگذرد با بحر اعظم راه یابد
درون واعضا سلسلا حظ نماید همی با سما
ممسّك ولسلا رهانا بحادله ومعاد مسعو
وخود را اعلم اهل عالم وافضل ام مسلم بد
وجون مجرد توم طهور طالع بحضرت معبود طاهر
جمع برسمك دم مطهرس ساموود بدلا
معدودی الی آخر اللوح بسم مبارك لاسم الله
الجمال علی رضاء الله العزیز المتعال قوله تعا
یا اسمی علیك هاء ی وعنا سی بلوت محماسه
مسح موده وادار کلمات مسرکین الوده کرده
وانصار را ستجا ما ردا سه ادهو حلحلا له
بطلب عنا خود را از بحر اعظم محروم بساید
ارا نوار بیّنه توحید جمیع مسح نمایند وسد
وادرود نوانا وعالم وسا آنم هو متعال محمد
بلوت را محمات مسح موده وادار کلما مشرکین
الوده کرده وانصار را ستجانا ردا سم و
مقرها بد ادهو رها ومسئلت نمائید ربع

مرحله وبشارات ظاهر حاصل بیان معلق ومنوط
وتحصیل ادراک اینچه سبب حب دائمی وبقاء ابدی است
حال قائلین برجوع متمسکند آیات الهیه وکلمات
ربانیه حکم اجساد دارد کتاب قدس وکتاب
عهد ما را کافی است بسیار الواح منوط بامضای
فرع اعظم روحی فداه بوده مع انکه در کتاب اقدس
الهی در آیه اذا اختلفتم فی امر بعد از عروج شمس
حقیقت منصوصا بیان ارجعوا الی ما نزل من عنده
انه لیکفی العالمین واشکالیکه ما بین سائلین کل
اتحاد ونجات حق جل جلاله را بدلیل لسان بوده
وهست وماده ونه اراده در اینهمه سیر ایشان موده
ولکن توهمات وتصورات باطله متعلق بجهت نمودند
بدانسته وندارد همه در طلبه موقع حطوبها
مسکوبند لکن صاحبان بصر وسمع را تمعن وتفکر
لازم است که اینچه حق جل ذکره بار لهموده صاحب
نمایند در مقاد دیگر بار لی هو المسیح وعرفوا الکو
امروز ترهیک اوصاف الهی لازم کیفیت ونفاد

کسد از مکان نمودند انجم را که هیچ حرکت نموده در
درون و اعصابا با ثم کسد و بعد سه سدس کردند
الی قوله تعالی در انجم ذکر مسدود بالجمع بفکر
بما سد سا بدار بعد مسلا شوند با انجم که هر
مثل مسلا سدید از جو مطلسم تو تو عطا و ما
با با سیامت کبری ما رسوند الی حرکت تو
ملا حظه فرما شد فلم اعلی حال با سر الاعلی
و اما موعظم و بمعنی فرموده و امور است
مثل را ذکر نموده و کل را بفکر در آن امر فرموده با
کل اکاه شوند و محدد بطون و از ها مثل مسلا
بکر بدا و ها مثل بعی سحر سعم هم بود
این بود که الها از اسطر ظهور و مطلع وحی و
مشرق آیات و هیکل الله سر کل من دون
من الله رب العالمین احد نبود ما نزل
علیهم هاء الله هو الناطق من بعد الاعلی با الها
الناظر الی الوجه عمد حاضر در این حین امام وجه
حاضر و شرع ما با حسب سر الله رب العالمین الی قوله

فرمایند تا آنکه از بحر اعظم محروم نشوند و از توحید
حقیقی ممنوع نگردند حال اقوال و اذکار بعضی
که ذکر شد از بعد در این مختصر مسطور و مسود ر
آنجناب فرموده که کتاب مسیح را نو نسخ نمود
و انصار را از مذاهب مسلا نمود و از توحید حقیقی
منع نمود در مقام دیگر آنکه ایلیشی المهیمن
علی الاسماء یا قاسم حق بلسان قوم نطق نموده
تا کل ادراک نمایند تحریر آنکه از برای آن موجود
شده اند علم اعلی در لیالی و ایام گاهی موعظه
میفرمایند و هنگامی نصیحت مینمایند و امور
حادثه قبل را ذکر میکنند تا کل آگاه شوند محمد
با وجود آنکه قبل مسلا نکردند در حرب سعد و
غزوه و بکشتن آن قوم نفکر یا هود و نصاری را
مختص مدانستند و هم مهر عهده اصنا و عمد
بار را اهل سنت را از جمیع احزاب نشمردند
و حسب زمانشمردند ولکن در یوم موعود
باید امیهای احسن علی الارض مشاهده

مسعول ممصوئ انکه کل انوار توحید حوسعی فا کرد بد
وارا و هاما مل فارع وارا د هرا د و سمصد سمه
با حق کمسد بالاحق رسعك دما طهر تر هوی
دا دند با ندکل رحو حل حلاله حفظ طلب نما
با عما ئد حرب سعم سعم با عشا فا تکسد
او سب فا در هو دوا با الی قول تعالی محا لصنا الاسم لا
ار هو بطلسد حرب لله با و هاما مل مسلاا سو
کلمهٔ توحید را سا سد و محلس عشك ما سد
الهما علی من اسع الحق امر و ز بهو سکر ار کاس
عماس تو سدی اند و با قوا علی با طرید با ندا رحق
بطلسد هر سر را با و هاما مل مسلاا نما ند وا د
سهماب و اسارا با هم مقدس دارد الی آخر الکوح
در لوح حیات هسلع علمه ها ء الله الا هی ممرما
سام حدا و ند نکتا عالم را و هما ا نوار تتر بهر
محروم نمود ه ار هاتا حرب سعر محمد ندسد ه
حرب لله با ند در لیالی ایام ار حق جل جلاله لم
مسئلت نما سد با ار لبا ا ر طهو ر اعظم را ا را و ه ما

از حرف الله واحد ولا هر کمال جمعیت را در حفظ نفوس مشهود ولی
دارند که متشابهات با عمق و اسرار و معدن با وهابات
حرف فعل مسئله کردند مگر این اسبابها از سر و علم الهی ظاهر
گرسانند مفصلین نظر را آگاهی فرسوده باشم خوجل جلاله
حضور از عالم عالمیات فارغ از ارادت مشاهده کنند این
مفهوم باید مگر این اسباب از سر و علم الهی ظاهر گرفتند
مفصلین نظر را آگاهی فرسوده و ابیکه نکال با کند حفظ
نفوس اهم فرموده اند از حمد اسرار و متشابهات با عمق
و معدن که مفهوم باید محمل مراد در هدایه طاهر مشهود
و عشار با وهابات حرف فعل دعوت مشاهد و آن
از هاتما فعل حمد بوده این بود که حلو را با حوبك سمرند
و حرف ما را با مظهر ظهور الهی در تاك رسم معتقد شدند
در لوح فعل احنا مفهوم باید که توهمات حرف فعل
محل الحمد حرف الله را احمد نموده حال ان محالم
کلشید و ظهور با عمق در هدایه محمل مراد بحقوق
با وصف مشا مفهوم محلا زیدا رسك اها قوله تعالی
احسنت لله فلم اعلی در بیابالی و با مر نصیبی بنا

وبدست بلکه بظهر عالم از مهربانت واکادت قبل کو
وهمچنین اتحاد با بعضها کردی وبلوت اجوابت مکنون
مستور است ها را سا را اصلاح عالم و هدایت
امم موده ام بعضی لای اصطا ان بدا سوده
و بلسند همه کردن از اول مها مرا بدا بعوه اسما
عرج عاسد رسید سات مگاکستید مصعی
واندا ر عرجسمیر ره و رسی لا بوار معمار سر آثر
مدعوما بالبد معصول ومطلوب ر باسط ر بود
بدست بلکه بظهر عالم از مهربانت واکادت
مل بوده وهمچنین اتحاد ابعضها کردی بلوه سر آت
مکنون و مستور است ها را سا را صلاح عالم
و هدایت امم موده ام با اسما و احربا که معصو
حال و دم حلال اسم لا بعط داده ری را ادا است بعضی
داده ام هر که مهربانست اکادت بعضی ع ادویسا
ولعن فشا واسد واعظم از سلطان ابوسیم هم
رود هم در راند و فراتیل سساباکی به سابات الحشر
از بار عالم مستور را حوام و برم ما بذ نه شو ک شد

بل بعد حفظ فرمایند بر سایرین کلّ سعی نمایند
فی لوح حساب محتوم علی ملائکه ثبت فرمایند
بحبل الله واحد تمسّک کرده یا الهنا امر حفظ
اهل عالم را نمایند و لو فی کلّ سنة سائل بشان
بل بعض کارها بر مسائل نبود را صراط مستقیم
حق جلّ جلاله محو و نابود شود امراد کار بی
در جمیع حقّ علم را صرف امر و اوامر حق و با کمال
حق و موعظه و وصایا ادعوا الی حق بل لهما
علت و سهو و ضعیف که در وراء حجاب علم و مه
واقع خواهد شد نوع ایمال و احوال شیعه
محال مقصود لکن برهان علم الهی مکنون و مستور
بوده باید این بیان الهی را مکرّر ملاحظه و
تفکّر نمایند که مقصد ما بلد فو الله جلّ جلاله
با هادی وحدانیت مسلک کن که مخلص عباد را
با وهاج معرفت سبب مصلحت بنمایند همان
اوهام است بل تو صاحب بسیار و در روح حرام ست
عالم و آراء مقصود از سطور مرایا ست در بود

حاساك دل و بعد معقد سرّ را بد اثمر در لوح دیگر می
و ماند سا هر مقصود عالمبا امر و دام الکتاب
ند اصمر ماند و قاں د کر مسا ند حمر کر مسرها و نمی
مطلع الها و مسکست کل ها هر و باهر و مر عرس
و حجاب اما و حو عالم ند امصر ماند و باقوا على دعو
مکند طولی در اى نمسکر اصما مود و بانوار
افاب نقر ها رسد نکوا ند ستانا ا رهها ى
اسما بکد رہد بحر معنا فا رسو ند حمد ها سُدها الما
ما سم سود واعما لوا قوال عشا حجاب نکرد د
امر ود روح طا ئفست ارواح مقرّبں و مرسلں
حاصع و حاسع طولا در اى نمو سکر نقرب سا
رحمں وا کسد و سمں مسں را مر سا ممود بد
اسا سد اهل سمسر حمر اء کدر سو مرا سما ار
قلم اعلى حاکه سدہ الى اخر اللوح اثمر در لوح اسم
ناند قوله تعالى یا نور محمد نوم نوم تفکرو
نشر است هر اهرد و دست سمر حرب سعم
با علمت فى اقدمت وا قصلت حود مو فرنود ند

و بعد منهم ما بدهم صنعتی و ابدال ابن عرض بسر و هر
فارسی لا تو ان مصاریه) صدق الله العزیز الاعلی
ان بود که فرمودند و اظهار با سر مینمودند اراین نفوس
قوله تعالی نادین هل یسمّی نعم الروح فی الفردوس
الاعلی و نعم الله لا نسج بما ورد علیه من الاحزان
اینست رای بین الجمع و هو رای فرد ۲ و احکام بین العباد
الهی هوای است که جمع و خوداب کردد و در مطلوب
جمال و کمال بیّنا از ملت نصرحایی شود در لوح جان
بر صفر ماند قوله تعالی دو نشان اکا فرها
از مکر و خدعه با عقس [illegible] صفت بماند از دل
خو کرد در افعال و اعمال زعما [illegible] صا الله سعد
بشکر نماید همیشه بر آن هر نفسی بشکر نماید
را مر الله خود را مستقیم مشاهده کند بمراتب نفوس
ان بود که شدعا لمرا با الاجماع رؤسا موی دادند
و مرید ها سه شده بودند و در هر اصحی کو اولیای
خود را بخشند بگویند با حرب الله امروز مرود توحید
حقیقی با قوا الله وحده ناظر باشند دل را از خار و

خاساک

نمودند زیرا انکار کردند آنچه را که ظهور و محسوس است از حضرت
هستند در آنچه از قلم اعلی جاری شد و منسوب بمکر
و مردم را آگاه کنند که شاید بحجبات اوهام قبل مبتلا
نشاید با آنکه ملکوت بگوش آن الهی ممکن
شده بکلمهٔ مبارکهٔ انّا الله ناطق کردند بمشیت
از هو بطانه مکرّر عالم را بمثل حرب قبل مبتلا
نمایند و در این ایام ظاهر شد نفوسی که مشیت
الله را معدوم مشاهده کنند و بانتشار
تمام بانوار سرّ توحید حقیقی منور کردند بعد
دربارهٔ اهل مشیت شهرها بنحو اراده حرکت نمایند
و مشیّت الله ممتنع کنند و بدل بقوم مشتبه
انا نشهد ان لسان من براهها بادها من وعیا
من و رحمهمن کن معلوم شد انا شکر درباره
قدس کبریائی دون الله هر چه و هرکه باشد
معدوم و مفقود لا یذکر شمرده اند از
اهل توحید حقیقی هستند و حول اراده الله
و مشیّت الله حرکت نمایند و انها هستند از

وما سوی حرف علم احدیت را فرا حسد چون سرا مراد
افو تفصیل الهی سرای بود کل سفر راجع الامر
سا و الله الی قوله تعالی ارجعی بطلب مکرر عالم را
بمثل حرف سل صلا بهرمایند دراین مرطاهر نماید
بموسی تا که ما سوی الله را معدوم مشاهده کند
و اسقاط بمامر با انوار تر توحید حقیقی موبود
کردند السابد بموسکه همسان نصیر الهی
ایده و هست حول اراده حرکت نماید معیشت الله
متمکن شد بهو ملتسا الک الک ولبالی
علیهم هنالی و عنایتی حمی الی سمع من فی السمو
والارض باکاظم دراینجه و اتصد تهرش عما
مظاهر اوهام مطالع ظنون درون واعمال
خود را حق بدانسند و مادون را باطل و صنا
لست لعن بکلد بکر مسعول با سما ممسك بود بلد
ار مسرف انات الهی کر صادرا اسم ادکلد اس
موجود غافل و محجوب عملت بمعانی برسد که
ما الله و عبد را اما ساز را سند بر ساسن

و کل اعراز الامر لله چنانچه حکم کتاب الهی است لا
و واحد فی حرمت و رعایت آنها ادب از شرائط دعا است
و از اوصل اعمال عند حق تعالی نباری اجر مطلب
او صحیح ام کروسان از عهده عدا است لذا
رجوع مقصود بذکر آنچه درباره حرب سلار
علم اعلی نازل شده قول الله تبارک و تعالی
نام خداوند یکتا سفر نمودی و تجربه کرده
تا آنکه فائز شدی بما سکر در جمیع کتب الهی از قلم
اعلی مذکور و مسطور الی قوله تعالی بکوا بدو سار
نحو تمسک باشد و با و باطر امر درا سما
از اعظم اعمال نزد حق تعالی مذکور نبا و تمسک
نباشد و از ما سوی الله فارغ و آزاد باشد
امر در روز توجه حضرت حق است خود را محروم
ننماید در حرب قبل تفکر باشد کل بعد از
توجه و بدیه و اسطار بسید عالم اسم سدید دیل
الی آخر لوح مبارک جل اسمه و الله المقتدر العلی الا
هر مقصود در اینجا از قلم اعلی در اوها اما حرب

اولیای الهی در اوّل مسفر نماید احدا بخواه طاهر
و نماید اما را نسر معلوم است که نفوس موهو
داراى ادر سه سر و ارد امعام رسیده اند و
از دو هم بود که حکو سرکل را معکد و ممود
نمر نه مقصود انکه لا یذکروا مع الله احدا ولا
یعرفوا سر سا و اینست معام کل شئ هالک الا
وجهه که مفهوم اید و معلوم است که بعد از حیا
کمربائی و مطهر عفت صمدانی و هیکل سر الهی
و مسرقی وحی ربانی حضرت غصن الله الاعظم و حضرت
غصن الله الاکبر و غصن اطهر بن ابو رس روحی
وکینونتی و ارواح العالمین لتراب قدام اطهرهم
الفداء اعلی الخلق و اقدم هم بوده اند عام رحمت
سحاب عنایت حروفات کلمه و اذلاء هو هیسند
مر بر تر و هم حس اما بیکه در کتاب الهی از براعه
صمدانی مقدم شمرده شده اند بر عباد و بر شی
دارند لسر اغصان منادکر شده که ربانی بر کل
لو یکون ثابتا علی امر الله العلی الاعلی و اعراد کل

عکس ۱۶۸ دوطا

وترك خيرات تشغر سعر معدلك ابدا با
ونفكر بسد كه مقصود الله و وصل الله ازان
تاكند ومبالغه را اصرار در تفكر با تأمل تمرین
حم بود تا كلمات عز الهيه را المقاد ما لله
با ليهل كلمات اهل سوق وحضور وبا تمثل
حرفهائه تشمائه عميق و وجد تصور كرد لا والله
در هر حرفي از كلمات الهيه سري ورمزي ومقصود
بوده وهست الله هو بذات متعاكه در عرفات
كلمات الله مستور بسده با فرما الك ربه در شست
ومقامات رح كسانند مشهود عالميان كرد لتعلم
الكل بانه هو العالم المحيط حكايت در حمس
مراسلات محاطا لاقسان با رل قوله تعالى
با عند خاصر ان انا مقطر بعدم استعداد عالم
مراتب ومقامات مستور مانده لكن در علم الهي
بوده مكنون است ودران بود حسر الواح وشد
امات خواهد شد ودران بود مراتب مستوره
وسئوبات مكنومه متانه تشمس ارا فوسما ء علم

سعمر راعما السان با رسد نفکر مایدکلمه بعرما د
له فی الکتاب نکلم بماید ولو بعدات رلس احو عل
کرده سود در لوح احرمسم ماید قوله تعالی یا ها
رصّت مسما لوبرا او ولسارا سفکر بعرس در
امور کرمساد مما بد حرب فل مطالع او ها سما
ارهمراط مسعم محروم ماسد الی امر اللوح امر
صاشا انصا الوحی اسماء اراده الهیّه یا رل
بکسا لالا انکه دکراسما مب دراو سلد ولو دو
سطر بوده ودر احرایام نفسی محصور عرکه یا
مسرف لسد مکر انکه دکر بوّهات سعم و
سکر در امورات را بعد ما صسر اموید کسا
اسماء اراده مالك بریّه یا رل بکرد بد الا دکر
حرب فل رحسارات اهل دکراسما مب
وحطمب امر را دراوسات فرموده ومکرّر
ومکرّر و اصرار بعد اصرار یا کند فوو یا کند
موده اند حه ساتا وحم لسا تا کر یا حرب الله
بمکر عا شد درما طهر من فل صلا لس

٩١ / د

اظهر العلم اباره بصلاة مر عبد الله العلم المهیمن
بهر در لوح دیگر مصور باید قوله تعالی امرود
هو جل جلاله از صفت ذات ملکوت اسما
طاهر و موده لعمر الله تا از هر اسما تکدر بد
بحر صفت تا نوسوید الی قوله تعالی طوبی در رای
عبد بکه اصنا اسماء را نموت و بدهت
الهی سکست ربا دوا علی نوحه مود صفات
انسان مجدد تا وهما مل صلا سود بهرای
سمع اصنا اسماع نمودی که مصور باید امرود
هو از صفت ذات ملکوت اسما طاهر و موده
آنا از کلمهٔ الهیه در حلو ملکوت اسما از صفت ذات
اعظم است و با کلمه در هر اسکلا حصرت خادم الله
من طاف حول الاسماء مصور باید رمست
حالت ملکوت اسما طاهر و موده حال صورت
کمال مست ذات که بکلمهٔ الهیه دارای ملکوت
اسما سده هو است برحلو لا و حالو ما کان
و ما یکون در لوح امر مضی الروح علیها فداء الله

ظاهر و هويدا گردد و هم چنين منقطع شوند از الله
المقتدر المهيمن القيّوم چه که آيات نقطهٔ وجود را
هو حقّ جلاله لم هيئته و کيّنه و کيفيّت ما
عالم محسوس و ظاهر منقطع شوند و ايّام غيبت الهيّه
حرف حرف او را شرح منقطع شوند و ما سر را اسماء الله
اشهد و شهد الاشياء بانّ کلّ ما اخبر به قلم الاعلى
في صحف التوراة ظهر و نظهر في الاشياء در مقام
ذکر منقطع شوند قول الله تبارك و تعالى
امروز در جميع کتب الهی يوم الله مذکور لا يذکر
فيه الا هو قدر اين يوم را بدانيد و از بحر از قلم اعلى
خارج شد عمل نمائيد شايد بتوحيد حقيقي فائز
شويد در هر حين و اعتصام حزب سيف خود را موحّد
مدانسته و در يوم ظهور کلّ از حق معرض و
عمل نمودند ابحر را که اهل ملکوت نوحه و ندبه
مشغول از حقّ منظلم مقبلين از ظهور از طور
وادیها احزاب عالم مقدّس منقطع بانّ کلّ بکمال
انقطاع با فوق ظهور وحده توجّه نمايند کذلك

صدهزار اسما بکلمه‌اش خلق شده و مقصود من حمل

در کل الواح جود اوست نازل الی قوله تعالی

جلّ جلاله یا نادی الهدی و الاوفیاء رحمة من

لدنّا علیك و علی عبادنا المخلصین و جعلناك

ذکراً من لدنّا لتذکّر النّاس بما الهمك ربّك و لا

تکن من الصّابرین قد سمعنا ندائك الاحلی و وهبناك

رحمة من لدنّا و جعلناك مستحقّاً لبدائع فضلنا

اذاً انتسابك بنفس الاسماء بین الارض والسّماء و

ارجعناك الی مقرّ الذکر فی ملکوت الاسماء اذاً تمّم

نفسك و لا تخف عن احدٍ لانّ ربّك یعلّمك

علی ما یشاء بقدرة من لدنه و هو من عنده و انّه

لهو القویّ العالم لعمر الله در لوح مقدّس سا

مضمون آنکه اوّل آنکه ترا مستحقّ بدائع فضل خود

در اوّل وقت ترا بنفس اسما ارض و سما

و بعد هم ترا بسوی مقرّ ذکر در ملکوت اسما

در این وقت بر خدمت نفس خود و بر شان راجع

بگو اشکر ربّك بما انعم بما لا یدرك هذه

باز ل قوله تعالى يعنى از بهوش مخصوص ماثر
و ارکاش عطای مالك غیب بنه ور مرزوق و مع
ذلك باسمی محروم اهل فنا نبوسی هستند که
از اسم وصف مرآت و امثال آن با زجی محروم ماند
از هر اسماکه بستند قصه بمحرمها بود بدان
اسماء مذکوره ومظاهر شان بر معمیش
بحر اسم اعظم از حد اسم مذکور بحسب اهل فنا
نبوسی هستند که در شمسه حمراء و صحیفه نوراء
حاش مذکورند تکوانهوم از مالك و مخوسیم
ماند یا بار بوجه کشد سابه عارف شوند
بمقامیکه صد هزار اسما تکلم از شحلوبینده
مسود انکاشی صدا بستند که ادراك را که جاو
در موده و عاشق کرده الی آخر اللوح بهر شان الهی را
ملمسا باشد صد هزار اسما یا بدان اسماء مذکوره
مظاهرشان بر معمیشین بحر اسم اعظم از حد اسم
مذکوره بحسب بعد صد هزار بل بیش ماند
یا بار بوجه کشد سابه عارف شوند بمقامیکه

صد هزار

حل کرد باینه که ابو بکر وسط عشار اطهره اما و دو اما

مشرکین بالله که خود را از مومنین بیاشن تمهید

رضای مشیر ند مبادله ای با نه بیشا شاهد و گواه

باشند جمیع اشیا را هم شاهد و گواه مشکم که

ما احدث الها غیر الهاء معبودا دون الها

رهاء سوی الهاء اشهد بانه لا اله الا هو کل شیء

له و کل با امره قائمون و با سکلمه مبارکه قل با لحق

رکوا قوله تعالی لا اعبد ما تعبدون و لا انتم

عابدون ما اعبد لکم دینکم ولی دین و کفی بالله

شهیداً و علیما نعم ما قال باش با کل شی اهار اکرام و رید

جزء باش با کل بای اهار اکرام و رید جار

لکم مرکز المشاق کما قال الاواق با در بسه

کلام از دست برف و وجود خود با بود نمهه

دیگر افتاد ذکر بیان الهیه در بو قهات حرب قل

بود **قوله تعالی** انا القائم الناطق المعا

المحب الحمد لله الذی اظهر امواج بحر بیانه اما

وجوه عباده وتجلیات انوار سره فضله لا اهل

بمدیری رهاست خود و غیرے از برد خود) حال اگر
از صاحب سما و دارای مقام دکرّست در بین ارض
وسما و امثال او را طائفه قول من طاف حول لم
الاسماء داسد صریحی دارد وعبدالله مسؤل و
مؤاحد خواهد بود واین کلمه در بیم اسلام حاشا
حاما الله روحی فداه بحقّ نخواهد یافت که
باید سا و بلا با صوّاب و کلما شرکت بکلام بود و گفت
من طاف حول الاسماء ای کل الاسماء ای کل الاسما
الوهیت و ربوبیت که معلوم اگر ملاحظه ملامت
شود اعلی و الهی را هم السحق فائل عاقل مصا بعبدیدا
داخل می شود باری از صاحب سما و دارای مقا
دکریست بین ارض سما اگر الیوم از هدا مریات
نباء یابد ربع ادبی اظهر اسمع اعراض حق جلاله
محسوب کردد هزار سیدالله حمد کند و بوی شکر و ثناء
برواب شد اگرچه او امروز در بین سما و اکثری از اهل
ایمان هم محسوب بل مردود و کافر بین مسلم بلا باچه نسبت
نوبه علما و مقامات و لکن قسم بذات مقدّس اسمع کلهم

صدّ

سواه البهاء من لدنا علی اهل البهاء الذین ما نقضوا
عهد الله ومیثاقه اما ثوابتهم اذا ارتفع النداء
من الافق الاعلی تعالی الکریم در الفصل العظیم
یک عرض و سؤال مسطور در اینهمّا امر و ذکر هوی اکداز
و بحاول کلمهٔ او تمسّک نموده و ذکر ام الکتاب ترک
کرده بجزوبات متمسّک شده وابن بهوس طالمه
غافلند که منظر ما شد که بیند که محض بهس و هوای
اصل کذشته اند و بفرع تمسّک نموده اند بلکه
اصلهم معدوم دانسته اند انصف بالله و لا
تکن للمشرکین ظهیرًا در لوح مبارک حروکربلا ئی نازل
قوله تعالی سبحان الله خالق اوّل العراسب
امری وانع نشده بعضی بکلمات حروف مسل مسکلم
امّا مقصود ما صوبیسوبد این حرب هم مثل حرب
سبعه سابقها ذکر و صوفولی و بعثت بحث اوّل
ان مسعول شوید و بالآخره ترسد دم الظهر
بودند هنوز حال جمیع علما سبعه جمیع مسائر حجرا
نعرضنا سفرمن عمر و بحجاب ستّ منکسند

مملكته تعالى سلطانه الذي احاط الوجود من الغيب
والشهود الى قوله تعالى يا محمد هيكل كاظم بذاتي فطاوم الشو
وارخو بطلت ولياخود راحفظ وماند نامتناهى حرب
فل بطون واوهاما مسالا سويده هزار وددستمر
ارصدئ وصدع حوذ عاقل بوديد وارثكاساللهى ممنوع
ومحروم سبحان الله حاتم انبيا روح ماسواه فدا
كدا ردبد وسوسيكر تكلم اسرحلق سده ايد
تمسك بموديدا رام الكتاب عاقل بحرو مالش
ملبس درلسالى وانا امريدكرم هروقت مشغول
واركتاب كرصدع موضا فنا من حصى است ممنوع
حرابه اواعمال درنوم فنامر طاهر سدوهو بداكسر
ركل سده ودبده ابد لعمر الله ارحرب سعه طلى
رحصرب حاتم وارد كه حق اهلكى احصا نموده
بعضى ارنمو سرط الله عاقله محصر بعس وهوا اصل
كدسته وبهرع تمسك بموديدا الى قوله تعالى حرف
ووان تكلمه رسول الله حلق سده ايد توحيد حصى
باسمسود مكر بعد لسرياب مقدس ازما

سواه

شنیده باشد نطق نموده عمر بن خطاب بعد از رحلت
حضرت رسول روح ما سواه فداه شنیدی که گفته
و گفت هرکه بگوید محمد رسول الله مرده است گردن
با این شمشیر میزنم آن مسافر مذکور عاقل امام
همام مقدس یکی که روایت شنیده باشد ندید
او را افتاده بالروی و بوجه هرجا و مسئله صحیحه
لی با کار و حضور را نمیگوید و اینجا کسی باید
که جواب بدهد روی که امد حضرت غوث
اعظم رضی الله عنه که جواب گفتی و
صاحب دار او رد و علاوه بر اینکه جهار دینار
اسم الله منصب کسی که بخطر اولی
روح ما سواه فداه محمد که بگوید که بخطر اولی
باشد شاید کسی سرکار اوّا را بر دارد اخطار لی
ادب لی بر مراد بود حقوق رعایت بود مثال
آن عنایات گویی که حال اکبر بادی بیست روز را
سلسله سوال سو فرمودید و جهان خون دیگر نمیگو
که اگر سرکار اوّا امر و رکابت فرستاد نسیم ماسد کسی را

و مکتوب شد انجیل را که روح امین در تورات و زبور را
اما حروف لله را صحف منسوبند که حضرت حق تعالی حروف
شعرا بعد زیب داده شود لا الله هیچ
مصحفی نمیشد و هیچ عاقلی قبول نمایند هم
خصوصهم بالصوت از خود مطلقهم اولیا انبیا را
حفظ فرمایند از اوهام ما حرف قل مقدس سازد
ارتکاب نمودند تا ایشان را که یهود و نصاری ارتکاب
نمودند کشیدند یعنی را که سالها عبده گریستند
ننمودند اقلهم ولی را داد که تطهیر گناه مثلهم
هم که چاشدان مصحفی که مشاهده نماشد
کجا شدند صاحبان عقول را ملاحظه کنند و در
که هر ابد بهم بر حرف قل بسی گروه اند مع ان
وصایای الهی که معادل جمیع کتب سماوی در صلاة
سرائر او اوهام ما سحرف سعد ارشیع اما الله نه
نازل شده و حروف لله را محمد بر فرموده که مبادا خود
بان او اوهام ما صلا نماشد و بادها ما شی کسد
مع ذلک ما فوا لوا دکار شی تا نسیدکه هر که حرف

سعد ۵/

باحہ سد نسح احکا کتاب و تاریخ سان او یوس
موهم راحو لیے تعالی سان فرمودہ (کہ ماس حو حلق
فرو نکدا یدہ اید) صدق الله العلی الاعلی رد را
امامر لا مسد کہ بعص ہمراب لوح مسع اشراق
کہ حاسے ہر را حاسل حوئی علیہ ء الحمسل عصمت
کبری سؤال عودہ وار مصدر امرو والحلال حوا
عناب سدہ مذکور مسطور دارم قولہ تعالی
واعلم للعصمہ معانٍ ستّی ہما ماب سیّ ان کل
عصمہ الله من الزلل صد وعلیہ هذا الاسم فی
مقام یکذلک من عصمہ الله من الخطاء والعصیان
من الاعراض والکفر ومن الشرک اِسماطیا دطلو
علی کل احد من هؤلاء اسم العصمہ واما العصمہ
الکبری ان کان مقام مقدسًا عن الاوامر
والنّواهی ومنزّها عن الخطاء والنسیان مذبور لا
بعصہ الطلمہ صواب لا یعرفہ الخطاء الی قولہ تعالی
انہ لا یسئل عما یفعل کل عن کلّ یسئلون انّہ لے
من سماء الصفت معہ رانہ یفعل ما یشاء وحود

عمر سد لیردیم نگوید اے عاقل عمر بالع حصرت عصر اعظم
وحضرت عصر اکبر وا عصیانا الطیبین ارواح کل الوحوه
لهم الفدا درا علی مراتب عبودیت قائم ومشهود لهوکه
مقام انسان است کلمة علینا سبب لا نملک لانفسنا نفعا
ولا ضرا ولا نحو را ولا نشورا بصر ودر مقام دیگر
قوله تعالی قل یا قوم لا تشرکوا بالله لا نما
اتخذ انفسه شریکا فی الملک را اندوحده کان یحوها
فوق کل شیء ومقصود العالمین قال ان الذین یسمهم
الی نفسی وا نسبهم من هذه السدرة اولئک ادلائل
علی نفسی ثم عظمتی وقدرتی وسلطانی ان انهم
من الساعرین انا کما ان یذکر امع الله احدا لا
بذلک یفسد لا از ان انهم من العارفین لم یول حق
شریک ندا ستر ونحو اهاندا سب الے امر اللوح انهی
معلوم کل مقصود از اشکال الصحة مقاما ورتبة ما
دون حق جل شانه هم مخصوص عالم والمظاهر بالله
الاعظم که جمیع در فی الوحود ارعنیت سهو فادر بغیر
سدنل کلمه حرفی ازا باب الطیبة بوده ونسبة

نا صر اسم

رامرواحب سدىرا اها كه عمل ىماىىد ىاىىچه ماموں
سدىدىاں دركتاب ىىسىب ادىراى حكه كه
ىحار دىماىدا وحدود الهى ىس او واىكه ىحا
ىماىدا وا ىحطا كىىده كاں اسب دركتاب
حداوىد ىىعرىس عطىم الے ولىعى ىا اىها الىاطر
الى الاىو الاعلى اعلم ارادہ الله لم ىكں ىحلىد
ىحدود الىشاىه لا ىمسى على طرفهم للكلاں ىمسكو
ىصراطه المسىقىم صىقىماىد اى ىاطر ىا فوا على
ىداں اراده الهىه ىحدىد ىسوده ىحدود عىاد
ىدرىسىكدا و مىى ىصرماىد ىوراهىما اىها و
ارىاى كل اسب اسكه ىمسك ىماىىد ىصراط مسىقىم
اواىه دىكر قوله ىعالى اىه لو ىحكم على الىهىر
حكام الىسار و على الحىوب حكم الشمال حق لا رىب
ىه اىه محمود فى ىعله مطاع فى امره لاىسىل سرىك
فى حكمه ولا معىں فى سلطاىه ىفعل ما ىساء و
ىحكم ما ىرىد ىصىرماىد ىدرىسىكدا واكر حكم
ىفرماىد ىر ىهىں حكم ىسار و ىر حىوب حكم سمال

المدح والاحسان ولذو بران تمسّك بما امرهم
من الشرائع والاحكام لوبها ورعمها على فلم سعو
واسلم لبها علاه مه عمرانه بمسسرکرا و
سؤال کرده مسعود ان اشعه امرو الله و کل ارکل سوال
کرده مسعود بند بسیسکه از امدح ارسما علت
وبا اوست علم بمحل ما نسا و حسوید مدرت
واحسان و اربراے دون اوست اسکر تمسّك
بماند با بحه امر کرده سد نان ارسرائع واحکام
اکرچه و رماند اران بعد موئی هر اسر باطل
مسعود عمل او الی بول تعالے اسطوفی الامر المبارکه
المرله التی وجب ها حجّ البت علی الکل ان
الّذین امنوا بعده علی الامر وجب علیهم ان یعملوا
ما امروا بر فی الکتاب لئلا حیل ان بحا ورعن
حدود الله ویسیر والذی یحاورانه من
الخاطئین فی کتاب الله رتّ العرش العظیم مسرحا
مطر کو برائه مبارکه مرلمکه واجب سد حج بیت
بر کل بله مسکه اها سکه ما مرکردید بعد او

ومستور در علم باشد جمع اشکه واحد بود
از برای نفس خود در عصمت کبری شریکی و سر رز
نیست که اوست مطلع اوامر و احکام و محل
علم و عرفان و ما سوی او و مامور بحکم شد او
اکرام علم حضر الی قوله تعالی لم اعلی طریا شک
انجاب مراتب مقاما عصمت کبری را ذکر بود
معصوم انکه کل نفس نباشد که ختم انبیا
رح ماسواه فداه در مقام خود نسبة مثل شریك
نباشد اولیا صلوات الله علیهم بکلمه الحاق شدند
اند انسان بعد او اعلم را فضل عباد بوده اند
در مرتبه عبودیت قائم بقدس الهی
است و مثل نوریه کمو نیس را شریك نیست
با نجصر باب وظاهر است مقام توحید حقیقی
و تفرید معنوی حرف قل را تمام کما هو حقه محرم
ممنوع الی قوله تعالی احو بطلب عباد اشکور را
ارطون وارها حرف قل حفظ فرماید را اسراق
انوار انسان توحید حقیقی محروم نسازد الی آخر ملوح

خواست و در پی در آن سر بلند مستحکم او محمود است
در قول خود مطاع است داور خود نیست زیرا
از سر کلی در حکمش و بر معنی در سلطانش بکند انچه
خواهد حکم فرماید بحر را اراده فرماید بسر بدا
واگاه باش که ما سوای او همه بسته اند بحکم از
بر داو نیست در رای آنها حرکتی و سکونی مگر
بامر او و اذن او **در آیهٔ دیگر بازل** یا ایها
الطائر فی هواء المحبة والوداد والناظر الی انوار
رحمة ربك ما لك لا تجاد اشکر الله بما کشف
لك ما كان مكنونا مستورا فى العلم لتعلم الكل
انه ما اتخذ لنفسه فى لعظمته الكبرى شريكا
ولا نزوا انه هو مطلع الاسرار الاحكام و
مصدر العلم والعرفان وما سواه مامور محكوم
وهو الحاكم الآمر العليم الخبير **مضمونش بد**
ای طایر در هوای محبت و وداد و ناظر بسوی انوار
رحمت پروردگار ما لك تجاد شكر الهی را بما
نیست که کشف کرد از برای تو انچه را بود مکنون

بذلك بمسند الامر اي اسم من لها ومن ذرات شرقا
مفهوم الله محمود في فعله ومطاع في امره ليس له
شريك في حكمه ولا معين في سلطانه يفعل ما يشاء
ويحكم ما يريد من اعلم ما سواه مخلوق بكلمة من عنده
ولسلطهم سركم ولا سكون الا بامره واذنه اي الحجر اللوح
واكركمه سوى مخلوقات ويردوا بهم
بنا الطي ممتنع ومحال وعدم ممكن حركه مفهوم الله اسوا
مخلوق محكوم وبسطا اولى روح ما سواه مفهوما
قوله عز ذكره ولم يزل الله كان الها ماديه
خلق ولم يكن بين الله وبين خلقه بالنسبا وانما النسبا
خلقه لا اله الا هو ان كل له عابدون اي مثل رب
اعلا اي مفهوم الله من وجمع اركانا وعبادت مكسم
با حد بسد بعد بسطا اولى حل شانه ليس شابات
مثل وبعد الهمه بانت محقق سيدكان بوهمات باطل
بوده بذا على الخلق واعلمهم هستند وخلق درهر شر
اربراب عالم واقف باند سواسه شي بوانند كه
كلها اركلما بالله وامر كار امر الله وحكمي از حكم الله

ان كلمات عالمنا واضح ومشهور وظاهرا بشرح درآن
مقام بيهوده شد كه كلمة الله هم سمرما اندهم منها
واكر گفته شود حضرت غصن الله الاعظم العباد بالله
واستغفره هو داود وبا سدره مبارك است بقول الله
ويحكم الله وامر الله در هزار لوح وهزار كتاب منصوص
از سراك محو واملك صرفست وبيان نفس حق جل
جلاله مقام ورتبه انسان حضرت من اصطفاه
الله را حصبا الهيه منزهن حال كه منع مابدو در كتاب
مطبوع كه اول سوره هيكل است مسطور الى قوله
تعالى ان الاغصان المتشعب من السدرة انهم ادلائي
بين بريتي ليحالي بين السموات والارضين هل ترونا
شريكا او شبيها الله ربكم لا ورب العالمين لا تكلموا
ما لا اذن الله لكم ادعوا الله لتكونوا من المتبصرين
ثم در لوح آخر نازل الى قوله تعالى فلان الذين
نسبهم الله الى نفسي بانهم من هذه السدرة اولئك
ادلائي على نفسي بعظمتي وقدرتي وسلطاني ان انتم
من السامعين اياكم ان تذكروا مع الله احدا لا ت

بذلك

مقرّی حاضر شوید انجمن بست اختلاف و انقسام منا
زدایید با جمیع عالم با نوار نیّر اعظم فائز گردید و در
یک مدینه وارد شوید و بر یک سریر جالس این مظلوم
از اوّل ایّام الی حین مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته
و ندارد شکّی نیست جمیع احزاب با فق اعلی متوجّه‌اند
و بامر حق عامل نظر بمقتضیات عصر اوامر و احکام
مختلف شده و لکن کلّ من عند الله بوده و از نزد او
نازل شده بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته
باری بعضد ایقان اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید
و باتّحاد و اتّفاق تمسّک نمائید اینست کلمهٔ علیا
که از امّ الکتاب نازل شده یشهد بذلک لسان العظمة
فی مقامه الرّفیع انجمن ارشاد اولیا باید باصلاح عالم
و رفع اختلاف امم تمسّک نمایند جهد بلیغ مبذول
دارند انّه هو المؤیّد الحکیم و هو السّمیع الکریم ای
اهل عالم بشارت از لوح اسمع اینکه صفحه مانند لوجه
الله در مقرّی حاضر شوید انجمن بست اختلاف را اساس
منا زدایید با جمیع عالم با نوار نیّر اعظم فائز گردید

وسائل رسالات الله را بعضی هدف سدّ نمایند بحکم
الهی اکبر علی قدر سعیه واجده بجا ورعاندا رحکم الله
را عین الحکم المبین خارج شده راد نما صبر خاطر
بوده سبحان الله بعضی امرالله را ملعب جهال
فرض نموده که هرکس هرچه بخواهد بگوید و هرچه اراده
کند معمول دارد صغیر و کبیر بفعل ما نشاء مخصوص جمال
حق جل جلاله است نه شأن خلق عرض و مطلب
در اینمقام هست آن اسکرا قوال و عرایض و حدانیت
این سد مقام و منات ادکا و عقائد عرفان شما
للّا اختلاف است و تحقق در این صورت بایدنه بحکم الواح
الهیه و کتاب قدس ربانی عمل نمود در کتاب اقدس
نازل قوله تعالی اذا اختلفتم فی امر فارجعوه الی الله
ما دامت الشمس مشرقة من افق هذه السّماء و اذا غربت
ارجعوا الی ما نزّل من عنده انه لیکفی العالمین انتهی
و در لوح امر بکلّ احزاب امر خطاب شده قوله
تعالی سامرد وست بکنا ای احزاب مختلفه باید
توجه نمائید و سورانها و صود کردید لوجه الله در

بماسد وبان ولمرروند وباطنها باسی جوسد اوراو ره
وسهاب در اطراف ابلسار داده اند ویموس ساکنه
ابرارض بو سبرایند ودر مجالس مجواسد سحر بر و
اسهرا بماسد وبان اصحاب دمسکسد ابن اسباد کا
وکفار بموسسکه بکلمهٔ مبارکه فلکل من عبد الله
مخاطبند بااین بار را عمال مجواهند اصلاح
عالم کنند وقلوب ام را از صعصه بعضا وحسد
وهوی پاک ومقدس دارند ما طلها هم یظنون
ویدعون مالا یعملون مع انکه هردی دراین
کرمسم اوصاف کساند نسد کر جود ها با عظم
علاوا کبر بماقا و اسد بعضا واحسر عملا و اخبا
ولا طاهر مسهود بند بار مطلع حود را دکر کنم
امر ود تکلیف کل بحکم الله وامر الله وما نزل
فی الواح الله است که کل قیام کنند وهمت وامدا
نماسد بحلس وحضری را زینت دهند بموس
مقدسه منتشره اصحاب نماسد ودران
مجلس محضر لوجه الله وحبا زیارت ماحضر سده

و در یک مدینه وارد شوند در یک سر رجال اسم مطلق
ارازل نام الی حین مقصود حرا ... دکو شدند است
و نداريد و بعد ... مراتب جمیع احزاب باقوا علی
سوء حمد نامر چو عامل نظر مقصد اعصر امر و احکام
مخالف شده لکن کل من عند الله بوده راد بوده و بال
شده و بعد ... ند بعضد ایمان اصنام اوهام
واختلاف را شکستند باتحاد و اتفاق تمسک
نما شد است کلمه علما اکثر ام الکتاب را نسبت
الی جهر اللوح ابواب اتحاد اتفاق حکم ... احکام
و بعضی و عباد و محسن حزب الله در باره اجماعا
اهل ادیان با حمد رسید سموسبک عطوف اکثر با طریق
باقوا علی سوء حمد و بدل ... حق اسم
متمسک مع ذلک دیده ملبوس ... کرده که حضرت
من اصطفاه الله علیه الاکثر و احبا فدا
لا حل اکا هی عباد ... بوده اند وکل جانی و ...
الهی و حامل ... هذه الله است که ... حزب الله
دوباره با اوهام شرک و کفر ... خود را مشاه

عمادالدین

ناموس سود اوا ۱۲۹۲ ا ا دوار جهان فهو
کردد و نصب وانها ارادار فلوت رسادا سرا
عاملما جمع اوا دارج و سنه هذا
کل سود الهی ابار عمال الی طارب
وارث من اقربا امر الحیات
فی اوّل هذا الشهر المجلس فی اوار
شهر ربیع الثانی ۱۲۹۲ هجری المامحمود ا
مسعود الله رب عنا مع نمود احر
نعلم نصرت مرثه و طهر دعوت فرمودی
ار فصل عظم و کر مسئله مسائل
عباد را ارسرها الطرق ما کرسا ند صل
هرب فصل با وها اله سوی ای عهد معلو
ارکان رها سمت طاعها وار ابوار نشرها
محروم مما انک المهدا العلم الحکیم ا
رسمانه کلا درد کوهر فصل بود که منا
الله هم با وهام سا نهر صسال سوید عمصتا
مقاعنا کلام اردست زدست و دکر دیگر ساز

۱

الحمد لله ... انه ... عرفان انسان

کند کتاب اوالطرب ... وموردا رند و ار کتاب

الهیة و سیاسات ... احکام ... سلطان

اعظم کرد ... والله ... ساهد اورند

و خواص بیان کند ... حوادث ...

باشد و اخلاق را ارسطا ... مقصود

الله حاصل و کلی ... آورد و ...

اتحاد و ... حاصل ...

طاس و ... و ساید ...

منکر و ...

... الا ...

... الا ...

بالله ...

... و ...

سرط ... کتاب ...

از کتاب ... و الواح ...

عطا ... بیان ...

خوامیس

ازان طاهره مقدسه است با اصفیاء الهیه و آثار
شود بحکمت و ثنا و تبلیغ امر ایشان نمایند تا
ندای مطلوب را آگوش ایشان نشود و بحبل مبارک
اسماء متمسك بما انسان کرما عند
المکرمین بوار ما عندیه لعالمین مع ما
هزار و دو بیست سنه حرب سخن با سما
مشغول و از مالك محبوب و صفات کرما
حدیثا نسبت از حق جل جلاله بالا و برتر
دانسته اند بارئ هر نوم بامر متمسك و نوهی
ملتفت و بلعن و سب و رد تکذیب مشغول
چون افق عالم بنور ظهور موعود متوجه کسب
از عارف و عامی و عالی و دانی بر سفك دم
اطهرش قیام نمودند و مال هم بصارت و لیس
مشغول الی آخر لوح ... در مقام آخر لاسم الله
م ه مقرر نماید قوله تعالی حزب شیعه در
اعضا الهیه مقدسه را مبتدی نمایند بکمال
خود خود را اهل توحید میدانستند و چون

ا ر مقصود ذکر الهی و تحریر کلمات قدس صمدانیست
که الحمد والمنة که وجود خود با بود بان مستغرق
هر ملیح اسما بهان تمس ربرای بذکر و ابدانا
ابھتن دوستان قوله تعالی اکرام لعاه
مسلمہ بالو عرف سای تو مصنوع سود هم
محبوب جان و مقصود روان هر یاری حرف اکرسی
و اکر ازان محروم ماند فایل ذکر به هر الفاظ
هر معانی ای برومند کار ا بو مسطلم کل دار اه نمای
و هدایت فرمائی توئی قادر و توانا و عالم و بینا
بهم امید وار ندا بات جمال بحار حلّ وصلم
جانم که وجود ا رطراد ذکر و سای حضرت معبود
عاری و محروم نکردد و ولت بذکر سر ا کرولسان
بدا دن باطن و وجود ا بود بحلمت فرمان کس
قایم سود انه هو الفعّال الکریم قوله تعالی
هو الله المقدر السلم امرو بدای مالک
اسما ا رعکام ربع لسا نکار هیچ مصطفی بکار
نماند و هیچ شمعی اعراض بکند سود رود

صحیح بارل ىسىله مكر اىكرد كرا سىما مىد دراو ىو
ىمامى كه ىلم اعلے ىلساں مىاحاا مىعهم ىاىد ار ے
انّ ىحرار ادىك موحهم الى هذه الكلمه التى حعلىا
اسّ كلماىك لعلىا ىهى مسىم اىكه ىحرار ادهٔ
ىو موحّه اسىت ىاىں كلمه كه كرد اىسكى اراس
كلماب علىنا حود و ىعهم ىاىد هل ىمكر ىعد
اسرار سمس و صىّلك من افق اكىر الواحدك
ار ىهدىه احدعں صراطك المسىعىم ىهى ايا
ىمكں اسىت ىعد اسرار سمس و صىّلت ىو از افق
اكىر الواحد ىلعرد ىلم احدى از صراط مسىعىم
ىعد ىعهم ىاىد ىلساں ىا ىلى الاعلى لىسعى لك
ان ىسعل ىما امر ىه من لدى الله العلى العظيم
لا ىسئل عمّا ىىدو ىه ىلىسك و ىلوىس اهل الفردوس
الّذىں طافوا حول العرش البديع لا ىىسعى لك ىان
ىطّلع على ما سىراه عمك انّ رىّك هو السّنا
العلىم ىهمو كسى اى ىلم اعلا ى من سراوار اسىت
ىو را كه مسعول ىسوى ىا ىحه ماموره ىسكى ىاى ارىن

شرا عملم ارا عطا اوی عائه ر بحوس رطرصلو
وی اصح سدکه سد ۀ ا د ا لوید سد یالم را
سهسد مودید وا لحصارم اعر یکسسد امرود
نومر توصد حسمی اس دل کاه حوصلو سد
اس عصمت کری بحصر موصل جلاله الراست
اصکد را سمه ا ا ا و مرا ا حووا ب صرا ول
وصرا رسد کل مخلوق س رمد و کل کامه الهی
معرفی کل عما یلس طوی ا را ی بمسکه الیوم
انوار توحید حصم ما ر سود و معنی کلمه
مبارکه اسلا الالاهو را سا بد بعکروا یا اولی
الالباب بعکروا یا اولی الا بصار ا لی آمر لوح الله
حق جلاله سوا لله المعدد ا ا لی الا الاهی همه ب
لوح اکر سدیدۀ انصاف ... ین الاعتساف در او
نظر سود کل اکها ... او ا ر طلسم هم
بحاب داده سوم توصد بهد س صو ر دا ر دا س
همه را کسد ووی با کسد وا صرار حوا صر جما
بحمار حل جلاله ا را سما ب کرلوحی و

وسر بوار حتى سنا بالاسعامه الكبرى في لوحي
ـ ورهى و ذكرى وصحفي كيف اشهد بذلك قلبي
مدادي واصبعي يدي وعصبي واذني وبصري
وسمعي وجوارحي ولساني الناطق الامس
فذكرنا هذا الذكر الاكبر الان خاطبني قلبي
الاعلى اذ كان متحركا باسمائي بالقها المستور
المطلوم والمهيمن على ما هو المكنون والمعلوم
ارى ان تحرار ذلك متوجهة الى هذه الكلمة التي
جعلها اس كلمات العليا في مقام الذكر فملكوت
الاسماء بوعزتك يا مالك القدر ارى نفسي
متحير في ذلك وانك انت لعلم الخبير اسئلك
بان تكشف عن وجه ادراكي لغطاء ويعرفني
مقصودك يا معشوق العالمين هل يمكن بعد
اشراق شمس وجهك من افق اكبر الواحد
يزل قدم احد عن صراطك المستقيم فلما با
قلبي الاعلى يسعى لك ان تشغل عما امرت به من
لدى الله العلي العظيم لاتسل عما تدوت به

خدا علی اعظم سؤال مکوں را محراب سود باب
ملب نه و قلوب هل فردوس با تکر طواف بود بد
حول العرید نعم من سرا و اربست بواکر مطلع سوی
وا محمد سر کود ہم ا و اار بوبلہ سسکر روی دکار
بوهر اسر اوسب ستّا رعلیم) احتّا بکر اکثر
لوح درا ر محصور کوسود با در جمیع عوالم طراد
اوبا سد **قوله تعالی سانه هو المقدس الالهی**
بوصسکم با عشا الرّحمٰن بالامانة و الصّدق و الوفاء
و سموی الله العزیز الحکیم الحوله تعالی انه یذکرکم
من سطو سحمه الاعظم ما سب بر اسمائکم فی
لوح حفیظ قل یا الله نبشرکم کل الاسماء مکل
ان ان اسم من السا روس علیکم بالاسماء
ہم علیکم بالاسماء لئلا یزل قدامکم
عن صراط الله المسمیم قل هذا اعظم وصیتی
واکبرا ما نبی الیکم و یلسکم ان احفظوها ثم احملوها
آمام عیونکم و الله علی ما اقول وکیل انتا
وصدا احتّا ئنا الّذی طار وانی هو آئی و

بظهور نیر کامل و بحکم انجم مفصول بود ظاهر شد
الی قوله تعالی هر نفسی بآنها فائز اراد اهل اسمائیست
کبری را قلم اعلی مذکور و مسطور الی قوله
مرتبه معنی اسماء است لیثما الطف مقامات و اصح
رتبه کسب و معنی توحید حقیقی است مقرر ماند
قوله تعالی توحید حقیقی آنکه حق جل جلاله
مقدس از مثل و شبه و شریک و نظیر دانسته
و در لوح عالم باز قوله تعالی یا حزب الله
الیوم باید انظار کل بافق کلمه مبارکه یفعل ما یشاء
و جهت متوجه باشد چه اگر نفسی بآنها فائز
گردد او بنور توحید حقیقی فائز و منور و محروم
از دریا تا کتاب الهی را اصحاب طور و انما مذکور
و مرقوم [illegible] مظلوم اوست احتیاط
مانند [illegible] واحد [illegible] الی آخر الهی
او کلمه مبارکه یفعل ما یشاء [illegible]
انس مقدس بیان منظر مانده قوله تعالی الیس
لمطلع الامر شریک فی العصمه الکبری انه لمظهر

فلك رناويا هل اس و ر الدر ر ا او احوال الر
المدبع لا يسعى لك بان يطلع على ما سترناه عنك
ان ربك لهو الستار الحليم توجه بوجهك الانور
الى المنظر الاكبر - قل يا الهى الرحمن يتوجه الناس
باجمالا سماعه والامانه والصدق انك انت
المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المقتدر الكريم
ظهور در لوح دیگر معنی استقامت را چنین بیان و
تعالی شان میفرماید وهو هذا قوله جل ثنائه
بگو ظهورات مبهی بسد هر نفسی قبل را امام الف
سنه ادعا نماید هر که باشد و هر چه شاورد باطل
بوده و هست الی قوله تعالی تا ارد و ستجد معنی استقامت
اگر باشن آگاه شوند و بعضی معنی بدانند که بعد از
ظهور اعظم بظهور دیگر محتاج نبوده و نیست بعد ظهور
اولی یعنی مستر حال گویا باشن را نسبت داده اند و
باک ساره و مهیا نماید و قبل را امام اعلی آشنا
ایران نومیدی شوی داده و بهستیر عود ند
بعد ظهور اعظم کشف حجاب نمود عالم امر خلق

نظر نور بسر

ابداع تا مغرب اختراع مظاهر آیات و مطالع بیّنات
مشاهده شود اوّل ارفع نصرت‌ها نظر بما انزله فاطر
اولی روح ما سواه فداه چنین فرموده و بیّنات گردیده
مع انّنی انا اناه و انّه هو انای ولکنّما الحکم لله
واحد انّهم ایّاه ینظرون) و در ذکر ظهور بعد اعظم
میفرمایند انّنی انا اوّل العابدین و اوّل الساجدین)
و جمال قدم جلّ شأنه فرموده و در الواح مکرّر این مطلب
نازل شده که اگر نقطه بیان یک حاضر بود بحضور ما
نزول میفرمود الحمد مشغول شد سبحان الله بعد
از این همه بشارات الله که در جمیع احیان از آن
ارحمت فضل و بیان حضرت در دوره والی ریاح
فضل وجود و نسائم عنایت و الطاف ممنوع
و ممنوع نشد در هر یوم و هر ساعت با هزار
ظهور آیات و بیّنات و کتاب و نصایح الله که
عبارات یا دلایل شهدا مجسّم در این بوده
که یک شهر از عشر الله بلکه بیشتر بود که اگر عشری
نازل شود سرّاً و اکثر نهاناً و اعظم جسداً ظاهر بود

بعد از ما شاء فی ملکوت الانشاء وقد خص الله هذا
المقام لنفسه وما قدر لاحد بصدقه من هذا النشأ
العظیم المسمی بحر معنی استقامت ومعنی عظمت
کبری ومعنی توحید حقیقی معنی او کلمه بعد
ما شاء سر بیان الهی وکلمات عز صمدانی راجح
ومشهود ومعلوم شد ذکر تجلی الی ... لای احکام باقی
بماند بعد از سمع وجود اصغا شود کلمات الهیه را
وبا نوا سطه قطع اوهام وعقلیت که در کوثر است
از اصغا محروم ماند حال بحر حق جل جلاله در لوح
کل شیء ایجاد سؤال شود ماند قوله تعالی
ارض جرزه لا تری الاسنه وسمع شرک لا تواصغا
کلمه توحید ... سوده ونیست که حرم طهور
ومائده توحید هیکل طهور ومکلم طور حر ز اهل
سطر اعلی که سطوت علای ناطر ومرحه توجه اهل
روح العلای ولله هست حلال ... سوده ونیست
اینجه نظری است ان نظری است که عزها حل کبریا
بدیده وبخواهد دید ان نظری است که اکرام شرف

سوره که ذکرش از قلم اعلی در لوح سلطان نازل شده و
از طرف وجه او را السلام باد بهر که در الواح الهیّه بارض
سر موسوم وارد شدند در جوار مقر گزیدند در این یکسنه
و ده روز توقف در ارض سر اکثری را اوقات جمال
قدم جلّ اسمه الاعظم از نفوس طائفین و حرکات
را حضرات اهل حرم در الواح وهم لسانا اظهار
حزن میفرمودند و این عبد وقتی را اوقات عرض
ساحت اقدس عرض و بعد نمود و در آن رجا
و مسئلت نمود نظر بشأن حضرت اعلی روح ما
سواه فداه که شدید و باکد مسهم ماسد برعباد
که براحتمال عزّ قدم حرفی را در ما ورید اگر نفسی
بنسبد که علت سرور شوند نفس هم ماسد
که حرفی وارد آورند در جواب ظاهر عباس فرموده
لوحی نازل در آن مقامات مدل بر صدق قول اس
مسطور و مذکور مشهود قوله تعالی شأنه
ازلها مکدر مکدر نشهد ما ورد علینا من
من صبر نصرت امر ربّك بما استطعت و کنت

هر چه قولاً و فعلاً مغایر کتاب الله و حکم الله از آن
نفوس ظاهر شود عمل و بعضا بماهی نسبت داده اند
که نسبت و لیس را از طاعات مسمر بد و از قرآن نص
بوم صدا سد و با انکار مشما سد و اگر نفسی تکلم
یا قوم لا تشرکوا بالله ولا تکلموا بما لا اذن الله لکم
ناطق گردد مرد و دکل واقع مسلّود و جمیع از و احتراز
نمایند بمانسکه هر کرا امراض مسریه اسطور
احتراز میکنند تکلم با او را از اعظم خطیئات
محسوب دارید و بلا روا اسماء و وامصیبتاء ان
انس علی و بها ی و بابه حسد و بغض و غنا از حد
روبرانرم دست کرم هستی و جودات راسو
الهی الهی تو بماء بخشش و کرم و وصلت بن بار عالم
سور را خاموش نما و نفوس را از جوع وابا به موقوف
فرما توئی صاحب کرم و عطا لا اله الا انت المقتدر
العلی الابهی باز حکایت را تمام از خود و این
جمع طائفه عرض و مذکور مسلود و آن اسکن
از عهد در سنه ۱۲۸۴ بیزار جسر و صرف و جوه

ﺗﺮ٢

که سلطان عبد العزیز یوسف بر سریر سلطنت
جالس بود حکم شد که جمال قدم جلّ سلطانه را بعکّا
مع سه نفس دیگر منفیّاً ببرند در شهر ربیع الثانی
سنه ۱۲۸۵ با اهل حرم و اعضاء البیت و احبّائی که
حضور داشتند از جسکی بگلی بولی ورود نمودند فقط
عمر افندی که یوزباشی بود شاید از طرف دولت عثمانی
که جمال قدم جلّ جلاله مع سه نفس حسب الامر
بعکّا برند باقی کل را بحراً بعلّت اسلامبول روانه
دارند و معلوم شود که بعد چه اراده داشتند
در گلی بولی رکوب سفینه و بالا دو جوجه درجات
حرم کوچک و اعضاء البیت و احبّاء جمال قدم جلّ
شأنه بمامور دولت مرقوم بودند که اگر اینها را
قطع نماید ممکن نه که فصل شوند و مامور هم
بفصل را باب عالی عثمانی تلگراف نمود جواب
صادر که کل را نفی بعکّا کنند و بعد با وابور مسیر
از گلی بولی در اواخر ربیع الثانی با سلحدار از راه
اسکندریه بحراً حرکت واقع شد و کرایه وابور زر

من الناصرين الحان تدل لله ارض الى كسب علمها
وقربك الى مقر القدس الى حضرة بلقاء الوجه هذا ما
سئلت من الله ربك ورب العالمين نسأل الله
بان سعت مسالك في الارض لنصرة الله رحم
انه على كل شئ قدير ثم نوصيك ان لك عند الله
مقاما عظيما انك لو تفكر في نفسك لتعرف
احيائي الذين ذكرناهم في ذلك اللوح وتكون من
العارفين انك لست منهم ما ورد منك على
من ضر بل كل من احبه وانفق عليه مما
رزقك الله وجدنا في نفسه علما مسك وكذلك
احصينا الامور في كتاب مبين الى قوله تعالى لا تظن
لنفسك ظنا قد شهد الله بانك لست من الذين
حرف ثم مطهر نفسه فاسمع شهادة من
من في السموات والارضين الى قوله تعالى والروح والعز
والبهاء على حوادث المطرود في سبيل الله والاسر
في هواي والعرب لحبي والشاكر معي في سجني
كذا ذكر انهلاف دريه وانعم اردول عماني

که کل بر جمال مظلوم عریس فرید و هیکل توحید
نام نمودند بظاهر اسم جناب خادم الله بود
ولکن در باطن با حق جل مظلوم مستتر بود مجلس
نمودند احکام و اوامر صادر کردند که باید ن
اجرا شود و جناب خادم الله هم از حرم خارج
شوند مثل سایر بر مراتب یکمرید و در بابی مساکن
باشند در آن ایام از سماء اراده الهیه لوحی
نازل در آن ایام مسطور مشهود باید آن لوح
اعمال و افعال ان جمیع ناس به صدق مساوی معلوم
و واضح و مشهود گردد زیاده از این عبد مذکور
داشت از این وجه ظاهر نیست جمیع قطع شد
الهیه نمودند و بافی اعمال عامل و باید
بنصا ظاهر بارئی قول الله جل مظلومیته
هو الله عاشورا بر معشوق اظهار هستی
وجود بس خارجه اکر خطوه از این سبیل تجاوز
نماید از عشاق محسوب نه بلکه عشق بعینه قبول
نکند بار موس مرده شکار نکی بعضی از عاشقان

هم حضرات هريك از خود دادند مع انكه هيچ نبود
ودر بساط دساكر موجود نه وعدد نفوس از جمع
وكثير بالغ هشتاد نفس از اعضا واهل حرم و
احبّا شكر در بركات مبارك مشرف بودند در سند
در ظهر ۱۲ شهر جمادى الاولى سنه ۱۲۸۵ وارد حيفا
شدند واول جبل كرمل كه موعود تشريف قدوم
شواعظم بود بلقاء رب جليل مشرف وفائز وبعد
نوبت هيكل الله محمد ساعى رحمها عكا
بامركب بادى حركت نمودا وبعد شمسا سه
عصر بود ۱۲ جمادى الاولى ۱۲۸۵ وارد عكا
شدند الله اكبر از ورود اين زر زرحمت
ودر اهل بلد بما سا امده بودند ودريا
كه موقف بارى در قلعه عسكريه كل را
محل دادند حال قدم جل اسم الاعظم را در عماد
فوقانى وساير را در باقى منزل دادند با انكه
نفوس طائفه را احباء هر زر زرسوء عملى ظاهر
وبا قوال مسكرى قائل وصحاهر با امرها سد

كه كل

شده و جمعی یادداشتها آنکه رای مخبر صحابه دوست میخواهم
و مقصود خود بر سخن محبوب نداریم بکار خود مشغول
وار بهیچ رئیس دوست عاقل عزم سفر نمودیم و
با طلب محبوب هم سفر و همسر کسیم و در بکر باید
نمودیم با رحمت محمود و جمال شوق محبوب با آنکه
ازان مما نکا ورنمودیم حساب را سبب آن هدی مشا
و بساز اعز حساب شمردیم با آنکه وارد حرمیم
حصر شدیم لله الحمد دران دص و جای خودی
مسوکت و بعد ازآنکه هوی در نکا طوف و
اوهام در هیچ رسام سار بودیم گاهی بجمع و گاهی
متفرق و گاهی بحث و گاهی بغفلت تمام و لیکن اکثر
میبردیم سلسلها در کل احساب از کوه بر هم جمادی
لکن عطش ممدود و انوار وجه را دو اجلال امر
ولکن امال عزم موجود هر روز بروهم و کمان افرودیم
وار توجه بحق کاسبیم و با اثر احوال عزم حضرت سلو یا
عزالله جهان درعراب عقلت و هوی عرق شد ثم
کراراً احوال خود هم عقلت نمودیم بر در جمیع احوال طلعت

اظهار صفتها و سد آید خود را در پیشگاه محبوب امکان
ذکر نموده‌اند و مقصود از آن اشتعال با محبوب
و اصفیاء حضرت مقصود بوده سر ذکر بعض هوی
حال و اشکار اعلی مقاصد عز مقصود بار دل و تکلما
با الطواسین نفهمید که چه میگویند و چه میگویند تا الله
لو عرفتم علم ما وراء سر الکبریاء من اسرار ربکم
العلی الاعلی لقد سیم انفسکم حبا لله ما لک الا سما
باری و اصد مهو حکایتی ذکر نمود که وقتی در طور
اسرار بودیم و محبوب آفاق بعضی از حلها سر
شریف برد و بعضی تمام از صدق ما محبت بخاطر نمودند
که از سفر و هجرت اگرچه بظاهر سهل و آسان است
ولکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت
سلطنت و اقتدار مشهود ولکن در معنی محبت
و اضطرار لا یحصی مکنون عرض خود نمودند و
زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بعضی خود
هجرت نمایم اگر کلمات محبت آمیز و شفقت اکبر
بود تلویحا و تصریحا فرمودند بعد شداید

تا شرایم عملت بمقامی برسد محلی را که جمیع ملائکه
اعلی بار یا طرید وارا و مسمّد از محلّ مبارک
تا فتح کلمات باطنیم و با صلّ اعمال و احسن اعمال
فسئلنا ما ادرب شا کلمات الله زمع ذلک
متنبّه نشدیم الّا اکر وا نمودیم حمایت ثم
نرسی بذکری اکر و برسو حقّی مشغول **حکایت**
کنند که شبلی خراسانی کان من اشهی العشاق و قطع
الطریق انّه عشق جاریه را با ها لیله صعقه
المحاد اذا سمع احدا یقرء هذه الآیه الم یأن
للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و اثر
فی قلبه فقال بلی یا ربّ آن و حان فرجع و تاب
و قصد بیت الله الحرام اقام فیه بلبس سنین
الی ان صعد روحه الی الله و الاعلی محل است
که کلمه الله را از لسان یکی از عشاق شنید حیات
موتی افتاد که در یک آن از حضیض امکان
با وج رحمن راجع شد از عشاق در لیالی و ایام
مستا نشنیدیم النا نغمات نفس رحمانی را از لسان

محبوب را با کمال شعف و ملاطفت ملاحظه نموده
نقص اورا با مستحضر کرد اگر احاطهٔ علمیه الهیه موجود ما که
مسبوق بالازل بمثال ردیه شود بسوی ما لاحق بسوی
غافل وجود را غافل و عالم بسبب ما غافل او را ملکه
کبری بمانی اشاره ملک ساز و اگر حد بسی
بوده آشیانهٔ ما بالقوه والاراده و بهداراد بارض
اراده هجرت فرموده و محلهٔ اکل را رحصول
مع بوده مستغرق شده و صفته بکسب
کر علیه مع جلسه و بسبب حرم اخر مجهول
بوده و با حضرت معشوق باده ما نموده با الک
وارد با رضا اخرت شده و باد و بسبب در محل ب
وساز الهی نفس مشغول کسبیم با الله الهی
علیه بود و از مسطر الهی ممنوع شده و ار کس
لما بدی وصال ربط اوفاد و برده جمال ایهم در
وحال محبوب را در مجلس جلسه نموده ام و در کل جهه
از بسها طبوه و بر ماخ او هما نفله و سع وهو
برای ودر بعی داریم جه کر محسوس مسبوق و برید

با قیه ام

باین نفوس کرده اند آیا از عرف بیان و نفحه کلمات
معلوم نمیشود که حین جمال قدم در سجن اعظم واقع
گشته و جمیع ملا را بعهد وارد شد ، بشود
منصرم ماند بنص العزیز المسجون المظلوم برای
محمّد قبل نبیل اکبر نوشته اهم مصائب را ذکر نمایم قلم ابداع
الواح اختراع کتاب نوشته بود الی قوله تعالی اهل اسما
در عقب اسما اسم موهوم را با در عقب ریاست هوی
مالك وحروف در بیت کل من حمّل الأمر بساء ربّه
بالدعاء سائلین کبیرا از این عقاب نجات دهد
و مع اعلد قدرکش باید والذی نفسی بیده کرّصرانا
احدیه حرف طرب باد حبّه طینه بد بود عرش
هیکل و هامتّه بمن هوا ئیّه راجع شود بدر آم
الله با فی نوشته ما بله الا قلیل ریاد و هم نظر بین
فی الهواء الذی ما طار فیه افئدة الا ارباء ولم
یکونه الا نهایات لله العلیّ الاعلی و سعل له من
بعد حالا سیرن الأمر بالمصر الذی بحر مین اهل
السموات والارضین و ان رضعتا من هؤلاء تکلّم

قدرت وعظمتش استماع نمودیم وانقدر باثر نمود
کراقلاً نمیع اعمال وافعال وطون وانها حود
مطلع سوم حکایت کم باثمار رسد شاثر خود
لسانها مصعوق ومدهوش وقلم از سان مقطع
ومهوس لر نصیما الا ما کتب الله لنا نسئل الله
بان نمیع ابصارنا بغیرها انفسنا واعمالنا
ان لم نوفق علی معرفة نفسه سبحانه نوفق علی
معرفة انفسنا العاقلة یکسف عن وجهنا
حجبات المانعة لنراه مشرقاً عن افق الفصل
والعنایة وسطع عن فی الامکان والاکوان
وسوجه الیه بکلنا انه هو ربنا الرحمن و
نسئله بان توفقنا علی التوبة والانابة فی کل
صباح ومساء ونحفظ مشرق اشراق انوار
وجهه عن ریاح احتیائه لانه ما اراد معنا
سواه وانه صمدیته ومواه ونقول لا اله الا الله
انهم ما انقض بحکم ربانی دیگر چه امری است
تا بیعرب ونویسی چار چه کر در اطراف باشی

الثاني الست سبيل شريف قد ومن كذلك
كان الامر مقضيا تسم الله الباقي لعرش المسع
هذا يوم الناسع من الرضوان فدا اقبل الرحمن الى
مقر من احبه بحبه فصلا من عنده انه هو المقتدر
المعطي الكريم طوبي لك يا جواد بما تشرفت مقرك
بعز الله وسلطانه بذلك جعله الله مهبط
الملائكة والروح ان ربك هو العليم الخبير ثم
اعلم قد حضر كتابك لدى الوجه فجاء امر بان هذا
ينتقل ما ادرت من الله ربك واحبائك في
ذلك الحين بالا اطلع بها احد الا ربك المهيمن
على العالمين ان افرح بما قضى الله لك وجعلك
من الذين كرم الله وجوههم عن غيره ان هذا الا
مقام كبير قد كتب مع الحق وهاجرت معه الى ان
دخلنا السجن هذا المقام الذي احترق منه
الاحزاب ان ربك هو الستار العفور الرحيم
فاسئل الله بان لا يمنعك عنه ويجعلك من
الذين طافوا حول العرش الحاء الى الحين انما

بالحکمة والثناء علی شأن لو نهد ران سکلم معه اهل الادب
من مثل ولا مثله الشأن کذلك نحن کم لسانا صدق علم
هم باری دو سال و ده نوم حال الدین اها حل
رسائی در عظم اسلامی در مسئله عسکریة تشریف
داشتند و بعد نهمیرا وردن عسکر رد نه مسئله
مذکور نامرد ولیت در بلد خانه کومشد سد ودر ان
ساکن تشریف داشتند روشی امر فرمودند که
جمیع طائفه اداری دین اقدس هجرت ماشد مکور
بکل منظم مودند که حرب مصلحت کل در انیس هر یک
تو مسئله لیست نموده و هجرت نمود رهبر ربکو
طاهر ودر هم عملی شارع ودر لوحی که نحو دان
عبد نادلی عباس سند مخالفت این جمع درار
مذکور در انهما مذکور و مسطور مشکر دید جمیع
جهات زال طلاع وابداه و جوداست در روز دیك
واحد لا اهل کلمه مبارکه وانما سمعه ربك محذب
ما ریواعد الله مرقوم قول الله تبارك وتعالی
هذا کتاب من لعیکا العراد الذی الحدیث من جری

السرات

نموده بل از ما ورد من الاشقیاء حکما سمعوا به
لیس بلیتی سجنی فما ورد علیّ من اعدائی بل عمل احبّائی
الّذین یدّعون الحبّ بالظاهر فی الباطن یکون
ما سبق منهم السلطان ظهور در لوح اخری قوله تعالی
انّ البهاء یذکرک فی حصن باخ بما سروا بمعنی
فؤاده بما اکتسب ایدی الظالمین انّ البهاء یبکی
الظالمین قام علی الظلم یشهد بذلک ملأ الاعلی
انّه یحزن بما ورد علی جمال القدم من جنود المشرکین
الذین یطوفون حوله فی الظاهر فی الباطن العلم
عند الله ربّ الکرسیّ الرفیع لعمر الله انّ الکتاب
سوح الملأ الاعلی یبکی و یقول یا قوم اتّقوا الله
ولا تسکروا الذی اتی من سماء العطاء بسلطان
علی من فی السموات والارضین الی آخر لوح به صدر باید
از ظالمین و مشرکین که با این حسد کرده ما
بر اسم متکوم اینها مات عرب سل حرب الله را
فی الجمله احدی نموده حق ظاهر شهود را اکدا است
و در بستر بستر روح اوهام مشغول اند ربّک

الهيا، علمك على من عمل وعلى هذا التوالى
بكن على وجهك من كرّم رحمتك را اشرف كرمين
الساكنين بهر انس در آن عالم جمال قدم واسم
اعظم جل كبريائه را مامن ساكنين بوجه وجميع
اركان وجود با نور برای عبادت بات رحمت و
موهبتش را ساجد ربانی که محکمات دليل نور
اظهرش را مثبت كه منقوله [?] نسبتم فی
الآخرة والاولى كه وجدان مردود كل ومطرود كل
ومنقوص كل ونكال فرعون كل را بعد جمال قدس اعزّ
اعظم اقدس با ظهور بعد طلعت بهاء الله مبعوث
نفرمود فوجمالك الاقدس الامنع الاعزّ الابهى لو يكون
لی لاكون مستغنيا عن العالم ولو يكون طرف جود
على الوجود لا نصرة صرف الجود اشهد انه لا اله الا هو
المؤيد المعطى المقتدر العزيز الودود در جميع
الواح وآيات وصحف كتاب را دال بر ظهور اعظم
الحاكم غروب شمس حقيقت سماوات رطب [?]
اعدا حسن وشتى [?] [illegible] را آباء وارده از اه[illegible]

نفرموده

دیگر یکدا رید مسوط سوٰان اوھا وا موال وعمائد
ان حوب را همّت کسد بمّا سا ید و حوب اللّہ
احد نماید کر یك د و هزار سال و دیگر بلعن ست
وطعن مسعول سوید و ردا ورد اامد کرّ و مود
و رصت بمود کہ حرب سعم هزار و سصد
سه علی عَلی کهسد و در یوم حرا حالو صد
هزار علّی و ولّی رو صّی وا مام و حروف را او بحسد
رهدف هزاران کلولہ رصاص بود ید و حال
هماں بعوس کہ در هزار مقام اها را رصتّ
بمود وسمارس فرمود حود اھا و تّمسر اساس
بوهّمات سد ید بدان سرك را دوباره در عالم
کدا سسد ورا بحرار ووا ار اں بعوس مر بود
ان بود کہ فرمود قولہ تعالیٰ اے سر انصاف
در اسل حمال هیکل بقا ار عفس بعرّدی و والسدٰہ
مسهی دوع بمود رکوسب کرسی کہ حمع ملأ
عالس وکرّوبیں ر مالہ ار کوسسد وارسسب
نوحہ و ید را اسعسا سد مذکور د است کہ حس

شمع وحی و شمس آیه هو الساذج العلیم و در
لوح جناب مبلغ علیه من کل بهاء ابهاه نازل
قوله تعالی اوهامات حزب شیعه بحدی رسید
الی آخر اللوح ان فی الجمله بود که امر فرمودند کلمه شهد
و کلمه اشهد بود آن بود که فرمودند بالله ما وجدت
من هؤلاء المدعین من شمائل الوفاء سبحان
ربی الاعلی و بالله نهی الجهلاء فی ارض العرش و هذا
و بدایش بازل الصفاء سبحان ربی الاعلی
در حد یوم قبل از انتهاء ایام الله در بستر ارض سا
عظمت کلمه مبارکه مشرق و ظاهر و وارد آ
باشند و یا داشته باشند) جوت و با
بطلعت الهی و محبوب نظر اولی و مقصود انشا
شد با آنکه در چهل سال شب و روز هزار مرتبه خود
و قلم اعلا شهادت شده بود از شکر بصحیح فرمود
بدر آیات و صحیفه کتب و الواح نازل شده و
تکرار و اصرار فرمودند واحداً بعد واحد جهد
بود و تأکید فرمودند که آن بساط شیعه را دیگر

و لا تحمل عصابت کلّ الامر لاعزاز امر و ارتفاع کلمه
این حکم از قبل و بعد در کتاب الهی مذکور و مسطور
طوبی لمن فاز بما امر به من لدن آمر قدیم همچنین
احکام حدود و آل الله را اتیان و ملتبس و بنوع حکیم
بحکمة الامر با صلاح العالم الی حضرت الاعلی جناب
ردنا رشته شد در غرّه شعبان سنه ۱۲۹۸ سؤالی
شده بوده که در مراسلات حضرت خادم الله موجود
و در الواح در جواب احبّاء الله مشهور و مشهود
در این مختصر که مقصود با مر بدا کاهی یاد کرده شد
و ذکر قلم اعلی از قبل و بعد در الواح متعدده ذکر اغصان
فرموده و کلّ را منشعب از اصل قدیم محافظت شوند
الی قوله عزّ بیانه و همچنین در این آیه مبارکه
سؤال شده بود قوله عزّ اجلاله اذا غیض
بحر الوصال الخ قوله عزّ اعزازه والذی انشعب من
هذا الاصل القدیم) مقصود الهی حضرت غصن الله
الاعظم بعد حضرت غصن الله الاکبر روحی و
ذاتی و کینونتی لتراب قدومهما الفدا بوده است که

الامر در عهد روی مسطور بما بعد و اکثر از آن از
اهل زمین باشد و بعد از هلاک رجوع موعود ملحوظ
افتاد که جمامات نفسی جسد نیز دست کلاب ارض
مبتلا شده اند در اینوقت حضرت الهی رفع قصرها
بسر نجات و بد و سؤال را ساهی نشان شد
و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصل
رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد اهل
عرفان از مکامن عز خود بیرون دویدند و چون
بحرف دوم رسید جمیع بتراب نجیدند از بوت
بلا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جاری بر اتا
کانّه شهداء علی ما فعلوا و حدیث کانوا ان یفعلو
بهم ان لسان اگر دیده شد امروز اسامی جمال
نفسی دیده مشهود بما رد علیهم من الذین
یدعون الا انما بالله العزیز الرحیم مشهود است
بانیکه محبتا عصا شده ایشان امر بسخا بوده
حکم بما نطق به لسان الله و ظهر با براعه
الله قوله جل جلاله فی کتاب عهده احرام

ان نسئل الله بان يحفظهم ويوفقهم على الاستقامة

على ما هم عليه امروز در دورى است كه جميع نفوس بايد

جهد نمايند با تكميله رضا از روى مالك سماوات شوند

ومقصود از غصنا اغصان موجوده ولكن در رتبه

از الله غصن اعظم بوده وهست ونفوس بعد

از اماد واو راى شمرده ميشوند در اموال ناس د

راى اغصان حقى نبوده ونيست آنچه واين امر مبارك

ذكر شده بود قوله جل كبريائه ارجعوا مالا عرفتموه

من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القويم

مقصود از كتاب كتاب اقدس وفرع منشعب غصن

بوده آنچه اى كوس انصاف سنگ كه كلمه توجهوا

بدانسته مرجع او غصن اعظم را واحبا فدا

هر دو هستند چنانچه از قلم اعلى نازل ومرهوا مد

قوله عز اجلاله اذا غيض بحر الوصال وقضى

كتاب المبدء فى المآل توجهوا الى من اراده الله

الذى انشعب من هذا الاصل القديم مقصود از

غصن الله الاعظم غصن الله الاكبر بوده الى آخر بيانه

از اعیان الله را شان سؤال فرموده بودند در ساحت
اقدس عرض شد فرمودند با حال ابحر ذکر ایشان
از قلم اعلی جاری شد مقصود نفوس مستشر تسلط
اولی بوده چه که در این ظهور کل را با فق اعلی دعوت
نمودیم و بحر اعظم ظاهر است کردیم در اول ایّام ساحتی
مخصوص ایشان نازل و در آن ساحات بوقوف ایشان
زعم آن از برای ایشان مقدّر اسماء الله بما
اراده الله عامل باشند زیرا امر اعظم اعظم است
راسخ طوبی لهم بما تمسّکوا بهذا الاسم الذی [اعب] نصّ
منه رائحة الرّحمن فی الامکان ایشان و ایشان سدره
نسبت داده ام وصلّ الامر لدینا علیهم و نسئل الله
بان یحفظهم من اشارات القوم و شبهات العلماء
و وصّلنا بعضهم علی بعض فی کتاب ما اطّلع به الّا [الله]
ربّ العالمین سوف نظهر ما قدّر لهم من لدن
مقتدر قدیر و نفوسیکه حال نسبت به سدره مستند
بذکر الفرعی در کتاب اسما مذکور اگر بما اراده الله
عامل باشند طوبی لهم بما اشاروا زادوا و هم

ان السدره

من الذين هم يظلمون ولا يشعرون وهم اسراء الله في
الارض ورد وانحسا تلك الظالمين فهذه الارض التي
وقف خلف حال مرتوع كان لك ورد عليهم من
الذي كانوا ضعفاء في الملك ولم يكن لهم من سبيل
في سبيل الله القادر المقتدر العزيز المحبوب والذ
منهم يظهر بالمطرح يجري الله من اسنا ابات ولديه
هو ممن اختصه الله على امره انه ما من اله الا هو له
الخلق والامر وانا كل بامره امرون الى حر يوم نه صرنا به
ممصود الذين ضعفاء الله واسراء الله دين ذا
اكرعاس وتحسب ومتابعت امر الله درباره
من اختصه الله على امره واصطفاه في كتاب عهده
مسكندا فلا ظلم وبعدك وحسارت روا مدار بد
واكر بكلمة حسبي منتك سسد ست لعل را
راضي مستويد يدل احكام الله وامره ملست
كتاب مبارك عهدهم مالك براسي مكوم
لسان ادراك ذكر جرايت اوبا نكمار رسب سالانيد
وبدلوح احر نازل قوله تعالى قسم ما انا حصفة

چنانچه در کتاب عهدی مبارک هم همین مستفاد
بقوله تعالی قد قدّر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه
انّه هو الآمر الحکیم قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم
امراً من لدن علیم حکیم باری این دو غصن اعظم
دو فرع منشعب از اصل قدیم در یک مقام اند
هر دو مثل کتاب الهی بوده و هستند چنانچه در
لوح دیگر که باثر قلم اعلی موجود میفرمایند قوله تعالی
تمسّکوا یا قوم بغصنی یا اغصان المنشعبة من هذا
الاصل القدیم) و در الواح مثل باری قوله جلّ کبریائه
و عظمة هذا الامر فی حق اغصانه الی قوله تعالی و بهم
اشرقت الارض من نور ربّک طوبی لمن اتّبعهم فضلاً
علی الذین هم بآیات الله یجحدون اذاً من راهم
فقد اهتدی و من اعرض عنهم فقد اعرض عن صراط
الله المهیمن القیّوم سوف یجد اعراض المعرضین
و استکبارهم علینا و نعیهم علی انفسنا من دون
بیّنة و لا کتاب محفوظ قل یا قوم انّهم آیات الله
فیکم ایّاکم ان تجادلوا بهم و لا تسئلوهم و لا تکونوا

در لوح بار

۱۹ من الدیم

وارد شد و بعد در کتاب الهی مذکور و مسطور و نیز بعضی
از آن در این مختصر مرقوم و در اسوف مذکور شد
مبارک شده که وقتی مطلب از لسان عظمت
استماع شد که حضرت روح بحواریین صعود نمود
که شما طلب نکنید شما هر از ابحاث رسید شما
منماسد بماسد حادم رضوان ابوالقاسم
در حسب باب مقدس مقام رحمن مقابل عرش
استماع که مقدس را آن است که ذکر امثال
وارد ساع که هر سود راسکه عرش استماع ذکر می
شود این حد ذکر شان است الا آنکه الفاظ
در اینجا راه یابد و بیان ذکار مذکور اند بقطره
اولی روح ماسواه فداه در صفات صغر ما
الهی آگهرا بدوام عز هویت و بقاء قدس سرمد
عدات ثمانی و ثمانیه وقت هار بهت شکر
در بهار حوض عمابد هر اسرار حراء ذکر مراست
دره برالی داکم در چهار فرسخی رض مقصد سهد
بوده است آسهی در حصار مقام رصد

کرا او هو سماء سحن احظم مسرق وظاهر است ابدا ازاد
حمال حدم سراع وجدال وما سکدر سرالقلوب
سوده رلست بالواح رحوع بما سده صعرها ند عاسر وا
مع الادیان بالروح والریحان ومقصود ازاں
ظهور انکه بار بعصا کر در امده وقلوب دیان
مسعل است نکو رسان بصیر ربانی وو عطا
اطعا ند برد وخاموش سود وسا کر کردد ودر
این سمر که ظاهر وسصد وسرایست
مطلوم لوحی نازل ودران این کلمه علیا ازافق
قلم اعلی اسراق نموده با عومرادکروا العسا بالخیر
ولا تذکروهم بالسوء وما سکدر به انفسهم ذکر
سوء هم درایں سسه هی سده حکم لسانا ازبرای
ذکرحو است سمط ست بعصب سالاند و
با تکلمانی تکلم نماند که سبب حرب عسا وتکدر است
الی اخر اللوح ابن حکم اربحا عموم عالم است حراعسا
وحراحماد با حر رسد بحضرات اعصاسده نجسا
کر مصوص است حرمر اعراد وملاحظه اها

که لسان در برون کره ساس بسر امرود کرسوء غضبان
شده الحمد لله از لوازم دین شمرده مسعود جسمانی
هر یک از مسافرین که وارد مسعود جون حواد
از هر طرف او را احاطه نماید و آلی او را بتها
نگذارند که مبادا بعضی از رضوان توحید حقیقی
را ببوید و یا نسیمی از بستان عصمت کبری
را ومرور نماید و او را مسئله دارد کلمانی او
الهام نماید و یا وهما او را آلوده بطویات ممو عر
ستلعس کسد اول ردو سا عصیان الهی صادر
و یا لی افراد و اعتراف بکلمه سرکش دلالت نماید
و اگر غیر این معمول دارد از باس در عهد فسا
محسوس نگردد و محل اعتماد نشود تا آنکه کذب و
هسان ادا عدیم توصیه شده و علت علماء
و افکار اهل مساق کردند تا از روح هم
رسانده والله الذی لا اله الا هو محل ملامت
و وصل مساعی جات عالم شده ام و نصا و اسلام
سجیه مساعد همگرید کرنوده اند که حضرت

ارامسکندا عصّا وحرام الله ونساء حرم راست
سماند رایشان را برسد حرکت مید هند و هیچکس
او را منع نکرده بلا ریحصائص و فرائص و درجات
وکور بحمد وا رنوا ملس مسان محسوس در صوان
در برد رحب نوب مهر جلوس هسکل الله را بجهه
احد دراهم فلسله لا بذکر اصیمسود که حضرات
نصاری بساط سرب هی نماسد سوعکه اعرا
نصدا درامدو ومذکور بوده اند که بسا رصعو
مبارك نسا انحمارة سده هرروزه دراوتسا
وسماطی مبسوطست و باان عمل واین قول ردّ
رد بله مساهات وافتخارهم مینماسد و اکثری
الیوم همیرا قوال سحرهم عز و رضت محل عساب و
مورد الطاف الهی هاست کسم اند ورد ستا
ارا عظم عبادات و طاعات معدود و سل
نعصی ز مسافرین ومجاورین وکثلی امام الله
معام الله السادة روبحرم کر بای و بلبیت
معرّ العرش بوده هریك نکلمه باسرار حکم

هانچه در لوح خطابات قلم رحمن نطق فرمود که
بل بعد از ظهور شمس الله بحرکت آمد و بدعوی
الوهیت و ربوبیت قیام نمود و بعدها بلا را و سؤال
نمود که ای سحر ازکلمات روح القدس کیست و حسب
خواهش سیده کلمه مکنونه که ممدوح بود و جمیع رجال
و صدمات خود را ضایع و ساده های سراپرده هی
در را بارالهتهٔ و کتب آیات مطوعه در هند نطق
با روح القدس در مقام خود جل جلاله
هرکه مظهر باشد الی ما انطق عن الهوی بل
روح القدس نطق فی هذا الصدد المرد المسر
وکذلک دار فصل بیان در الواح وکمات سلطان
بارل در اسلوب خود جل جلاله را مرقوم نموده
و ساعر بر حضرت من اراده الله بکلمه مبارکه
امریه روح القدس من اراده الله سلمه اکرام
کامله را در محل دیگر ممرمود همین مقام در باره او
محقق بود و مقدم برکل و فائد کل و مرجع کل
سکت نسطه اولین روح ما سواه فداه مظهر باشد

اعمال و صفتشان بعد از صعود مبارک بعضی نمود
محب بعداوت و وفاق بنفاق و صدق بکذب و وفا
بجفا و احترام بتحقیر تبدیل شده و آن عظمت
و بزرگی بذلّت و خواری منجر گشته علم الله علت
ظهور این اختلاف و وقوع این اختلاف و سوء
احوال خواتین بوده که انظار از افق اعلی بعالم
منصرف شده بمحل دیگر ناظر و بجهت دیگر متوجّه
از اصل گذشته و بفرع تمسّک نموده بلکه بر اصل
مقدّم شمرده اند حتی شخص معروفه معتبری
در عرض مختصری که در یکی از بلاد بواسطه بعضی که
خود را از اصل اخصّا مستمر در نسب نموده و آنکه
شرکت را جمعی بهم نموده و با ایران و سایر بلاد اسم الله
نوشته که اگر روح القدس بمخالفت حضرت من
اراده الله نماید ما او را رد می‌نمائیم آنگاه باید
در این کلمه الهیه که مقصود باید از عراق و ارض سرّ
و سجن اعظم کل را اخبار نمودیم بظهور اعمالی
که بعد از غیبت شمس مثل جواد در بلاد منتشر

از برای نسکه الیوم با نوار توحید حقیقی فائز شود
و معنی کلمهٔ انّه لا اله الّا هو را شاید تفکّر نمایند
الالباب تفکّروا یا اولی الابصار ابهر در صحیفه
لوح احصاء ثبت بارز قوله تعالی یا محمد اسمعیل
و از اوّل حروف سبعه عوالم روح و ریحان را نشر
داده و مکلّم بوده در اوّل ایّام که باسم سیّد
ایام متمسّک بودند هر یوم بصرف ظاهر تجلّی
باهر و چون از مولای حقیقی نور الهی توحید
معنوی کرسید و مظاهر کلمهٔ او متمسّک
حسد قلوب بضعف و شرب بدل
و حروف نحوف سد بدل شد تا آنکه امر بمقامی
رسید که مشاهده نموده و مشابه شد از سنا
نقطه توحید سرنگون معدوده بلجّ ادنی
و عمل نمودند بجهه را که در یوم قیام حایل شد
ما بین احرف و عرفان حق جلّ جلاله ابداً آنکه
از بعد جود را از او و ما و طوق حفظ نماید
و توحید حقیقی فائز شود هم کل ظهور و ثمر ما

که اگر حضرت ختام تکلمه ولا نطق نفرمود ولایت
خلق نشدی یا معنی که اگر قلم اعلی تکلمه نوشته و
نطق نفرموده بود تمام حضرت من اراده الله در عالم
امر و خلق خلق نشدی خاتم ارسل در طین و حجر
نفرمود مطاف اهل عالم و مقبل جمیع امم گردید تا
باشراق قلم اعلی الذی نطق بقوله ملکوت الاسما
مقصود آنکه از وصل و فصل صاحب کلمه است
مراد محل اگر از محل بود باید محل را اشراق والقاء
از کلمه مبارکه هم محقق باشد بارے همراه و الکبر
است که سبب خلاف در اطراف و مابه ظهور
اتحاد عالم انسانی گشته و علت رجاء و سستی
قوای ارکان بنیان در الهی گردیده ما نزل الا اسم الله
منه الی قوله تعالی امروز توحید حقیقی است
کل کلمه هو خلق شده ابد عصمت کبری مخصوص
حق جل جلاله است حکم در ایمها یا او شریک
نه هووات حرار وصل وجه از بعد کل مخلوق
بوده و صدع کل کلمه الهی و مربی کل عالمش طرف

ما نزّل فی الواح الله را درباره کم مینمایند و ظهور
زور و علناً خلاف را ارتکاب مینمایند بحر بیماواد
و کفار بیما حکم خواهد نمود اتقوا بالله حرا
بموسی که با فوق ظهور وحده باطن و کل بالطور راد
او منعه و باو قائم متلا شد و یحمل یوم مجموعی
ممسك و در بسیل بهر بها و یحرید ماسی و بسا
مسوص کل را مع سده اند اکر کلمهٔ معار و بجا
و مباین با کلمات الله و الواح الله کمینماید بگو
و باید بماید بقولهم با ئلی حو جل جلاله الرمی
فرماید لا تصدّقوا کل قائل و لا تطمئنوا من کل
وارد و در لوح احر میفرماید انجم انبطلوم ارکل
طلب مینماید عدل و انصاف با صفا اکمل
نماید در انجم اران مظلوم ظاهر شده بمکر
کند قسم با فتاب سان که از افق سماء ملکو
رحمن اشراق نموده اکر منتی مشاهده میشد
و با ناطق میود در انجمن بیمانت و مصر باد سعیا
می بودم [illegible] ملا ادهله کمر وحطتا اند

خو بوده وهست واست مطلع اسماء حسنی وسرف
صفات علما اکر ازکار او وسهو صلی باشد که
ست بعد لسن دانه تعالی عن السهو وسهو کسو
عن المسلی بکر وهما اولیاء بالحق رکر من العارفین انهم
ردهر بعصری معلوم ومشهود است که احلاف
ست شرعی ونصیحت رجاء وسستی امرالله
وان احلاف هم سدا سده مکر آنکه کلمات الحسنه را
باوهام وظنون خود باویل نمالاذن الله هم
متکلم هستند وباراوهام وبدایت حرف
مثل قدم نهاده اند مع آنکه درکتاب قدس نهی
منعم بما لان الذی باوّل ما نزّل من سماء الوحی
ویخرجه عن الظاهر انه ممن حرّف کلمة الله العلیا
وکان من الاخسرین فی کتاب مبین) ودر آیه
دیکر منعم بما لان الذی یتکلم بغیر ما نزّل فی الواح
انه لیس منی ایاکم ان تتبعوا کل مدّع اثیم
الیوم اکر شخصی ازباده غرب بما وارد کردد واین
کلمات را شمارکه باوالها سود حکم باویل وتکلم بغیر

العزیز الرحمن الی آخر لوح بعد حرف جلاله در لوح دیگر
ان بعد بازل الی قوله تعالی سبحان الله ان یقول یسکن
اربلما ء عن احد سلطه انه مع ذلک ان ما ا
لله شریکا قل ما یلیق من هذه السدره انهم
او را و هذه السحر اتقوا الله یا قوم انه کان
طاهرًا فوق کل شیء وما اتخذ لنفسه شریکا
فی الملک وانه قد کان علی کل شیء محیطا الی آخر
اللوح ایضاً در لوح دیگر ان بعد منقطع ما ید
الاطهر الاقدس یا اسماء الجواد اسمع ما ندعو
ما لک الایجاد انما اشهد بما شهد الله فی ازل
الازال لا اله الا انا العزیز الوهاب قد
خرقت الاحجاب وخرقت السبحات وظهر ما ملک
الاسماء والصفات انه هو الذی شهد کل شیء
انه هو المقصود فی الغیب والشهود ومربی الوجود
لا اله الا هو العزیز الغفار نشهد بانه لا
اله الا هو والذی سطع من افق
الظهورات ونشهد بذلک کل الذرات

انکه بخاتت حاجی میرزا احمد علی علیه نوشتم
کار برای حق جل جلاله شریک قرار میدهند
واظهار این کلمه ازلوازم ایمان وکل رسل وبعد
ازجناب اله ابکی وسلطان لایزالی بذکران
امرشده اند وذکر اسکاله علینا را نحو اتی عید
ازمقر ماشد الی قوله تعالی فلیاقوم
خافوا عن الله ولا تجدوا لانفسکم شکلاً مثلاً
ربنا من دون الله ان اتقوا من یوم یخرج فیه
کل شیٔ ویضطرب کل من فی السموات والارض
الا من عصمه الله بقدره وسلطان انا کم
ان تشرکوا بالله وانه لم یزل کان واحداً فی ذاته
وما اتخذ لنفسه شریکاً ولا شبیهاً ولا شبه
ولا ولداً کل عبده فی حق سواه من صعد
الله ویمسک به انه من الذین اشرکوا
فی اعلی الجنان ومرکوا اشراک الله التسویه وکان
هو بری منه لیشهد بذلک حقائق الاشیاء
ولکن الناس لا یفقهون حدیثاً من لدی الله المقتدر

کثیرا ولا یحد ابدا الی ان قال جل بیانه فلکل ما خلق
کثیرا لنفسی ما ارید ولا احد الی لک من سبیل
الا وان جعلت من یظهره الله حروف حی ملکوت
السموات والارض وما بینهما وما یحدث من دون
حرفا ولا یحد ابدا کل ما ای من یظهره الله فی
ملکوت السموات والارض وما بینهما وما یحدث
من دونه ما شاء ولا یحد ابدا الی آخر بیانه الاحلی ملا
بما شاء هو ظاهر بیان است که بیک الف فرموده ابدا
کل را بان کامل و تمام نموده ابدان الف که الف
حصص خود نقطه بوده و هر کدام او احد بوده
و فرموده مقصود من اراد الف من یظهره الله است
با کلمه جمیع اعراش حصص و سموات اعراب
و ملکوت ذکر شان حروف تشریح آنها را
در ظل کلمه الله مطوی و مستظل فرموده اند
که در هیچ عرشی شیئا و علمی ظاهر و باطن
و کل عوالم ملا اعلی را در ظل مقصود وحده
باسمی و ذکری صمدی مذکور و موصوف باحد سد

ولکن الناس فی غفلة وحجاب من لم یشهد هذه
الشهادة ما کملت شهادت لله الفرد العزیز تسبعان
الی حجر اللوح اگر ذکر کلمهٔ مبارکه انه لا اله الا هو و
اقرار واعتراف توحید ذات جمال قدم واسم اعظم
جل جلاله وتقدیس او ار سمه وصل ... اعظم
خطشان است بگذارید این عدد را اول جان
عالم وامم باسد شهم باسم اعظم جل شانه این
خطا را بصواب عالم ساد لہی عام در ان
وقت سما وجمع عشق شهود را شاهد گواه
شکر مکرانی عبد الهی مقصود ورای و ماء
ودهری وهو ... ومقصود ومسجود عزها جل
شانه احد بکرده وتسامت وباتدس احد
شواهم بود ابدا سرمدا ارلا فدها ودیرا بهما
اطاعت کلمه نقطه اول ... ما سواه فداه
بوده وتحال بما الس باشی حسنه ام لا عزه کبر
سعر ماند فلان الله هو کبیر فی ملکوت
السموات الارض وما بینهما ما اتخذ ... و

اسمی الاعظم اسمع بدآء ربّك الاعز مسطر الكبرياء
مقرّ الله العلی الاعلیٰ الی قوله تعالی ان یا الف الالهی
ان اسمع علی الامر ثمّ ادع النّاس الی سطور ربك ولا
تدعهم بانفسهم لانّ الشّیطان قد وعد علی كل امر صد
لیضلّ النّاس عن صراط اللّه الذی كان فی ذلك الالواح
مرقوما ان اسمع ما یوحی الیك ثمّ احفظ الاعنا
عن الذّباب ثمّ اجمعهم فی نجوم من الامر سطل
هذا الاسم الّذی كان علی كلّ شیئ محیطاً الی قوله تعالی
ان یا اسمی الاعظم انّا جعلناك ملكوت الاسماء
بین الارض والسّماء اذاً فاظهر ما شاء من اسما
الحسنی لیهتدینّ النّاس الی هذا الجمال الّذی جائهم
علی غمام الامر بسلطان مبینا الی قوله تعالی فلیا قوم
لا تنسوا كلمة اللّه بكلمات دونه لانّ فیها خلق
دونها ولا یعقل ذلك الّا كلّ عارف خبیر الی آخر
لوح بدیع ربانه سمار اسم اللّه الاكرم مهر ماند یا اسمی
الاعظم وان یا الف الالهی وهمچنین احفظ الاعنام
الذّباب ثم اجمعهم فی نجوم من الامر وهمچنین ان یا

محمضعت سماء وادکار واوصاف وصفر ما اند هذا
توم الله لا ندکر سه الا هو) اما این کلمه منا رکرد
موهوم دانسته اند که اصنام طبوب واوهام
خود معتکف کشته اند اسکر ارشمس و سما واد
ودریا اطهر بر واربحر واعظم ومنبسط تر
و واضح تر است بمنسند ومعنی سکند این را
کر جمیع اسماء الله وکلمات الله ردش مسما اند یاو
مسما اند ومعنی مسکند که معلوم است حال وحکونه
با در مشهود برحر را اهل عالم وحمط ام سر معلو
ر واضح است وبدلیل اسم منا که باب که وجود منار
حصر بیس اراده الله حق صرف است صدق الله
العلی الاعلی فی انه الدهریة الکبری بجعلوا اوهام
دهرا وحرا لا نفسهم ولا یجعلون بالله حرا لا
ویحسبون انهم مهتدون اهی بجمال واحمل ونهی
علیه هما آء الله الاهی صفر ما اند هو الاسم الاکد
الالهی جمال الرحمن عرا والرضوان خلف سحا
الاحران ولدکان بالحق مشهودا الی قوله تعالی انا

بظهر شأن روح من في عوالم الامکان والاکوان لسان
الفداء تفکروا مثل ما شد شاید ما اراده الله
مطلع شده وما وتمسّك جوشد وقوله عزّ ذکره
نادا الا و تمسّك جوهر العلم فاشهد بانّ به
کل الرسل وکل الکتب بان تعبدوا الله ولا
تشرك به شيئاً هذا منبع الاوان تؤمننّ بمن
یظهره الله ولا تعرض به احداً ثم مفهوم اینکه در
این کلام مقدس این جوهر علم شهادت ده
بانکه منزل کل رسل وکل کتب بانست که عباد
خدای را و شریك نگردانی با او هیچ چیز را
واین منتهی است (یعنی این ظاهر میگردد و واقع
میشود و ممکن نیست حقیقت ظهوران) مگر
اینکه ایمان آورید بمن یظهره الله و دیگر نکنی با او
احدی را حقیقت المعلوم لجوهر علم الفداء بدان
بجوهریست که از جواهر علم الهی ظاهر گشته صد
هزار مثل این جوهر شأن از معدن حکمت وعلم
سبحانی ظاهر گو جسم کر سند وکوکوسرکه

اسمی الاعظم انا جعلناک ملکوت الاسماء بین الارض
والسماء اذا اظهرها نشاء من اسمائنا الحسنی
لیهدین الناس الی امر لوح الله اعظم و بر ذکر است
با کلمهٔ مبارکه انا جعلناک حرزاً للعالمین و در صوان
العدل محافظاً الجمال فاستدل ابو طالب علیه
بازل الی قوله تعالی انا جعلناک ذکراً من لدنا من
عبادنا و جعلناک حصناً لمن تمسک بین العالمین
لیحفظهم من سهام الاشرار و یذکرهم هذا النبأ
الذی منه اضطرب هیاکل الاسماء و عرب الوجوه
و سعیاً رامی الکبر و سقطت الاثمار من کل شجر
مرتفع منیع الی اخر اللوح حال ملاحظه نمائید
که مقام ذکریت چه بزرگ معانی است و در اینه
جعلناک حصناً لمن تمسک لیحفظهم من سهام
الاشرارات چه قدر رتبهٔ عظمی است لنرهان
با نکه کسیکه دارای مقام ذکریت شد و علت
حفظ عباد گردید لابد حق صرف است عسوٌ علوّ
دارای این رتبه بلند باشد چه سود در این شأن

که کل لا احل ظهور بسوی عرایس توحید حقیقی بنقد
و بدیه هو جلّ جلاله لدا رسید مثل صدّو بدّ و
شریک نه در ربوبیت نه رفع صحیح و بعضا
و عباد و ظهور مقامات محبّت و الفت سمعت
و وفا بین عباد و اخوان عالم بوده بحاصل وهد
سود و ارمنا نرود نه صانع کرده و السر بقو سرا
که میفرماید در سورهٔ هیکل و لوح رئیس و الواح
اخری بدعا ظاهر مشود و برحد مساوا امرالله و نصره
امره بنام مینماید بعوث نه ظاهر میفرماید
و اکرام بر ما ارادیه نفسکم و استها هوائکم
است این سما و امرالله هرچه میخواهد بکوئید
و اسم میخواهد نه بدی هند و باویل و تفسیر کنید
و برا قطار عالم و اثم مثلش سارید وجود حق
سمعه هزار سال که بکرم مردم بیچاره را نماید
و احکام شرک نه بدت و تعلیم نماید باری
این ظهور اعظم وما ظهر من عنده الواحد نصر
افکار و اذکار و اقوال و اعمال و باویلات و توهمات

نشود اگر فی الحقیقه مقصود من الهی و امر الهی و نعت و صفات
و اطاعت اراده اوست که ایجم بعد از غروب شمس
جمال الهی الی حین که بیست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۳۱۴
هجری است و چون یوم غصن الله است کفته شده
ارباب و بلایات بر توهمات و عوارضات جمیع نوع حلول
ما اراده الله و ما نزّل فی الواح الله و ما هو
مقصود الله و امره بوده جمیع آیات الهیه که فاصل
و فارق بین کل ملل و مراتب هو باطل است زیرا آن
شهادت میدهد و دلالت مینماید اگر از روی
صدق و راستی و عدل و حق بینی در آنها نظر شود
حال ام رای مراد الله و ما اراده الله و یا بر ما
ارادت انفسکم و اشتهت هوائکم اگر مراد
الله است که اراده الله غالب است و یمکن از
دم اطهر مبارک نقطه اولی روح ماسواه فدا
و چون شهداء فی سبیل الله و زحمات و بلیات
و اسیری و در بدری و حبس و نفی در مدت چهل
سال جمال اکبر یا جل ظهوره عظم سجنه که از آنها

آنچه در این سفر واقع شود نوشته خواهد شد و
در کتابها عالم داخل خواهد گشت نه همچنانکه
از پس نوشته شده وهمچنانکه از بعد نوشته
خواهد شد اقوال منعوت خواهد شد طور
منعوت خواهد شد اوهام منعوت خواهد
شد حرکات منعوت خواهد شد سکنات منعوت
خواهد شد والله المقتدر الملهم القیوم
که جمیع حرکات آیه وجود در کیفیت هیکل
منعوت خواهد شد ودر قطب عالم نقره خواهد
زد وبد ز نزول فسله در کل یوم وکل لیل در کل
حین ابدا از منصور بود فرمودند که والله الملهم
القیوم که آنچه در این سفر ظهر نشی ظاهر و
صادر شود مثل آنکه اطفا هیکل را شرح می
نمایند همان قسم حرف حرف ذره ذره ظاهر و
باطن را شرح خواهد نمود و در عالمین ظاهر
خواهد شد اما امثال این مثل مکررا از لسان
عز وجل جاری و ومی در صحف مسلم سر نمود

سمارا نموده وسما لدحاصر نفرموده رقلم در اول
ار دوالحکم دو رحرف سمر کسله ودر صد
هزار دمقام ار ایات والواح حکم کهر وسرك و
صلاالسا بحر راسان فرموده والسر سماهم نصد نو
محواهد فرمود ودر ان سهر بلسب کرید علی
الهی کل ار فتوحات واذکارها فوال لا برعالم و
عالمتا طاهر وا سکار خواهد فرمود حاجر در
مرقومات حضرت خادم الله روحی فداه و
علیم من کلها ء اهاه سا بانی دیده سده کردیا لیل
بار بوالسب وهوهذا گرد هاسب و
کمرها مسوب عمر بن رعالم وعالمیان
کسف وطاهر خواهد سد وار ممن سهل آ سء
حق السمس الواح وایات وکلمات مس ما لك
یوم الدین حرف بحرف سهادت دهند واد
سا رکمر ها وکردها جمیع هیکل مبعوث
سوند وسهادت دهند حاجر در ساطی محر
سحن اعظم جوحل جلاله حمر و ابلاد فرموده رقوم د

نماند گواهی میدهند که آنچه گفته شد کرده اند
و بار ما تمسّک کل در ایات الله و الواح الله نیست
و مذکور است و آنچه در دیگر حرف سبعه از اول
و اعمال مردوده اهل آن در طول سنین از قلم اعلی نازل
رحمه خطابات جمیع در باطن این جمیع متوجّه که رسا
مسلّا شوید باین توهّمات سرگشته اهل وهم
الدنیا و الآخره و اتّبع نکردند ولکن بعضی با بعضی
اکثر الواح نازل شده مسبعه مخصوصه مرا اثر در
عراق الی یوم العراق را ملاحظه کنند شهادت
میدهند که مرجع اهل این جمیع بوده و هستند
از الجمله اهل لوح حروف نما که سبحان ربی الاعلی
معروف و اهل لوح غلام الخلد و اهل لوح ملاح
القدس که در این ارض مکرّر ذکر شده بود که نصف
اهل ملاح القدس در این سجن اعظم نازل طرّاً
عام شود کل استمرار از لسان عظمت شنیده اند
و مناجات حروف و بعضی الواح که در اهل ایام
نازل و بعضی از آن در اوائل این حرف هم مذکور

بجمیع مشی منقطع بودند فرمانش روا بدار نمودند
با آنکه اشاره بذات ساذج ربّانی صفره کرده
برك بودار رمیش برداشتند و وجه مبارك را
مجمعی که دیروزی بودند فرمودند وان ساحت
را باصابع الله بلند نمودند و فرمودند که
انّ الله المقتدر المهیمن القیّوم کرا اگر نفسی
از سماء امر در آن ساحت ربانی را این
ارض بردارند همین را حدا از بعد ربّهم عالم ظاهر
خواهد فرمود الی آخر فرمایشات حضرت خادم الله علیه
اما این نمود کلمه الله را معطّل و معوّق داشتند
ایضاً در فرمایشات حضرت خادم الله مذکور
وهو هذا و فی لسان عظمت ناطق که والله
المقتدر المهیمن القیّوم هر کلمه که از رقم مشیّت
ظاهر جمیع اسماءها و رسمها مرهون آنست
که از ظاهر نماید در عالم نفوس حاضر و
امثالهم الذین یسألون عما لا اذن الله لهم
اگر الواح الله را بخواهند و در او یفکرون باملا

حينئذ اضطرب هيكل الورقاء في غرف العماء

ثم نادت بالنداء الذي ما سمعت اذن الملأ في ارض

الازل وقالت تالله من لم يكن فيه روائح القميص

من الفتى العلوي العربي الابهى لن يقدر

ان يصعد الى غرف البقاء في هذه الجنة القصوى

حينئذ اخرجت جارية من جواريها الاولى

فقالت انزلي من قصور البقاء على هيكل الشمس

في هذا الفضاء ثم انظري لهم فيما اسروه

في سرائر سرهم الاخفى فان وجدت روائح القميص

من الغلام الذي ستر في سرادق النور من ايادي

الاشقياء اذا اصيحي في نفسك لتطلع بذلك

كل من سكن في غرفات الفردوس من هياكل البقاء

ويخرجن كلهن من غرفات البقاء ويقبلن

ارجلهم والله ثم كما طاروا في هواء الوفاء

ولعل يجدن روائح المحبوب من قميص هؤلاء

حينئذ اشرقت حورية الفردوس من افق

الغرفات كاشراق وجه الغلام من فوق الرداء

ذا الحمل دروا آخر لوح ملاح القدس نازل الى قوله
الله جلّ جلاله فقطعوا امصار التّجريد حتّى
وصلوا الى مقام التّوحيد مركز الهدى فسبحان
ربّي الابهى واراد وا ان يصعدوا الى المقام الّذي
جعله الله فوق مقامهم اذاً طردهم الشّهاب الثّاقب
من سكّان ملكوت البقاء فسبحان ربّي الابهى
وسمعوا اللّحن الكبرياء من وراء سرادق الغيب
ومكمن السّناء فسبحان ربّي الابهى بان يا
ملائكة الحفظ ارجعوا هؤلاء الى مقامهم
في ناسوت الانشاء فسبحان ربّي الابهى لانّهم ارادوا
ان يطيروا في الهواء الّذي ما طارت فيه اجنحة
الورقاء فسبحان ربّي الابهى ولن يتحرّك فيه سفن
الظّنون ولا افئدة اولي النّهى فسبحان ربّي الابهى
حينئذ اخرجت حوريّة الرّوح رأسها من الغرف
العليا واشارت بطرف حاجبها الى الملأ الاعلى
فاشرقت انوار جبينها من الارض الى السّماء
ووقع اشراق الجمال الى اهل التّراب

حسد ۶

من جوهر الحب في وسط الجنة العليا حتى بدت

موجة من الغرفات الجوهريات التي ما وقع على حمراهن

عين احد من اهل الجنات الاسنى فسبحان

ربي الاعلى اذ احمرّت عليها وجدت حسدها

مطروحاً على التراب فسبحان ربنا الاعلى فلما

شاهدت حالها بعلم حرقاً من مطلع العلا

عرّين رؤسهن وسمعن شاهدن ولطمن على

وجوههن وبدلن عيشهن وبكين بعولهن

وضربن بايديهن على صدورهن وهذا من

المصائب العظمى الكبرى فسبحان ربنا العلي

الاعلى انتهى اي اهل البيان فسكر برب الذي

وعرّفه نقطة الاولى ومقصود الاشياء اسكم

مقهر ماند وسيد بكي كربا را اروراء

سرادق عنب كرامي ملا نكد حفظ بركرد اسد

اين كره را شعوموا فسان دريا سوسا نساء

وبعد بنبر ماند چون بتها كرا باد بسوبر

انيها وملتفت شوا شوا ها در انجم بهان

وزلت نظراً من جهة السموات وما فيها
يتحرك في الهواء وعطفت كل الاشياء في اراده
القدس الشتاء فلما انتهت الى المقام
فمن تحت الاستواء في قطب السناء
استنشقت نسيم في الرضا التي لا تجري عليه حكم
الاسماء ولا ذكر الاشياء وما وجدت منه
ما اردت وهذا من القصص العليا ثم
صاحت وصحت ورجعت الى مقامها في قصرها
الاسمى ثم تكلمت بكلمة سرية خفية تحت
لسانها الاحلى ونادت بين ملأ الاعلى
وحوريات البقاء بالله ما وجدت من
هؤلاء المدعين من نسمات الوفاء وبالله
في العلام وحدا فريدا من اياد الصفاء
وبعد ذلك صرخت في نفسها بصريخ
صرخ وزلزل الملأ الاعلى ووقعت
على التراب وماتت كأنها دعيت واجابت
من دعاها في لاهوت العماء فسبحان من خلقها

نفس خود نصرت یحیی کرد و باز گردید و من لدن سید ملأ
اعلی و اشیا در ممالک وفا شهود گویا اسکر خواند
ند و احباب کج ارا کر خوانند او را در لاهوت
عما الی آخر اللوح بعد علم حسین و کربلائی اما مقصود عجم اس
هم هستند و این گروه موجوده نیستند که مدعی
اسماء وصی هستند که مظهر مانند را نجم شمس وفا
ارا امها نساقه و اگر آن شیخ ساحر بگوید ما بالسم
الهوه در این الواح مبارکه که در احرانا مرادل
نوع هم میگوید شخصا بسم الله الجمال عند الهاء
الله الملک المتعال تبارک الی قوله تعالی هل
یکلفن الله الفائز علی الاجرام التی نسبتها
لعمر الله قد بکت الاشیاء کلها بما ورد علی المظلوم
من الذین کفروا بعد ما خلقناهم للصدق علی نصر
وعرفناهم سبیل الله الواضح المستقیم لو تسئلک
احد عن البهاء قال انه تحت براثن البغضاء ...
ا عما ورد من کل ظالم و من کل فاجر و من کل حاسد
و من کل غافل و من کل معرض و من کل موهم من

کردند تا در سر آن بستر احتیاج خود سر اکرباقی روائح
نصرتها از علامتکده پنهان شد در هزار و بود
از آبادی اشتها در آن دو سه صیحه زدن در بعضی خود
با مطلع شوند بان هرکه سا کوشد در عرقات
فردوس از رهنما کار عطاء و با دل شوند همراه
عرفات نهار سوسد آرحل از آنکه اهل آن نشستند
طائر شدند در هوا و رقاء با آنکه صفر ماند
سرا سنبساء بود از آنها در دریا شکر جاری
محسود بران حکم اشداء ... دیگر انبها رفته و تنها
از آنها الحجر را اراده نمود زان از قصه‌ها سبک علما
سر صیحه زد و صحیح آورد و راجع گشت تحمل
خود در بصر اسماء خود بس کلام بود بکلمه اشرف
حمیه در در ساسان احکام خود و بلا کرد بر ملاء
اعلی خود تابت نما کرم تحمل سادسم از این
کوه مدعی هیچ دنیا و دارا و تحمل اسم
ماهی ماند علام در ارض عرب رسید و رسید
در همان دست مهاتا سقا و بعد از آن فریاد زد

نفس

لي وبرسالتي في قضايا هاء المحبوب بلاياه المسندة
في هيئة برسالة وفي رساله وحدها هو در
لوح ذكر الى قوله تعالى ان البهاء يذكرك في سجن باح
فلينوح ويضج حين فؤاده بما اكتسبت ايدي الظالمين
ان الساعي يبكي والظالم قام على الظلم يشهد
بذلك قلمي الأعلى انه يخبركم بما ورد على جمال القدم
من جنود المشركين الذين يطوفون حوله في الظاهر
وفي الباطن الملأ عبد الله رب الكرسي الرفيع
لعمر الله ان الكتاب ينوح والقلم الأعلى يبكي
ويقول يا قوم اتقوا الله لا تنكروا الذي اتى
من سماء العطاء بسلطان على من في السموات
والأرضين انك اذا سمعت النداء اقبل و
قل لك البهاء يا مولى الورى بما ذكرتني في سجن
عكا اذ كنت بين ايدي الذين نبذوا عهد الله
وميثاقك وكفروا بآياتك التي احاطت الوجود
من الأولين والآخرين هو در لوح احمد
هو المنادي بين الأرض والسماء قد احاطت الأحزا

كل معلم مكار ان يسئلك احد عن السدرة فلا تهما
بحب اسباب العربية ١٥١٥ عما ورد على المطلوع
من حدود الاسرار فلا احد بعضر الا بامر دخان
الا وهام بذلك باح عن سره وان يقع حسن
ولى يسئل الله تبارك وتعالى ان دخلهم عن ساده
من دخن الطنون وعن الا وهام انه على كل
شئ قدير وبهر در احوالنا مر الى ١٣٩١ سنه كه صعود
مبارك واقع شد غرب طاهره موجود بود ودر
اين سنه اعتبار واهل بقا موجود شود كه قائم شعله
وظلم وكذب ونفاق باشد بلكه اراين مظاهر
فلا احد بعضر الا بامر دخان الا وهام بود كه صعود
بذلك باح عن سره وان يقع حسن ولى در لوح
ديكر هو الباطق العليم الحمد لله الذى جعلني
مطلوما اسيرا بين ايادى عباده وجعلهم بحيث
ان يكون اما اراد واتى حتى وارى ولم يكن لي من
مونس لنفسى ولا من ناصر ينصرني لا مر حافظ
يحفظني من كل شرار ما انهم وقسا طهم هدية

میشمایند مع آنکه میفرمایند احترام دو بالمرّه
اعتنا بر کلام لاعزاز دولتهای کلمه و اینکه
ارسل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور طوبی
للامراء بما امر به من لدنا امر و لهم و هم مطالع امر
حکم الله را شاید و مطلعین و نوصیکم
بخدمة الامراء واصلاح العالم الی آخر کتاب عهده
سبحان الله اما حزب شیعه بر اولاد اولاد رسول
حضرت روح ما سواه فداه بجز سبب قیام نمودند
و در ارض طف چون اطهر بیار را بکشتند اهل
و اولاد من را اسیر نمودند که شاید انها ایشان
مبارکه اطیعوا الله واطیعوا الرّسول و اولی
الامر منکم را قبول ندارند بمخالفت امام زمان
نموده اند و امروز هم از نفوس بر اعتنا بنده
الله که هر سبیل کل بر بسیل است بشهادت جمیع
مرایا قیام کرده خود بر آن متمسک شده اند کتاب
مبارک عهدنا قبول ندارند مع آنکه بدر و
مقصود انسان بکتاب عهدنامه محفوظ مسرور

من كل الجهات المطلوب تبين أن المصطفى ساد
من في باسوى الانساء يدعوهم الى الله مالك
الاسماء والصفات انا سمينا هذا السحر بالسحر
الاعظم فاعتبروا يا اولي الالباب لا يعزب عن علمه
من شيء وهو المصدر العزيز العلام يسمع و
يرى وهو المهيمن العزيز الستار ثم يلي ان
اسرار باسديا ان يحرر لسحر اعظم البست كرالنو
ان سو دي اكر در صد سحاه سال رد والا بادي
در همت داشتند وار يدي عنايت در لياني و
ايام لس موهبت عطا فرمودند وبلسان اتصل
كلمات محبت ووفا وصدق وصفا تعليم دادند
وار سرك راهها مستقيم نمودند وابدا در مودند
حال در كل حين ارتعيم كوبر ظلم واعتسا را و
واعتصا او وجرار وال و وعرب و در يح
عند اريدهم باخي اقوال داكروياسوء اعمال
عامل امر ها في رسده كر باعطا سده الهنا
لست فو تحو رمد هند و مهم و بستا لس

مثل و بدین بیان توهمات سرگشته مبتلا کردند
آنرا اوراق بارده و شبهات عقیم مند بدو
اسرار مبارکهٔ الهیّه که در این حروف مرقوم مستور است
میگشتند و باطراف و اکناف محرّرین کذبه
میفرستند و بدین بیان سمّ را بنان میگشودند
و کلمهٔ کفر نسبت میدادند بنوشتهٔ خود را
از مسلمین و اهالی اهل منسوب اند در رسائل
خود استغفر الله اشارات باسامی معرّضین
نسبه میدادند و الله لشاهد لال
میشدند همراه این خطوط بود این قوم هر قومی
هستند و بکم مؤمن و بحر معتقد در قرآن
حضرت رحمن هم نهاید (ولا تقولوا لمن القی
الیکم السّلام لست مؤمناً) و در این ظهور
اعظم برا الواح نازل قوله تعالی عاشروا
بینکم بالمحبّة والمودّة ولا تکونوا من الّذین
یفتّشون فی اعمال النّاس لیعترضوا علیهم
لعمری انّهم من الغافلین لا تکونوا الّذین

سکون ملبوس دو کلمه را او را انکار نموده نمایند سؤال
نکنند چه بالی است ملیح که قلم رحمن در لوح سلطان
فرموده را کتم القرآن بل وقسنا اوله الرحمن
اسکون را کاد ست فی مقربات لاجل حصول مقاصد
خود در اطراف و افواه عباد نشر داده الله در
لوح ذئب در ذکر سلطان الشّهدا و محبوب
الشهداء روحی لمراقدهما الفدا که نسبت
آنها سلسله طولانی بحضرت رسالت شاه
روح العالمین فداه میرسید میفرمایند که
حضرت رسول فرموده الصّالحون لله والطالحون
لی) و این نفوس با کلمه محکمه الشّیرا ولا دصالح
حال کلمه با حیل شاین لعن الله ولاهل الله ارتفاع
کلمة الله رعایت نکردند انکار همان عمل عیا
بود حضرت عیسی لله الا لکل احصن لله لا
فرموده که جای تبادل محکمه الشّیر کلما مقصر با لله
بوده در توحید جمعی لاجل اثبات نبوّت فرموم و
بحثها ارسال فرموده که مفاد حرفا لله بود حضر

تفقدی نمود بر سر ختم و پدرانی کرد مع آنکه سعی بسیار
از بد خود و مادرش رحمهم بنسبت مبارک حق
بودند و نظر از قبول و رضا مهجور بلکه اوجناب
اقامر امصطفی شهید علیها آباء الله الا هم
در واقعه سیر در کمال استغاثت شهید شد
و جان را در سبیل محبت حمزه ابطال نمود و اسم
او را باز عباس فهم نمود خود جلاله و از دریه
در برکات مبارک بوده خود و امثیر در این صورت
و احوال نوع محبت و وفا از این نفوس بیجا است
مانع این پیاله و حسرت خود جلاله لهذا که در میان ما
حروف از این نفوس منقوم باشد تا بدانستن سماع نمود
و مطلوب مشتمل قدم خود ذکره کرده است زید
سر بیصرا ها گذاشت رسولانه عمرکوه زیاله نمود
و برات تربه را بر سر بحث قوله تعالی اذا فقد
یا الهی کل ذلک بأمرك الذی کان علی کل شیء فوها
لا الی قوعرك نكاد ان اكون ما نسیا من الذین
ینسون انفسهم الیك لانك نعدما كشفتهم

اعرفوا بالله ولا تنسوا من نهج آيات الله بالخضوع
كذلك ينصحكم قلم ربكم العليم الحكيم بعد مقرما بد
بكفر مكتسبا ها شكه اعراف نموده اند
خدا و بند را و ست بما شد کسکه قرائت
نمايد آيات الله را بخضوع و در قرات
منفر ما يد مكويند كسكه بر سما سلاه ميكند
نسى يومؤمن باين آيات محكمه الهيه حق
اما مر را مصطفى عليه بهاء الله الابهى وارد
مجلس ميكردد و بكبر الله ابهى ميكويند هو اكبر
بند هند مخصا سكه مذكور نموده عز
جل جلاله له دارا عصمت كبرى نيست و
صفت بفعل ما يشاء مخصوص هيكل توحيد
وذات احديه الهيه است ديكر را از اين نصيب
نه لذا مردود و مطرود كل بند و جميع نيست
و بكفر من نما سد و ابو هريره باشتر هاده ابد
كه احاديث جعل ميكند و حال ايشان در بلاد
عرب و برنسان و حجر و سامان نهسى او

السيم وانسيم ودوابهم ومرج وطهم ان ممسك
الحق كتب على ذلك سهدًا وكلّما ازدادت بدائع
فضلك عليهم ازدادوا في الهتك الى ان
نقضوا عهدك وكسّروا ميثاقك واستدلّوا
كل ما رصيطهم ويذهب لانسهم ووصل بالى
الى مهامر سريد نائح امرك عنهم واحتجب جمالك
عن اعينهم ولو يكون جمالك مشرقًا كالشّمس في
وسط الزوال فكانهم ما عرفوك وما سمعوا نغمات
وما ادركوا ظهورات رحمتك وما سكنوا ديار
وما دخلوا في جوارك فوعزّتك يا محبوبي يكاد
ان انهي بهجده من اعاديك كما كتب في ادل الالا
على محمد قبل الله ملكا وحدا لله و
معهد عن احد الله اذا ان يعب وجه شئ
على التراب بين يديك وهكذا جمالي على الرماد
لك تسبح انوارك ولم يكن من احد ان يرفع
وجهي عنه وبذلك صح اهل سرادق الخلد في
رفارف البقاء وصحّت طلعة الفردوس في

بديع جمالك وقد بسطهم مقعد القدس في سرّ وصالك
واكرمتهم بمراتب علمك وجواهر حكمتك مع ذلك احتجبوا
عنك وبدّلوا كلّ ذلك بالاضداد اذكره في ساحتك
انّك كنت بكلّ ذلك خبيرا فوعزّتك حينئذ استحي
بين يديك بما فعلوا في جوارك ثم اكتسبوا في حول
قدس قدسك ومن تجلّي بالحقوق ذات عظمي
وانت تعلم ما في نفسي وانّك انت بكلّ شيء عليما
كما ذكرنا الهي ما اسرّوا انفسهم اتّبعوا هوى
اهوائهم وبدّلوا نعمتك على انفسهم وغرّوا
رحمتك في دعواتهم وسدّوا ابوابك من ورائهم
فآه آه بانت يوصفون بما ذكرت بين يديك
لا فوعزّتك ما اكتفوا بذلك بل يدعوك باحسن
الاسماء وادنى ما في الارض اذا يكنّا عن الملأ
الاعلى من بدا مع حرم سكونا بعد الذي يا الهي
استظللتهم في جوار رحمتك ورفعتهم من
بدي رحمتك الكبرى وكشفتهم كتاب [illegible]
ومصاحب كرم بلا رحم من ذلك ونشهد لك

السهم

ملوع عرو ح نمود وانوار سر بهرید را الی و الی بسد
حمود سرك حروب الله احاصر بود بلکه محو ر ما
کرداسد وما نزل من قلم الله کل مروك ومحو
وظهور اسه وهمدس فراموس و عرمدکور وما
نطق به الله جل جلاله و وعد سر طاهر و مسهود
قوله تعالی عصر ساسب که کل هوی سالك
سوید وار حوهر نفی معرض و بعوار صا مسعول
کردید وار مقصود بکلی عافل این فی الحمله سم
کار صواب روی ها مورد مقطوع سود ؛
صبح هدایت نساد ضلالت سد بلا بله
سبحان الله بالمرئی ایصا که هنام مرسده
که در ابواب صراکری بعد اعنسه الله باستریکا
واکثر بها واعظم علا و بعصار ما هم و مسهود
والمحر ادهر بك در کل حین مصابر اراده الله حکم
الله واماب الله وظهورالله بطهور رسسد
باطریاقو اعلی کدا قل اروقلیل هسسد الذا نط
بکلمه الحسن که مصر ما بال با سحیم اصل

سرادق العماء كاىهم اُحلدوىى ىا الهى ىسحو ىا ىم احد
هدا الكىاب مهحورًا واسلدىما الهى لىرولىس
مسىعىا عن عىادلك وىكون عىا عن رسلك
وعن كلّ من فى السموات والارض لكن ىا الهى فارحم
عىدك الدى اىلىىه ىهؤلاء المسعركىن
فوعرىك ىا محىوىى لو ىحسرىى مع السامعى
اىكاه اهىلا وىسكىى فى ظلل الجلال مع اىوىر
لكان احسن عىدى عن معاسره هؤلاء واكىهى فى
دلك سهداىك على عدلك واىاك ىلكىب
ىكلّ سىٔ سهىدًا الى حد الىىاحا درا ول ىن محصر
ان صاحاب مبارك مسطور سده در ايمعام
هر ىوم كرديد ىا مهىو سود هؤلاء كه در
لوح مبارك ملاح القدس صهر ما ىدا ىن جمع
هسىد ىارى اما ىو اهل اىصاف حه سد ىو اهل
وىاحه وانع كىسب ورعالم حه حه وارد ىمىاب
اىصطاع راحه صمع ىمود كه كىاب ىوى را ازم
ىمىر وهوى مىسوح كرد وسمس ىوحىد ارافاق

بويه بعوسكر يحصون لقاء الله سرف سد بد و
اسجدوا لله شريكا مولا يسود قوله جل ثناؤه
بسم الله الامنع الارفع الاقدس الابهى اذ يا ايها
العبد اسمع نداء الله ثم اعمل بما تؤمر من لدن ربك
ولا تكن في ذكر الله من الذين اذا اشرقت شمس
الجمال عن افق الجلال يسجدوا الا انفسهم ظالمه وكانوا
في شك وارتياب اياك ان تشرك بالله كان
لم يزل واحدا في ذاته وما اتخذ لنفسه شريكا
ولا شبيها وشهد بذلك كل ما نزل من قبل من
لدن عزيز وهاب الى قوله تعالى يا عبد هل ينبغي
لامر الله ان يكون من الذين يسجدون في كل حين
ربا من دوني والها سوائي ومعبودا غيري و
محبوبا عن ورائي بالله قد رأينا قدامهم و
اسودت وجوههم اذا ما عبروا بملاء
الاحباب فاعلم بانه وحده قد كتب محبوب
كل شيء والكل من في السموات والارض وما
اتخذت لنفسي شريكا في الملك وكذلك كتب

رهم کذاشت ردیده ملا طعن را باز نمود با مثل
سابق سبق تکفیر وغل وحسد هادب شود بهم
تکلمه خود رجرا تکلم نمودند مع ذلک وجود
وثلوث را حماد صعصه وبعضا احاطه نموده
وبرکرده است که اکر ملاحظه عفوت ملت و
ساسب درلب شود از بحر حون اهل نو حمد
هم مصابه نداشتند من جمله حضرة هادی الله
روحی فداه وعلیه من کل بهاء ابهاه الی الان تجدد
کلمات شرکیه وشانات افکیه وشئونات عصیان
الهیه را در مجالس ومحافل سینه محتمل نموده
وکلمه بهم نموده که مبادا فتنه وفسادی واقع شود
وکل را تحذرا واکدا نموده اید الی الان نادی وقسم
ولکن روح وجان مخرون بزان وحفظش در
باله وبوجه وبعان باری مشرکین بالله خوب است
این لوح الهی را امام عیون کذارده در کل آن در
اوبکرید وتلاوت کنند لعل رایحه بر اسد اکاه
متذکر شوند وتائب وراجع کردند اگرچه صوما

توبه

بكذلك الى الله ثم احسن عن الذنب الذين خرجوا
من بكا المشاق سعص الله وعلمه واسركوا
به كذلك بعلمك بالحق وصلّ الاسن لذيا
عليك لسقطع عن العالمين وسطل في
ظل هذا المصاب ان باعدلا بعرف بذكره
ذكر احد من الممكنات ولا يقسى بعسر احد من
الموجودات لان ما سوانى قد خلق باساره
من اصبعى اما سهدت كيف بطوكل سماء
واسوكل ارض وسمكل قوم ومرب الجبال
كمر السحاب واما سهدت بان كل الوجود
واتى عند ظهورات عزه وكل ذى قدره في
اصطراب من حسى بوالله ولا يجدا مرالله
هروا وكرم الذين دعوا كل من في السموات
والارض عن ورائهم واقبلوا الى هذا الوجه
الذى ظهر بالحق مصوع وسوع واتاب
سالى الله ولا يعرف الذين يجدهم قلوبهم
بعيا بحيث ثم احصص بين اندطم صاح الذل

من سبل المثل واکون الی البحر الّذی لا احول وانّک
فاشهد بما شهد الله ولا تکن فی مریة وحجاب
الی قوله تعالی انّ الّذین ما حضروا بلقاء العرش وما
سمعوا نغمات الله وما اشرقت علیهم انوار
الجمال لو یتکلّمون باهواء انفسهم ویحتجبون
بالاوهام لعلّ یغفرهم الله بعد رجوعهم الیه
لانّهم ما اطّلعوا باصل الامر وکانوا فی ستر وحجاب
ولکن انت یا عبد کنت حاضرا بلقاء العرش
ورأیت ببصرک وعرفت بنفسک بانّ کلّ
ذی شمس سجّاد لطلعتی وکلّ ذی عزّ معترف لدی
وکلّ ذی ضیاء مشرق بما بی وکلّ ذی نور
یطوف فی حولی وکلّ ذی امر قد ظهر بامری بالله
او یمکن بصرک لتشهد بانّ تحرّک لعظمة
ربّک کلّ الارباب کلّ الامواج الّتی تشهد من
هذا البحر ذکر فی مقامها لعلّ ظهورها عنّا
هذا البحر الّذی احاط الممکنات حمد الله
ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها فاسئل

ما رب اذا طهرت بابك روحك وذاتك
عن كل ما سواك ثم ذكر الناس بالموعظة الحسنة
وهذا الجمال الذي استوى على عرش الاحوال في تلك
الايام ولم يجد لنفسه ناصراً الا نفسه المعز
الوهاب والبهاء عليك وعلى من اتبع امر
مولاه واستقر الله بعد الذي اخذ كل
النفوس رجفة واضطراب امر الله
اذ نفسي ابو لوح راكد وبقي طاهراً وردا
نعهد بها ذب مسد هذا كان نفوس موقن
وقائلين اقوال عن الا نهار دين كن ومن هو عند
الله لوده وهذه هي سنة ورثة د
ماي عند الجهة نفسي باني به اكرمه نفس اذ
منها اخوان ومحاورين واطراف ان شرك منان
ذاكر وقائل كيف حال بهارك ان نقطة وما هي
كواكب وذا ان تو ديدا ن سركا را في دهما
نقطة مقا هسد اكثر سودا ان اقوال و
اذ كانها روح الف كلمات ومصوتات

حالصًا لوجهي وانا عرفنا ماتلك آيات احرفنا لك
امثالها به وبه وجدنا علم السموات والارض
عالم كل شيء وصحف وكتاب انه يا ابن العرب
عن علمنا شيء لا في السموات ولا في الارض ولن
يحول من دون الاحداث وكل شيء حصرته
حين نشأ غيب في مضي وانا اول ويرد
عليه وظهر عنه كذلك كان امر ربك و
شهد بذلك عباد الله ان انطقوا عن كل
الجهات وخرقوا السلطين كل الاحجاب
ان يا عبد انا احببناك من قبل امر ربك بان
تعاشر وامع الاحباب بخضوع وخشوع
ويذكرهم هذا المطلوم الذي اتاه علم عباد
الذينهم كفروا بالله واشركوا بالجمال وحاربوا
بنفسه لعلهم يدركون في انفسهم بالله الذي
خلق كل شيء بامر من عنده وان اليه مرجع الامر
في يوم الحساب وانا امرناك بان تخرق حجبات
الاوهام وانك ردت في بعض النفوس

اصبع من) اسکلمات بحکما روا ندید کوسر نسان
کدارد ربد بسل بعالید هو کو سالك سد علو ول
اعراب این جهات با خسارة یا خسارة وبعض
دیکرا محاورین باشهم وادراکش بعدراست
کرمیکوید ایشان را هویار فرموده بدر الواح
مسطور سده کلمه ازار اکسی بمحمد ادراك
میماید الاسرکار او امر واسکلمات الهیه
کرمیفرماید میمسد ادراك کند ومیکرد
دراو عاشد باحوب الله با بار رجوع کسد
بدر صبح سام امر بدلاو ب انها سفرماید
مقصود حضر اکر یا سماد سما کسی بمحمد
هم وادبرای که داد لسد اکوهم اباب الهیه
در حضرت انسان سود مقصود حقیقی ایشان
سما هود بار اشفرمود و بعداد حضرت
عصر اعظم اهل عالم خواهند بود در صور
کرکسی بفهمد بکلمات کل عباد ساقط
میکردد و بسبح سوال کرد سراد اکر

جمال بجمال است جواب مسئله شد در صورتی که جمال
نمایند جوابات اقوال لطیف بود بدین بیان سر اعظم
قائل شدند عرض مسکینم بواسطه صورتی که بوجه
[illegible] اعلم نماشد ما هم نوشته بودیم را مرا
نامل شده ام ملاحظه نماشد تصور را ترکرد
هو جل جلاله مسکدا رنده ابدا مسخر بسشد
هر ادا کلمهٔ هو جل شانه [illegible] اکد اردده کرمل [illegible]
معنی ظاهر او ظاهر است در نصف [illegible] کلمهٔ
تو هما را توهم خود نمیشود باو بل خود را باو ها
خود با و ممسک وارامد [illegible] عرفان الهی
بکلی عاقل و محجوب من حسبه [illegible] مثل [illegible]
ان یا عبدی لا تعرف بالکویه ذکرا سمی الملک
ولا تسمی نفسا احد من الموجود الا الذی ما سوی
فدخلوا باسماه من اصطفی لهم الا انه مظهرا
ای عبده [illegible] ذکر من ذکرا حکما [illegible]
و [illegible] من نفسا احکام موجود را بجهة
اسکه ما سوی امن [illegible] باسماء

ولوثدهم ونطهرهم عن انفس الهوى ويرينهم ما يعبد
يرضي مولى الورى ورب الاخرة والاولى بعد
قائل عارفى كه خود را ادعا نمايد قوم را بايشا
مصادر علم وعرفان مشمر در دراين محضر بايد
ذكر شد كور بنده اگر طلعت الهى جل جلاله
كه خود را مولى الورى در الواح وارلوح نامند
شناخته بود وشناخت كلمات او را شناخته
بود هر كه عرف او را مولى الورى بخواند و
ها عكس وهى بوسيد حال اين عبد كلمه بيان
عرض نمايم لشرائط ارل وهم كسر در الاسلام
تفكر وتامل كنند كه در باره كه نفوس نامند كه
در فرق اسلام نوشته بود بد رسانيد اوج
مذكور دارند الى قوله تعالى اكر قوم عمه
شهود محصر بوه شناخته شود فتوا كتب
قبل اصحابى ائن باشد كه ادعات وشرح ان
واكر قوم رد نمود جمع اصنا در حضر محصور كرد
نيا ابلاوم بالهو الد هو يحكم الحروابها

کواىات الهىرا محمد ىعىں کلىه مالاىعىى
محمد حم وادرواى کر درکتاںا ولىں ىار لىسدہ حالىاد حصه
ىما ئداں ىاىا العہىا عاله ىمر وار را مسود کله
وحوىا دم راسعداں ىوحسں ومعىى ىهاىىلىه هم
سطىهٔ ساں انکاس کتاں ىساں کرار ام الکىا
در ام العراق ىادل ىلاوں مىمود ىد کر حدا
اىاں را ىدا سد کر عىاں اىاں درحود اىسا
ىدىىں ولدرں مودوع وموحود ىوده ىار ے
مىصور ىىطهٔ ساں مىطہر ماىد ىا ىہىکا امىا
ارىماں ىرىاسں ھم کہ مساھدہ مىسود ىعصے
ارىمورىں عاىله محمولہ ادراک معاىى را
ىموده اىد ىا حىر رسىدہ ىو اىاں الہى را ىر
مىماسد ار معامى عاولىد وارىىحاىں ے
ىصىىں وھمىىں ىساىود امساھدہ مىماىىد
وارعراىىں محوىں سىحاں الله اىصار را
ىساىى ىعساوه وىرىمدا حدا ىوده کہ ىور را
ارطلسمرى ىىکدارىد واسىل الله ان ىو ىمهم

ولىوىد ىهم

بر دعا دفر فی بر واسار کی ہر) وهجاعس سفر ماندهی را
با حلو فرو نگذارده اند) کما کما ہمروے کہ
کلمات در حوا بر بمعوس مجموهر ساند را عرفان
الله را هرا لله محبوب ماسد رحلو کلمۂ مبارکہ اسم
مربك بسسه ا رواردهند ملاحظہ سان
الهی حلّ ذکره را نمائد کہ در حد علو سمو مقام
ظهور اعظم در حد عظمت بزرگی و امساک
کہ سوماند قل هذا یوم الله لا یسعی فیہ ذکر دیں
اں اسم من العارفیں هذا ظهور ما احاط علم
احد لیشهد بذلك کتاب الله العلیم الحسیں انّه
هو الذی بشّر بہ رسل الله فلما استوی علی العرش
سجد نقطه الاولی و قال انی انا اوّل العابدیں
بهر جمال الهی جل ظهوره را کہ نقطه اولی سابقاً
وعدموده انی انا اوّل العابدیں انکروه مشرك
سوا گذارده بعلو کلمۂ اسود بر مقام او من دوں
بسّر ولا کتاب من الله سرارداده بیّنا احد
نبوده اند لسان دراك و معقول را ملاحظه کسد

ارمی سال بطالت ببخشا خود را محروم نماند از
کار عطا کو بیهای اسم ما ایرم اللوح دیده
در بیت سواد دیده با حسن سیه سینه عروج
حرا کو بیدیده خوش آباب وکمالات بیش
دیده بود محبت الاوب بود بود هرکو
عمر ما حال ظهور وسلم آمد را مولیا او را
مسکن بود نها داشتی برادر با عمر سید
با سکرت عطا کو بد و در عمر وصیتی سو بسند
کرده سید بها خود را انکور بعد ندیدها بر از
برای بود در بار برای ما انا ما لله و له الاسما
الحسنی حال درسانات رحم سکوید کرمیه
سبحان الله ادصاورا ساخته بساده و مرید
احد بوده کرلو را ازطلب عروی کرد انبد محبان
سرمایه بیا سر را مشاهده میباید از عرش
محبوب) ودر ممتاز کرمیه ماند الموسعلی
ومحرم مشاهده ملسو د صبر طوررا ارید
مکارم طور حقیقت سدره منتهی در عرش اعلی

ملک بشرویه علیه بهاء الله نازل قوله تعالی
بکوا شوم امروز یوم الله است لا یذکر فیه الا هو
اگر نفسی بعبادت ولین واحرین مؤید شود و در
اقل من آن بد و بشر با طراوار اهل توحید شود ه
و نیست جمیع اعمالش هباءً ملتفتاً بوده و خواهد
بود آنهم فی الحقیقه حرفیا بد حرفیست هو حل
ذکره و عظم شانه فرموده توجهوا الی من اراده
الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم و حضرت
الله هم امر فرمودند و متوجه کردند و حضرت
غصن اعظم را قائد سید وجود نموده که از قائد
وارث وجود معناً تذکرا و نیا شد از او و بعلم
ارام او بعد مدائن ابده و قلوب تمام
نماید و را بدانه هو الله لا اله الا هو الملک
الاهی را در ابلاد الارض قلوب منصوب
نماید بر اینکه از وجود شوهات خود با قوال
بالانه و اذکار بر کسر و دعاوی باطله باطو
کردند بکلمه توجهوا را علیاً اختلاف و نقوص

کلمه علی جان معلّم اطفال ومان نسبت بمقام
الله نموده و بدو بعکّا کرده مناجات میخواند
ولوح الله منزل میشد بحضرت غصن الله الاعظم
که تصدیق وامضا نماید ای مشرک بالله حضرت
غصن اعظم بکلمه الله قائم وموجود وممحض
شأن ماسوی الله تصدیق حق جلاله موقوف
ومعلق واو لم یزل ولایزال محیط بوده بر محاط
مصدوق مایدل انه لایسئل عما یفعل وکل عن کلّ
یسئلون) وبحضور بکرکه بحجاه سال الملأ وبهاء
آیات الله را تحریر نموده حال ارجح است حضرت
غصن اعظم سؤال میکند که در ایام الله مقرّبود
در عبادات وطاعات معلوم بود امروز یکجا
اسقاط در این طول مدّت تحریر وبلاوت آیات
الله نفهمیده که محل توجه افق اعلی ومنظر اکبر
جمال الهی جل جلاله بوده وخواهد بود صدق
الله العلی الاعلی عسى و ه ومرصد قلوب و
ابصار را اسیر نموده در لوح مریم حسین

احد مسما سلد رهر حس رحی دورس راهی سوای
مں رمعبود عرمں ومحبوں ورای مں هم محمد
بحمو اهر ند ندمها اسان رسناسد رها دىں
لسرعرب ںکبر ںدای ملا احسا لسرىدان اسکه
مں مها بحمو نودم محبوب کل سی والدهر که
درا سماها رمں اسب وبکرسم ام (ىعى قرار
ندادم) ازتبا خود سریکی در ملک رایحس بودم
ارقبل ومل رمساسم با احر که ىلسب اجوی ار
وىلم سسکه بوس سها دب ده با ىحر سهاده
دادحدا و مساسر در سك رحجات بااںىلو
سان الهی حال ار ںمو سموهوم مسکوسد کر
مصر ىعص اعظم با احمال وعدم حار جلاالله یاك
طهور ىد ىل مسکوسد ادعراف وارص ىس سحر
اعطم سرکارا ما ما ثم باهر بود ند رسب لسان
امرالله مریعع ىعرالله ىرعباد اسکار مستمر
سب ردود محالف نصوص الهىه را واهر باس
مسکلىد اندا ارساحه امعع اقدس مرعىما

سبحان اطراف ونشر سرك وبهان بماند بشناسد
باطرينا فواعلے بل ملا الاعلے برابطة اولي بالدر
ديد دراند رو اسمره على القوم المشركين ومابد
بارے وحمد شان درهمه ربانات شمال قدس
رحمن بود اد كار دیکر بمان امد کو حم همه دگر او
ولی با ممکن باشد قلم رسان وسان بذكر اباب
سبحان مسعول كردد در لوح مثال صعوبا
ان یا عبد هل يلعب في امرالله ان يكون من الذين هم
يجدون في كل حين ربنا مردودين واطفا سوائے
معبودا غيرے ويحوما عن ورائی بالله فذلك
اقدامهم راسودت وجوههم اذان عمروا بامللأ
الاحباب فاعلم بانى جعله قدكسب يحو شكل
شئ راكل من في السموات والارض وما اتخذت
لنفسي شريكا في الملك كذلك كسب من قبل
القبل واكون الى اخرالذی لا اخر له رانك فاعلم
بما شهدالله ولا تكن من مهر وبحاب بهم معهم مالله
اعبد بارے مسكين در امرالله بانك مساكين اراسكه

مکتوب در کلمات حکمیه مفهوم باشد زیرا که هو
الشرک بالله والاعتماد علی ما سواه فهمیده شود که
اصل کل الشرک هو اعتمال العبد عن مولاه والمیل
الی ما سواه) اما حکم بر اعتماد بنده با او و صفات
الهیه و اوامر مسدده زیرا که بر همه سجود در
سوات عبد بنده کرباد بر وفق تسخیر مسخر
کردند بعیان توهمات و اعتمادات و روایات
باطله کسب شهادت بعطر اولی روح ماسوا
فداه شد مستشکر دند و بکلمات لاتعبدوا الا
تمیز باطی شوند وهرا رسالت تکرم ده مر را
در شرک شرک مثلا و کرباد بما شئنا اسمع ابصر
تسوهم مفهوم باشد و کیر مفهوم باشد قوله تعالی
شأنه و بیده کل الامور مفوض کما اراد بیده
وکل الاسماء یعصم من حسنه ترفع ماشاء
بامره ویترک ما یرید تسلطا ولا یسئل عما یشاء
وانه کان علی کل شیء محیطا ولو یعلمه شیء
علی کل من فی السموات والارض کلمة الا اساب

انمو را گرو نمودید حالا هم نکنید در لوح مکرّر از
اتّحاد سؤال نموده اند با دل قوله تعالی اگر با
مشاهده منشد و با فانی دیده متمسّک تکلّم
تکلّم می نمودم و در همان لوح عبدالرحیم کر
مسطور گشت در اجزای مصر مایل لم یجد لنفسه
ناصراً الّا نفسه العزیز الوحید و در لوح آخر قوله
تعالی شیم یا شاب شان که از افق سماء ملکو
رحمن اشراق نموده اگر منّتی مشاهده منشد
و یا ناطقی خود را محل شماتت و مفتریات بعثا
می نمودم امیر در لوح حاجی دال است
بر انّی من الجمع و هو بیتی فرداً واحداً من البغضا
آنهم در الواح عدیده دال که ناصر این مظلوم من
قلم بر الله قلم اعلی اصدق است انه هو الصادق
الامین شأن الله و امر الله باتت و مجوسیه
که ارسال بعدار ... اخو جلّ جلاله لم شریک و
و نیز و صالح بوده و هرگز نخواهد بود هر کسکه
بگوید و بلاید و معتمد سود از مشرکین عبدالله

هم راجع منسوب شود که از ایشان نشان شناسند؟
که قدرت پروردگار خود را و پاس مرام نگاه نیز
بدان با شکه بوده است بر خلاف قدرت و بین
احدی هم نیست که سکرات اقبال خود شود خدا
بر او را وست اگر هم ناسزا را اهل یاد غیب
و انکه اعراض خود بر بست ارا و اگر هم با
هوای ایشان احسان فرموده هم بر انسانی ر
اموختیم را فصل با پاسی صید کرد بهشت خود
و صدق تمامی ناسزا در این یام کرا اسراف
فرمود در آن اسباب قدرت و اجلال و
انساد در قطب زوال با نوار که بیاره ار
هو خلق و فاتص و مقصود و بلنگ و سی
بسی معلوم شد از کی و در بد کی و راجع
بکر و کجاست آیا بعد از این سرادقات شرکت
الهیه با اهل تأویل و توهم در عالم خواهد
هم شد العلم عند الله ربی و رب العالمین
والامر لله مالک یوم الدین لوجی حساب

تكمل ادلاء لدو لو سواء علمهم كلمه التى كل برجع
الى الناس كذلك فاشهد بذره ربك وكر على الا
شهدا ثم اعلم بان لم يكن بر الله وبر احد من
من اسل الى الله هو منه ولو يكون من اهل
بادية العرب ومن احرص فليس منه ولو يكون
حسن كذلك اخبرناك بالحق وعلمناك بالفصل
لتكون مذكرا الى نفسك وبذكر الناس فى
هذه الايام التى اشرقت فيها شمس الهدى
والاجلال ووقف فى وطن الزوال بانوار بدايعها
ثم صغر ما بذكر امور مخصوص است بكلها اراده
او وكل اسما مرشاست ارحسن او بلند صغر
انجه را بجواهد باعر جود رقرود صا ووردا انجه را
اراده نمايد سلطنت جود وسؤال كرده نمسو
از انجه خواست وبدنستكه است بوهر جز
محيط واكر يار لفرمايد در اسوست بوهره در ميان
اسماها وزمين است كلمه اسات را هم ادلا
از اى او واكر يار لفرمايد برالها كلمه نهى را

۱

اهل عالم را خود مطالع وار انسان کامل مذکور که
معانی اراده الله است جامع بسط اجمال و
شده خود جامع و ساری بسط و انبساط باطن
باشد اگر هر یوم هو خود نشئه مظهر کلمه
سلطان احدیت ظاهر شود حکومت امر الهی ما بین
بریته باشد چنانکه امروز حتی ظاهر و بکلمه باطن
و راحت بکر بکلمه جدید شده اولیا باطن حال
بکلمات سر جست اگر بکوشیم امروز و کلمه سلک
بطون شاهده مشهود این نماسا دعا و ردا
بعد است و اهل فطرت ابدا نخیس بکلمه تکلم
نمایند حکم اجماله شایانت حق در اوامر و
نواهی است که کل آن مجانست الحقیقه الاولی
نظم عالم را نهایت وجود و ایجاد من علی الارض
کل آن منوط و مربوط اگر در هر یوم صاحب امری
ظاهر شود جمیع امور عاطل و باطل خواهد
ماند و ناس بیچاره هر روز [illegible] جمیع امور را
بگذارید بمسئله معطل شوند [illegible] در این باب

حاجی حسن مرحوم و حاجات آقا علی مرحوم علیهما اهُا
الله الغفور الرحیم بارها را همها مسطور و ملفوظ
تا سامعین هر یک نصیحت و شمهٔ از شان الهی
داند قوله تعالی از مشرق شان رحمانا بار لی
ازینهی مملو و واضح است که آقا حاجی حاج کره رأسم
مرکز احمد را حکی بعد که ماند بعضی از عباد از هر
گروه نجات دهمات شررا نوسا و سن بعضا شد
شد باز بوده اند و بعضا از ایجو داده اند جمیع
این امور از عمالت و دلایل بدین مقدّس و منزّا
از حدا مستطاب که کل را هدایت فرماید و شجلّس
مستعمم دارد جمیع بلاهای عالم را مخصوص
نجات و اساس احبّا و اتّحادهم قول بود که
همیشه انا مرحباتها حمزه آقا علی بلقاء و حضر
مذکور بوده اند و من غیر تعطیل شمس فضل
از افق عنایات بر انسان مشرق و مجلّی بوده
تا اینکه بعضی کلمات از انسان ظاهر که معانی
از ایشان بوده رحمت هر که حق مخصوص عباد

کر مبدع جاوید نعت است نخواهد بُد اگر صاحب
شامهٔ لطیفهٔ معتدلهٔ شان را استنشاق
نمایند حرمیهٔ اسم شمس را نخواهند دانست بُد
وهم مطلب جوابست که ذکر شد و دیگر هر نفسکه
این بادهٔ احدیّت را شامه‌ها و ادراک‌ها و تحلیت
خالی بخصوص مادام که در طلّس ساکنست
معنی موحّد اینست که در باده را یک بیند
اصل شرک و نفس الحاد بوده و هست بلکه موحّد
آنست که خود را من جمیع الجهات واحد داند و
مقدّس از جمیع اسماء و امثال دون او را فانی
باو موجود بامر او مشاهده نماید و هر نفسی
از این کوثر اطهر که از سطور مسطور اکثر جاریست
محروم ماند او عند الله موجود نیامده رسد
باشد از اهل توحید مذکور نشود الیوم باید
کوثر بلند کلمات را از هامات خود فارغ شود
که شاید محل افاضات و اشارات الهیّه گردد
ای حسن ابنآء الله از زلال سلسال ربّانیات

ملاحظه نمائید مثل این ظهور و ظهور نقطه بیان
بعینه مثل ظهور اسم زکریّا و عیسی بن مریم است
اسم زکریّا مع شأن ثبوت و عظمت امر الهیه
باسم یحیی ظهور روح بشارت میداد و هر دو
هم در یک عصر بودند بعضی کلمات اسم زکریّا
با سرار ادراک مینمودند که مقصود چیست و بعضی را
ادراک نمی‌نمودند حتی اینکه میداد شهادت اسم زکریّا
بعضی را بما نبأ او مظهر حق یعنی عیسی بن مریم
توجّه نمودند و از برای آن احدیّه خارج شدند
و حال هم در ارض موجود اند و صابئین بوده
بعضی معروف و این نفوس بود را امساک نمی
میدانند لکن از مقصود محتجب مانده اند چه
اگر مقصود را ادراک مینمودند از اینهم کم
محبوب تر اسم زکریّا و مقصود او بود اعراض نمی
نمودند همچنین ظهور نقطه اولی را ملاحظه کن
که با جلالت قدر منشأ این ظهور اعظم بودند
و اکثر بعضی با قصاد برنیا ملاحظه نماید چرا این ذکر

ان يذكر كما سمع كذلك عن ما امر ...

اعدائهم بذكر ... مشغول بهذه ان اسألوا الله

بحكم كذلك يأمركم ربكم الشرق العظيم ... ويذكر

في كل الالواح بأن قولها ... ثم اعلم بأنّ حين

استوى هذا الظهور على عرش اسم الاعظم العظيم

نزلت هذه الآية من مشيّة ربك المهيمن الذي

يحيط علمه العالم ان اعلم فاكتب على اللوح ثم اخبر

الناس بأن الظهور ... هذا الظهور المشرق

المنير من يدعي بعد اتمام الالف هذا المقام

الا انّ الاعظم العزيز انه بذا افترى على الله و

كان من المفسدين لانّ بذلك تسد ابواب الله و

يشهد ... من عباده الرحمن انا نسأل

بالله من يكون له بصر وفؤاد ليشهد بأن على

الدهر ما شهدت شبه هذا الظهور ولن تشهد

شبهه ربك اذاً اشرقت شمس الاسرار من افق

مشيّة ربك وظهر ما كان مستوراً عن ابصار اهل

الاكوان وسكنوا على ... ربك العليم

یمین بر مستوی ادعای الوهیت نما در مسئلها
امکان کلمهٔ که ذاتیکه حجب بود اصبع نمایند هو
صبح مسرار او وبهاء بها هم طالع شود و سر
بحر اما این ناس او از بیان آنکه موج زان
لوح اوار فرموده او بوت قد بده بر کل ظاهر و مصا
بر وجه عالی و باهر اکوار اظهار اهلک این
هوا بر یکماکن وار بطور در طراز سبقت کر
فسمع بحال الحکم کر حرا و فصاحت صلح ایله وحراس
هوا هوائی مشهود بر آن با طریک لقد فهد
الهوا، یا سبحی فی ساطان بر ادعا طمع فی حق من
الناس لیشهد و اشهد الظهور الهذا الظهور
الاعظم من یدعی امرا بل امام الف سنه کامله
انه من المفترین فی لوح حفظ اللّه باول
هذا البیان انه ممن اعرض عن الرحمن وکان من
الخاسرین اگر ادراک مقصود را نمایند ذکر
دولت هیچ عادلی الف سنه ولکن اهل
بها الا الف سنه ... حق ...

شهود

بجز جل جلاله حامل عصمت کبری هم مخصوص حق
تعالی شأنه و تعالی ظهوره بوده وهست شریک
مولا نبوده و نخواهد بود وازین اسرار مکنون
بوده در این ظهور اعظم قلم اعلی جاری و باذن طوبی
للعارفین اشکر الله بما انزل الیک مولی العالم
ای اهل انصاف اسمار اسم باسم اعظم جل شأنه
هیچ جای باریک و شبهه و کلامی در رسالات الهیه
که در این الواح نازل شده باقی نمانده در رای کسی
شئونات الهی بامر الهی و حکم الهی این ظهور اعظم
جل جلاله و ظهوره را شریک و شبهی نبوده
و نخواهد بود و عصمت کبری هم مخصوص است و
نصیبی از این مقام ارثی احدی نبوده و بنفسه قوله
تعالی الحمد لله الذی جعل العصمة الکبری درعا لهیکل امره
فی ملکوت الانشاء و ما قدر لاحد نصیبا
من هذه الرتبة العلیا و المقام الاعلی انها
طراز نسجته ایادی القدرة لنفسه تعالی انه
لا ینبغی لاحد الا لمن استوی علی عرش یفعل ما یشاء

الحکیم الی حر اللوح و در لوح دیگر اسماء سایر ملل
ذکر شده فرموده ثم اعلم بان الظهور اذا بهر
هذا الظهور الاعظم العظیم و من یدّعی قبل اتمام
الالف هذا المقام الذی المحکم المسح امر قد شدد
فی الامر انه افتری علی الله ربک و رب الحلاء اجمعین
کذلک نزل علی بالحق من لدی مرسل قدیم و
اخبرناک مفصلاً من لدنا علیک و علی کل مومن
بصیر هم اسرار بابیان و اصحاب وایات
محکمات که هیچ حرفش تبدیل و تغییر و تأویل
آن ممکن نه آیا متوهمین یا دم ورایحه هوا هید
یا با ورسیدگی سرایت مثلاً و در دامنه دو وجه
وعمیر کور محمد کرمان تاریخ در لوح سوم
شمار میرزا محمد حسن سک محافظة الاسم ولی الله
قوله تبارک و تعالی یا ولی حقی توجه
نموده وانسان لا یسکر منعم ما انداماً لیکن
الله الی اخر الامر انسان ولا یسکر سریک و
سه ارباب که ار سوده سخواهد بود مخصوصاً است

در ضمن لوح علی اکبر الذی حضر وفاز بنار دل قوله تعالی
نامه که مظلوم در سجن اکبر یاد کرده ماند وبدا مهر
ارمیداان بدانیست که از سدره ظاهر گشت و
ازان بدانست که هدت با صغاء ان در معراج
ائر سد واز ظهور ظهور رسیست که روح بان
بشارت داد بکلم اختیار نمود طوبی از برای
نفسیکه بعاق با عمل وسطوه امر بی علم
ماهلس اوراز یوم الله محروم نمود یاد
بو صادق موج سباحت جمیع را با سما
امر میمائم بما یسعی لامرالله وصنب می
کنیم طوبی للعاملین یا سلمان انا مسکم
مکلم طور در ... ورا رعرش ظهور مستوی کل را
بطور لیل وبعاق با عمل وساد ملحدین
اختیار نمود یا حزب الله ازبرای نفوس بسا با
انا وقلم اعلی محفوظ ماند وار محدود محلی
بوده ونیست در ارادرهم احداث سود
ابیم سنت علنا حملا فست کل را وصدت

من اوتوا علم بما رقم فی هذا الحین من القلم الاعلی
انّه من اهل التوحید اصحاب التجرید فی کتاب الله
مالک المبدء و المآب ایضاً در لوح سلطان ایران
قلم اعلی در این ظهور اعظم واضح و معلوم شد که
حضرت عصمت مخصوص نفس حق جلّ جلاله و ما
دون جایز الخطاست ایضاً در بشارات بشارت
الهی کما دون حق ظلومست و جهولست و جایز الخطا
سبحان ربّی الاعلی ثم بظهور اسم اعظم که اکثر
حزن دو لوح اقدس ابهی از سماء ارادهٔ اقدس
الهی جل و علا نازل و ظاهر شده بود هر اسمی
در لوح امنع در ظهور بیت و شرح ظهور مستغرق شد
مشهود کل عالم را ایم را با انکه بدانند که آگاه با
کدام درای و سمر و شرک و ود و بطن و بعد بال
وصل شوده نخواهد بود که کلمهٔ مبارکه این
از عدم بوجود از بلس نعال رهسی شهود
آمده اند حرکت و سکون از آن اثر احکم شده و هم
بود مکو بعدد و باشیدات و کل عالم و کل امره مخلوق

۳۳ درهمی

فرموده باشکر شاید احداث کردد اخیر علت
احداث شود و باشمامت وصیّت فرموده
و باخیر لا توابا مر الله است حال اخیر در ایراد
احداث شد و سبب شد ابتلای کسی
اشکم بالله با اهل الاحسنه ان حم بود حو
ان با و بلات بوهّات ما لا اذن الله لکم
بود بعد بعض بحث را بکند باسرار دهر [illegible]
طهور مجال و مسح است هرکه ادعا نماید در
ترد جدا و بلد [illegible] و غیر معمول است [illegible]
باشد و [illegible] باشد و لو در اعلی علوّ مقام اکر
ادعای امری نماید و با اظهار شأن و مقامی
حرعود [illegible] صورت کند و با نفسی نعم ماذن
الله لم بتکلم نماید و طهور و امر و رتبه برای
کسی اظهار داد در مجالس و معارف شابا
الهیّه در باره او حمی ربا نست با مر الهی
و بحکم الهی و شأن الهی در این مقام لوح امنع
اقدس ناذل بعض فقرات آن که مناسب

مستهانیم براستعانت برامرها بسعی الا بامر الله
ربّ العالمین فلما ان الف ظهور بمسمع هرهیم
ادّعا بما بد عبد الله مردود وغیر مقبول بسوی
بدای مطاوعرا وبا بحرام فرموده بمسّک نمائید
اوست بما لم واوسدا بالا اله الّا هو العلی
الاعلی با حسن اهل ایران خود را موحّد بدل
در یوم ظهور کل مشرک مشاهده گشته الا
معدودی که الی قوله تعالی جهد نمائید با جزالله
طراً سوحد حقیقی با ثر شوید غیر الله را معدوم
شمرید و معدود شمرید امور را فیات کوه حمد
ارا تو بحرید بمسرف ولا یخ لا یذکرون الا هو
طوبی لمن فاز و ویل للغافلین ابن هیکل انکر
ترا عطارا تو دور اشراق فرموده جمعرا
بطور لیل و نهار با عمق وفساد ملحدین
احضار فرموده واکاه نمود با اخر با رسّرا لها
بسیا بات با د مناکر براعراضش بحموط
وابن را محدود بحلی فرموده ودر ایراضهم اسا

زیرا که شرایع و ستّه حلاف و جدال و نزاع و
تزلزل قلوب ضعیفه و عدم استقرار امر هدا
بس زیّنه بوده و خواهد بود فاسئل الله ان
یحفظهم انفسهم و یؤیّدهم علی ما اراد انّ ربّك
هو الغفور الرّحیم بهر حال با ندا سکلمات
محکمات و آیات و اصحاب و اکر اندا با و فل رویا
نیست کذارد و شبهات سر که که حکایت
اعتقادات سعه سعه مساید تکلم کرد
یاد کار که اشعال بود کرا بها شرح مقرّر داد
الواراست کجا روا بود که بعد از صعود جمال
مسعود بکلمه انّ الامر کلّه فقد جمع الجهدا
المتأنطو کند و مدّعی اصالت و مقام محمود
کردید و کلمه مبارکه من یدّعی امرا را دوام
نماید و ستّه حلاف کردید و علّت نفرت
اصحاب شوید نامی شان دیکر الهی را در ایمضا
مسطور نمیدارم کراد کارها و اقوال و عقائد
هر یک را ثابت مراد و بسط اس اعظم در آورد

انّهما است بحر مسجود قوله مبارک و لها مرتبة
مقاماً و حدّاً و وقتاً و سوقاً نعم هذا الاسم انّه
من الاحسن ولو يتكلّم بكلّ لسان او نحو الالهام
من الاشجار و تسخير الرياح و مطر السماء كذلك
نزّلنا الامر من هذه البلدة المباركة التي يطوفها
لسان الملك باسم الاعظم وجرى كوثر البيان من
ثمّ ربّك الرحمن الى قوله تعالى حال علم قلم و اسم
اعظم مقصود آنکه نفسی بکلّ آیات ظاهر شود
قبل از اتمام الف سنه کامله که هر سنه آن
دوازده ماه بما نزل فی الفرقان و نوزده شهر
بما نزّل فی البیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است
ابداً تصدیق نمیشد در بعضی از الواح نازل
من یدّعی امراً قبل اتمام الف سنة کاملة انّه
کذّاب مفتر نسئل الله ان یؤیّده علی الرجوع
ان تاب انّ ربّك لهو التوّاب وان اصرّ علی ما
قال یبعث علیه من لا یرحمه انّ ربّك شدید
العقاب حم کم صرّان نموس بحمه معه سحره

اینها بوده و با اسمای عالم و مراتب سامیه مقامات
رفیعه و درجات منیعه که لازال بسبب تحقق آنها اسناد
وجودها موقوف الا اکبر مخصوص بوده طلوع اسما
را باعث بر اسما با ملکوت اسما که در هر مقام باشد
مخصوص مراتب مقامات مذکوره بوده بر اسم عمرو و زید و
بشیر اسما لازال بسبب عاقل موهوم از رجال و اسما و
موجد اسما و باعث اسما و مظهر اسما محقق نیست
اسما الا مقاصد عدیده محروم مانده اند این بود
که چون سران عالم حروفات قرآن را سر یک حصه هام
قرار دادند و در قرون متعدده از اصل که رسیدند
بذکر و مدح و تعریف و وصف حروفات بود حسد
حامیه قوم که حرف شعر در قرون و اعضا
الهیه متعدد را می پرستیدند و بگمان خود خود را
اهل توحید میدانستند و چون نقوا عظم از اعلی فوق
عالم اشراق وجود بکل معلوم و واضح شد که عمدۀ اصنام
بودند اسمای مثل است که حال بصد هزار مرتبه اشد
و اعظم و اقوی تر اتم و اکبر و اظهر اصبح آنست در

لم یکن کان واحدا فی دار ما اتخذ لنفسه شریکا ولا
شبیها ولا نسیبا ولا ولدا کل فی حد سواء من صفة
الله و تمسك بانه من الذین اسمهم و اعلی
الحسنات مرکم واشرك انه لیس شریك له هو بری من
شهید بذلك حقایق الاسماء ولکن الناس لا یفهمون
حد سامر لهی الله الصمد العزیز الرحمن رحیم
ورما بدعو علی جلاله شریك و بشر بدانسه بداند
واو را اسمی یکسی بوده و لدی شعر بیکاد بکراحو د
احد بوده کل عبادله کل له شامله و سکل دام
مبارک سامی شمرادا و مسعد سعماشی موجود و کل
الوجود من العشق انسه تو دراسماست معلوم و مفهوم
صریح بوده بهشت و این کل در جمعیت اولیه
و بهشت اولی بوده است اولیه عبرانیان اولیه بوده
و هو اهمه بوده که آکو فصل شامل به تو کل هالك
بوده اند و اسکر در اکثری از الواح هو بعالم صغیر ما بدل
از ملکوت اسما و صفات اسما بکلمه تا با مقصود
ازاین سما اسماء اهل شوب ح ایست مقامات

الها

اکر کلّ من فی السموات والارض محو کردند همانند باشد
الّا آنکه اخرین یعنی کسیکه مرد در اسم ربّک الاعلی
وهمه وهسکله الاخری علی اسم الاعلی مردود شده حوا
بود هم که حلق کلمات مثل حلق ادمی شده وخواهد
شد الی آخر لوح تشحوید سار نهر مرلا باشد
آنکه لوح مرقاة سهد رعلیه رحمة الله العزیز الحمید
طاهر اسماء که در بار جهل بعد کافی حوادث
بار قوله تعالی شاه مریلانی اصطوف العلم
الاعلی آ مع منه شمس لکاء و الا بعد
اس ا با آلاء الاسماء ولا قلم بامر بدکول شمس
الا الذاکر هل تحرّک علی اللوح بعد الی ...
اما رسم دسرعی الا واوار وصفه بالمسرو المدبر
کذلک امر الاالاد مرهل ووهد ... امر الهی
وانا المثّل اسلم مرح ارکانا ... بالسه
مصراب اراده تسلسل بعدها بعد باهر دارد
وحال عوده الذکر بیسات سالهر اد و اهر
سوریه کسد بهوشا مثل اعمالنا بحوار الله

با نصّ حضرت غصن اعظم سدره مبارکه مسکوت حروف
بیان نقض عهد شدند از حروف بیان قربان باعظم و
اکبر اعلی امد در ید مع ذلک در هر سه خلق
محدود و در ظلّ اوامر و احکام مقدّس مربوط
و قائم اعلی بازل نقطه اولی الثالث حضرت بالواحد
الساعة مقصود اکبر حروف هر دو محدود
یکتا دانا الهی بوده اکر بعد از سفر از سر بیت
مرکز و اوامر و ثابته تحاور بعد ما بر الّا او
مسکن و مرجع و دوست رحوا عهد بود فلعمرها
در راه از یکسر دلی معنویش

بار از حقوق و رسیدن آن ذکر

یکی از حضرت شادین سابق اصفهانی رحمه الله
علیه ما تحت روحنا در مجالس که حضرت اعلی
شأن و هم شأنی فرموده اند تعالی مبارک
اظهار از بعد یکی از سرکار و افا شان طاهر
فرمودند بوده شاید مقصود دوستان
حساب عالم و حقوق الله و سبب شوق ما لی

حكم الهيات ان يؤيدوا احبائك واصفيائك على
التوجه الى بحر عرفانك لا تبعدهم عن بساط قربك
ولقائك انك انت الذي شهدت بكرمك الكائنات
وبفضلك الممكنات لا اله الا انت الغفور الكريم
والحمد لك يا من في قبضتك زمام من في السموات
والارضين

بسم الله الاعز الامنع الاقدس الابهى

هذا لوح قد فصّل من لوح المحفوظ ليكون بشارة هدى
رحمة على كل من في السموات والارضين وذكرى لنفس
من الذي قد علمه في سبيل الله ما فزع عنه
ملأ المقرّبين طوبى لك يا اسمي بما مرّت عليك نسمات
القدس من يوسف العزيز الذي سمّي بمحمّد قبل علي و
انّا لسمّي باسمنا المقدّس في ملأ الاعلى وبالسّوح
في مدائن البقاء بكلّ الاسماء في ملكوت الاسماء
بما ظهر سلطنتي واقتداري ثم عظمتي وكبريائي
لو انتم من العارفين وقد سعى له من هذا البحر
ما احد ... ولن ... السّكون الى

الالهی امری کز ظهور بی مثال مشهود و موعس در نطاق
ممتنعات رجوع از اصحاب مزار و مکر حرب سعد
روایات زیر پساط تا پسا ابتهاها بود انکار
اکما از رودم آنها نموده بودند تا ترسل اهل
سان مرتبهٔ سر بلند حمد اول اتساد بلند رتبه
بلند حجر تا بی نوقف نمودند تکدر تعبیر تا على مراه
وهم رطی وشرك صعود نمودند وتریبت هما
اوهامات مشغول گشتند دیگر تا عرب الهی
نماند وبدون فرت ار عسب ملکوت حر ظاهر و
الامر والحکم لله المهیمن القیوم ا ادیك یا الهی
فی هذا الحین فی آخر کتابی هذا بکلماتك التی دعوت
جمالك الاقدس الالهی من قبل احبائك یا مولی
الوری و مالك الآخرة والاولی قلت و قولك الاحلی
یا الٰه الاسماء و فاطر السماء اسئلك باسم
البهاء و نور البهاء و ظهور البهاء و علم البهاء
و رحمة البهاء و عنایة البهاء و جود البهاء
و کرم البهاء و ایام البهاء و بیان البهاء و

حکم